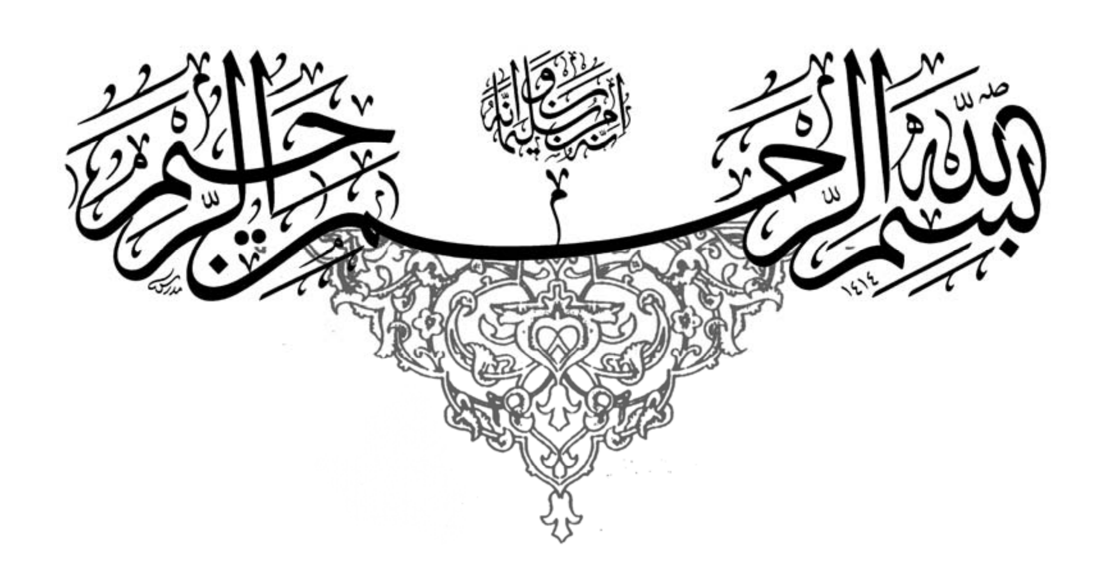
صحابه و منافقان در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

نویسنده:
دکتر عبدالله الشایع

مترجم:
خیرالدین ادب

با مقدمهٔ:
عبدالله حیدری



فهرست

مقدمهٔ همکار مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

خوانندگان عزیز! سلام و رحمت و برکات خداوند متعال بر شما باد.

پیامبر ما رسول برتر:

همچنان که استحضار دارید پاکترین انسانها در روی زمین پیامبران الهی علیهم السلام هستند که خداوند آنها را برای هدایت بشر مبعوث فرموده است.

پس از آنان بهترین و پاکترین قشر جامعه انسانی شاگردان و تربیت یافتگان مکتب انسان ساز انبیاء علیهم السلام یعنی یاران و صحابه و حواریون آنها هستند.

به گواهی قرآن کریم و کتب حدیث صحیح و سیره و تاریخ از هیچ پیامبری مانند محمدﷺ زندگی و سیرهٔ مفصل با تمام جزئیاتش محفوظ نیست.

پیامبر گرامی ما از آنجایی که آخرین پیامبر الهی بودند لذا تمام لحظات زندگی ۲۳ ساله نبوت ایشان و بلکه از لحظهٔ تولد تا وفات با تمام جزئیاتش بارز و شاخص و همچون نور درخشان است.

و از آنجایی که تمام مراحل دعوت و جهاد محمد مصطفیﷺ به گونهٔ مفصل جنبه تطبیقی داشته و قرآن کریم نیز برای اجرای این پروسه عظیم لحظه به لحظه بر اساس نیاز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جامعهٔ خیر امت نازل می شده است.

حضور شاخص صحابه:

لذا از آغاز اعلان بعثت تا آخرین لحظات زندگی پرنور آن خورشید عالمتابﷺ در تمام صحنه ها و در پهنای بستر ۲۳ سال تاریخ درخشان این دین جهانی، حضور ایمانی و صادقانه و فعال و پر طراوت صحابه و یاران آن حضرت نه تنها مشهود است که با آیات و معجزات کتاب آسمانی و سخنان نغز و شیرین و صریح خداوند یگانه و یکتا مستند است.

آری صحابه و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از اولـین روز بعثـت تـا آخرین لحظۀ رحلت بویژه طلیعه داران و معماران عمارت ایمان به مدت بیست و سـه سال در یک کلاس و در خدمت یک استاد، شاگردی کردند؛ این مکتب و این مدرسه و این استاد و این راهنما و این شاگردان تنها نمونۀ کامل در تاریخ بشر هستند.

اسلام مکتب نمونه:

مکتب و مدرسه ای که زیر نظر مستقیم و با راهنمـایی خـالق کائنـات تأسـیس و اداره شود؛ مکتب و مدرسه ای که استاد و معلم و مربـی اش بوسـیلۀ خـود آن خـالق کائنات و پروردگار جهانیان تربیت شـده باشـد؛ و بوسـیله سـردار فرشـتگان معصـوم جبرئیل امین قلب پاکش نه در عالم خواب و خیال و رؤیا که در عالم شهود و علـن و به گونۀ آشکار شکافته شده و شستشو داده شود؛

و استاد و معلم و مربی که فراتر از حروف هجا و فنـون علـم و دانـش معـروف بشر؛ فقط با تکیه بر اذن و اجازه الله و نـور ایمـان و تقـوا و در میـدان هـای مختلـف دعوت و جهاد و نصرت و هجرت و انفاق و ایثار و غیره شاگرد تربیت کند؛ اسـتاد و معلمی که تمام لحظات زندگی و تمام ساعتهای شبانه روزش مستقیما بوسیله خود الله رب العالمین هدایت و کنترول شود؛ که هرجا خواسـت اشـتباه بـرود فـورا اصـلاح و توجیه و ارشاد و راهنمایی شود هنوز از مجلس اعمی بلند نشده که بخاطر یـک یـار نابینایش توبیخ و سرزنش شود "عبس" ترشرویی کرد و روی گرداند!؛

استاد و معلم و مربی ای که اینگونه با نظارت مستقیم و صریح و آشکار خداوند کلاس اداره کند و شاگرد تربیـت نمایـد شـما تصـور کنیـد کـه شـاگردانش چگونـه انسانهایی باید باشند؟!.

چند نمونه از پاکترین های تاریخ:

وقتی از یکی از بزرگترین و سخترین غزوات جنگی‌اش(تبوک) سـه نفـر بـدون عذر غایب می شوند به دستور الله متعـال و اصـرار معلـم و اسـتاد بـی مثـال؛ محمـد

مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) تمام شهر مدینه با آنها قطع رابطه مـی کننـد! از استاد و معلم و مربی گرفته تا دوست و رفیق و خانواده و حتی همسرانشان!

هیچ کس حق صحبت کردن و داد و ستد و حتی سلام کردن به آنها را ندارد تـا اینکه از آسمان اعلی مستقیما عذرشان پذیرفته و توبه شان قبول می شود.

در مورد دیگری وقتی أبو لبابه به خاطر یک اشتباهی که از او سر می زند و فقـط با اشاره؛ سری از اسرار استاد و معلم و مربی اش را فاش می کند خودش را به سـتون مسجد می بندد و عهد می کند که تا خود محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسـلم او را باز نکند خود را باز نخواهد کرد!!.

تا اینکه سر انجام توبه اش پذیرفته می شود و حضرت با دست مبارک خودشـان بازش می کنند!.

شاگردانی که اینگونه تربیت شـوند حـدس بزنیـد کـه چـه ایمـان و صـداقت و تعهدی خواهند داشت!.

چه کسی قدرت و توانایی وصف و تعبیر ایمان فودلادین و وفا و صـداقت آنهـا را دارد؟!

آری اینها شاگردان محمد رسول الله ﷺ بودند! کسانی که وقتی یک نفـر جـوان از جامعهٔ آنان در دلش هوس گناه می کند نزد حضرت می رسد با کمال صداقت مـی گوید **"ائذن لی فی الزنا"** به من اجازه دهید که با زنا شهوتم را ارضا کنم!.

این کمال صداقت و اوج ایمـان وعشـق و ارادت بـه مکتـب ایمـان و اسـتاد بزرگوار است ، استاد و معلم و مربی بی نظیر تاریخ بشر در چنـد جملـه چنـان او را نادم می کنند که با رضایت کامل مرخص شده و از تصور گناه منصرف می گردد!!.

جامعه ای که وقتی یک نفر از آن عملا زنا می کند بـدون پلـیس و رقیـب و محتسب خودش خدمت رسول الله ﷺ می رسد عرض می کند **«طهرنی یا رسـول الله»** پاکم کن ای رسول خدا!.

حضرت روی بر می گردانند تا چندین مرتبه این عمل تکرار می شود و شخص اصرار دارد که خودش را معرفی کند تا سنگسار شود! خودش هم می داند که چه می کند! چه تنبیهی در انتظارش است؟!.

او نیامده که با گریه و زاری و ناله و دروغ از تنبیه و عقوبت **اجازهٔ** فرار بگیرد!! آمده است تا او را طبق فرمان خدا سنگسار کنند!.

یک زن (امرأة غامدیه) داستانی شبیه همین دارد! ردش می کنند تا وضع حمل کند تا بالاخره پس از چندین بار حضور به خدمت رسول اللهﷺ خودش را تسلیم حکم خدا و رسول خدا می کند! و سنگسار می شود!.

این جامعهٔ فرشتگان نیست تخیلات یک رمان نویس نیست حقایق تاریخ درخشان اسلام و سیرت و زندگی شاگردان محمد رسول الله است!.

همانهایی که امروز بعضی مدعیان اسلام ناب محمدی آنها را کافر و مرتد و منافق می خوانند!! و لعن و نفرین بر آنها را اجر و ثواب و پاداش و کلید بهشت می پندارند!.

مدال خدایی برای صحابه:

آری بیست و سه سال شاگردی در یک کلاس و خدمت یک استاد و معلم و مربی با آموزشهای عملی و گذراندن دهها و صدها مرحله از آزمایشات سخت و طاقت فرسایی که تصورش هم برای ما دشوار است!.

پس از آنهمه تحمل، رنج و مشقت و سختی خداوند دلهای آنها را همچون شیشه و آینه و بلور صاف و شفاف کرد و اعلان نمود که: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ الفتح: ۱۸ آری خداوند پنهانی ها و زوایای تاریک گوشه های قلب آنها را نیز دید و درخشش نور ایمان و تلألؤ صداقت و تقوا و انعکاس ذکر و دعا و عبادت را در آن مشاهده کرد و پسندید و بعنوان پاداشی در برابر آن همه تلاش و مجاهدت از آنها اعلان رضایت و خوشنودی نمود:

﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ﴾ المائدة: ۱۱۹

« الله از آنها راضی شد و آنها نیز از او راضی شدند».

کینۀ منافقان اما...:

و لیکن ظالمان و ستمگران و منافقان هرگز راضی نخواهند شد، (و نیازی هم بـه رضایت آنها نیست)چونکه دلهای تاریک این دشمنان نـور هرگـز تحمـل روشـنایی و دیدن و شنیدن آن صحنه های استثنایی و نمونه های بی نظیر تـاریخ بشـر را نـدارد!.و لذا قرنهای متمادی است که کینه نشخوار می کنند و عقده می ترکانند!.

از روز عقب نشینی جدشان ابن سلول از غزوه احد و بنای نامبارک مسجد ضرار و کشتن قاریان قرآن و به شهادت رساندن اولین شهید محـراب و عـدالت گسـتر بـی همتای تاریخ بشر حضرت عمر فاروق و پیکـر حیـاء و ایمـان و شـهید مظلـوم قـرآن حضرت عثمان ذی النورین و شهید دیگر محراب و قهرمان علم و جهاد حضرت علی مرتضی و شهید بزرگ عدالت خواهی و جگرگوشۀ حضرت زهراء حسـین ابـن علـی رضی الله عنهم أجمعین تا کنون آرام ننشسته اند و هر روز و هر شب جز کینه تـوزی و عقده پروری و اختلاف افکنی و تفرقه انـدازی در صـفوف مسـلمانان کـار دیگـری ندارند.

تنها و دسته جمعی فردی وگروهی و در هر سطحی فقط کارشان خنجر زدن بـه اسلام و مسلمین و به وحدت و قوت مسلمین است:

﴿يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا ١٠٤﴾ الکهف: ۱۰۴ و شیطان کردار زشت و پرونده های سیاهشان را در نظرشان خوب جلوه می دهد و گمان می کنند که کار خوب انجام می دهند!.

و لذا پرونده های سیاه اجداد منافقشان را به پای صحابه جانبـاز مـی نویسـند و عوض قرآن و آیات نورانی آن به خزعبلات و اراجیف جعلکـاران و دروغپـردازان دل بسته اند که ان شاءالله کتاب پیش روی بسیاری از نکات مهم این موضـوع را روشـن خواهد کرد.

معرفی کتاب و داستان ترجمهٔ آن:

کتابی که خدمت شما تقدیم می کنیم یکی از بهترین کتابهایی است که در این موضوع نوشته شده که با وجود مختصر بودن خیلی مرتب و جامع و مستند، مسائل مهم را تجزیه و تحلیل می کند. إن شاءالله که راهگشای مؤمنان و هادی منافقان باشد.

داستان ترجمه این کتاب هم عجیب است حدودا یکسال پیش نویسنده ارجمند که از دوستان صمیمی بنده است اظهار لطف کرد و خواهان ترجمه کتاب شد.

بنده به علت مشاغل با اینکه نمی توانستم اینکار را بکنم دل دوست عزیزم را نیز نمی توانستم بشکنم کتاب را تحویل گرفتم و به دوست عزیزم آقای خیر الدین ادب تحویل دادم.

ایشان هم گویا رو درواسی گیر کرده بود و ماهها این کتاب با آقای ادب ناپدید شد من بطور کلی مأیوس شدم و مجبورا خودم ترجمه را شروع کردم مقدمه (یا تقریظ شیخ صالح درویش) را که ترجمه کردم ادب پیدا شد و مژده داد که کار ترجمه در حال اتمام است چند ماهی هم اینطور گذشت!.

بالآخره خدا را شکر که با دخالت دو آشپز این آش نیمپز را توانستیم خدمت شما تقدیم کنیم، امیدواریم شما سروران به بزرگی خود ببخشید و نقاظ ضعف و مبهم یا هر انتقاد و پیشنهادی را که لازم دانستید بر ما منت گذارید و با ایمیل ذیل مرقوم و ارسال فرمایید.

برای خودم و نویسنده و مترجم و سایر دوستان و همکاران التماس دعای خیر داریم. لازم به ذکر است که عناوین مقدمهٔ شیخ صالح درویش نیز از سوی این راقم اضافه شده است لذا هرگونه اشکالی نه به ایشان که به اینجانب ربط پیدا می کند.

Haidari11@yahoo.com

۲۲ اردیبهشت ۸۸.

عبد الله حیدری

مقدمه‌ای به قلم

عالم دردمند و دانشمند گرانمایه

شیخ صالح درویش

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایی را سپاس که محمد مصطفی ﷺ را برای هدایت جهانیان بر انگیخت و مکه را مرکز این بعثت قرار داد، و آنرا بهترین و شرافتمندترین جای روی زمین گردانید زیرا که در آن کعبه معظمه و خانۀ خدا و مناسک حج را قرار دارد.

بنای کعبه:

ابراهیم بت شکن سرور موحدان تاریخ؛ کعبه را بنا کرد تا برای بعثت بهترین و مکرمترین شخصیت تاریخ و سردار و سرور همه پیامبران و رسولان و گوهر فرشتگان و عالم امکان زمینه سازی کند:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨﴾ البقرة: ١٢٧ - ١٢٨

«و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند [گفتند:] پروردگارا، از ما بپذیر. که در حقیقت تویی شنوای دانا() پروردگارا، ما را فرمانبردار و تسلیم خودت بگردان و از فرزندانمان [نیز] امّتی فرمانبردار خود [قرار ده] و مناسک (شیوه پرستشت) را به ما بنما و ما را ببخشای. حقّا تویی که توبه پذیر مهربانی»

سپس برای هجرت پیامبر گرامی اش ﷺ مدینه را انتخاب کرد و نام این شهر مقدس با وحی و قرآن و پیامبر و هجرت و مسجد آنحضرت چنان گره خورد که فقط

با نام و سیرت گرامی آن رسول مکرم ﷺ قابل شناسایی است، سپس حضرتش ﷺ در همین شهر محبوب وفات کردند و دفن شدند و قبر شریف شان در کنار مسجد پر نور آنحضرت قرار گرفت.

رابطهٔ بعثت و هجرت با مکه و مدینه:

آیا تا کنون دقت کرده اید و از خود پرسیده اید که بین بعثت و هجرت رسول گرامی ﷺ با این سرزمین مقدس (= مکه مکرمه و مدینهٔ: و این همه فضیلت و شرافت و منزلتی که خداوند به این شهرها و هر دو مسجد عظیم واقع در این دو حرم مقدس عنایت فرموده) چه رابطه ای وجود دارد؟.

(هر نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معادل هزار نماز است).

اینهمه لطف و احسان خداوند از برکت دعا و مناجات ابراهیم علیه السلام با پروردگارش است هنگامی که فرزند شیر خوارش را با همسر عزیزش یکه و تنها در ریگستان داغ و بی آب و علف مکه رها کرد و به فلسطین برگشت و فرمود:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡـِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ٣٧﴾ إبراهيم: ۳۷

«پروردگارا، من [برخی] از فرزندانم را به درّه‌ای بی کشت و زرع در کنار بیت الحرام تو سکنی داده‌ام. پروردگارا! تا نماز را بر پا دارند. پس دلهای [برخی] از مردمان را [چنان مشتاق] کن که به آنان بگرایند و از میوه‌ها به آنان روزی ده. باشد که آنان سپاسگزارند»

نگاهی به افق دور مکه مکرمه:

بیایید با هم به اعماق تاریخ برگردیم و آن صحنه را تصور کنیم، زمانیکه مکه مکرمه خالی بود، نه انسانی نه جانداری، نه کلبه ای نه خانه ای نه آبی نه علفی، از همه چیز خالی!.

فقط کوههای سربه فلک کشیده و دره های تنگ و قله های سیاه و سنگهای کور و آفتاب خورده است که جای شهر مکه را احاطه کرده است، تصور کنید زنی که از سرزمین نعمت ها آمده، از میان باغها و نهرها و درخت ها، از سرزمین نیل، از مصر، و فرزند شیرخوار آنها اسماعیل کوچک دردانهٔ این خانواده مختصر است که پدرش ابراهیم علیه السلام به سن کهولت و پیری رسیده است.

اسماعیل که هنوز در گهواره است در آن سرزمین بی آب و علف تنها همراه و همنشین مادر است، طفل شیرخوار آن زمان که بعدها پیامبر عزیز و فداکار الله متعال شد فقط در فاصله چند متری «حجر أسود» و به اصطلاح عامه مردم سنگ حجر الأسود، قرار داشت محل چاه زمزم.

زیرا کعبه در آن زمان گویا بر روی یک تپه یا سکوی نسبتا بلند واقع بود، مادر که تنها فرزند شیرخوارش را در آغوش داشت در سایهٔ کعبه نشسته بود، داستانش معروف است که همه می دانید و در کتابهای معتبر درج شده است.

از آن لحظه به بعد زندگی در مکه مکرمه آغاز شد مسلما همهٔ این جریانات، آبادی بیت الله الحرام و تمام حوادث مربوطه زمینه سازی برای بعثت پیامبر گرامی ﷺ بود خداوند دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت نمود، و این آغاز زندگی در مکه بود.

ذکر مدینه منوره در تورات:

اما مدینه داستان دیگری دارد، به حکم و ارادهٔ خداوند اوس و خزرج از سرزمین غامدی یمن به یثرب سابق سرازیر شدند، و در آن مسکن گزیدند و یثرب را آباد کردند، نام و صفت سرزمین هجرت در تورات آمده است به همین دلیل بود که بعضی قبایل یهود سرزمین مقدسی را که خداوند در آن برکت داده بود، سرزمین فلسطین که

پیامبران شان علیهم السلام در آنجا مبعوث شده بودند با آن مقام و منزلت والایی که برای فلسطین قائل بودند را رها کردند و در مدینه ساکن شدند!.

زیرا مشخصات آنرا از تورات فهمیده بودند و طبق وعده خداوند می دانستند که این شهر مقدس محل هجرت رسول گرامی آخرین و عزیزترین پیامبر الهی ﷺ است، و همچنین پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم شهر هجرت شان را در خواب هم دیده بودند، که سرزمین شوره زار و نخلستانی و در بین دو حره (یا زمین سوخته) واقع است.

داستان سلمان فارسی رضی الله عنه نیز مشهور است وقتی راهب نصرانی که بارزترین عالم عصر خویش بود مشخصات سرزمین هجرت رسول الله ﷺ را برای سلمان توضیح داد و به او دستور داد که اگر در تلاش حق جدی است حتما به این سرزمین برود زیرا که آخرین پیامبر الله ﷺ به این سرزمین هجرت خواهد کرد، سلمان بعدها گفت که وقتی شهر مدینه را دیدم با همان مشخصاتی که راهب نصرانی برایم توضیح داده بود شناختم.

خوانندگان عزیز و گرامی! پس ملاحظه می فرمایید که خداوند چقدر به این پیامبر گرامی اش ﷺ لطف داشته که هزاران سال پیش از تولد ایشان مژده بعثت حضرتش را در تورات و انجیل و حتی نام و مشخصات شهری را که ایشان به آن هجرت خواهند کرد را بیان فرموده است!.

و پیامبران اولوالعزم الهی مانند موسی و عیسی علیه السلام این مژده و بشارت را همواره تکرار کرده و به امتیانشان شنوانده‌اند.

﴿وَإِذۡ قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيۡكُم مُّصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُۖ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحۡرٞ مُّبِينٞ ٦﴾ الصف: ۶

«و چنین بود که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستادۀ الله به سوی شما هستم، تصدیق کننده آنچه از تورات که پیش روی من است و مژده دهنده به

رسولی که پس از من می‌آید که نامش «احمد» است. پس چون با معجزه‌ها بـه سـوی آنان آمد، گفتند: این جادویی آشکار است»

ذکر صحابه در تورات:

موضوع مهم دیگری که در رابطه با پیامبر عزیـز الهـی و دردانـهٔ خلقـت؛ رسـول مکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تورات و انجیـل از آن یـاد شـده و پیـامبران أولـو العـزم الهـی حضـرت موسـی و عیسـی علیهمـا السـلام در کنـار مـژده بـه بعثـت آنحضرت ﷺ از آن یاد کرده اند؛ صحابه آنحضرت است.

که با صفات و ویژگیهای آنها شاید در وهلهٔ اول برای بعضی ها! شـگفت انگیـر باشد اما خداوند متعال اوصاف صحابهٔ پیامبر صلی الله علیـه و آلـه وسـلم را در قـرآن کریم آورده و خبر داده که اوصاف آنان در تورات و انجیل نیز آمده است:

﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩ ﴾ الفتح: ۲۹

«محمد فرستاده الله است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد.

(مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانانِ بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را الله نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

اسلام دین عقل و منطق:

(تعجب ندارد) اگر از صحابه ذکری نمی شد جای پرسش بود چون واقعا هم قابل فهم نیست که بعثت و شهر اقامت ایشان و جایگاه و مکانت آن بیان شود اما از صحابه و یاران و همراهان و معاونان آنحضرت سخنی به میان نمیاید!

در شریعت ما که عقل و منطق ارزش والایی را دارا است موجودات زنده و جاندار از جمادات بی جان ارزش بیشتری دارند، چگونه با عقل و منطق سازگار است که محل هجرت ایشان که جمادی بی جان است ارزش و اهمیت و فضیلت داشته باشد اما صحابه و همکاران و جان نثاران فضیلت و منزلتی نداشته باشند!

این مقدمه عقلی و قیاس جلی و آشکار را برای کسانی! عرض کردیم که در بارهٔ صحابه یا بعضی صحابه (رضی الله عنهم اجمعین) شبهاتی در دل داشته باشند، نصوص و آیات فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ستایش می کند که بعضی از این آیات مختصر و بعضی مفصل است. نویسنده محترم بخشی از این آیات کریمه را آورده است که در این مقدمه نیازی به تکرار آن نیست.

ریشهٔ نفاق و منافقان در مدینه:

مسئله مهم دیگری که باید در اینجا یادآور شوم این است که در عصر پیامبر ﷺ کسانی هم بودند که به دلیل ترس از دست دادن جایگاه و مکانت اجتماعی خود یا علل دیگری ظاهرا مسلمان شدند، اما در دل کافر بودند!

اینها همان منافقین هستند که در جامعه مدینه پیدا شدند و در مکه نـه منـافق بود و نه زمینه پیدا شدن آن، زیرا پیامبرﷺ در مکه نه قدرتی داشتند و نـه حکـومتی، بلکه صحابه آنحضرت در ضعف و ناتوانی شدید بسر می بردند لذا رنـج و مشـقت و آزار و اذیت فراوانی تحمل کردند، بعضی مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، سـپس دستور هجرت به مدینه صادر شد.

همۀ جریانات و تحولات فقط به دلیل این بود که پیامبرصلی الله علیه وسـلم و صحابه رضی الله عنهم بر اثر شدت و غلظت مشرکین و واکنش هـای تنـد آنـان در برابر دعوت توحید در حالت ضعف بسر می بردند و نمی توانستند دین شان را ظـاهر کنند، به همین دلیل خداوند دستور هجرت صادر فرمود تا به جایی بروند کـه بتواننـد آزادانه دین شان را آشکار کنند.

وقتی پیامبرصلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند مشرکان بر اوضاع مسـلط بودند، و آنحضرت قوت و سلطه ای نداشتند که اهل باطـل از ایشـان احسـاش خطـر کنند، تا اینکه غزوۀ بدر و به تعبیر قرآن کریم یوم الفرقان آمد روزی که خداوند ایمان و اهل ایمان را عزت و قوت بخشید و شرک و اهل باطل را خوار و ذلیل کرد.

بنابر این پس از کشته شدن سران مشرک مکه در غزوه بدر اهل باطـل در مدینـه فهمیدند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم قدرت را گرفت لذا راه نفاق را در پیش گرفتند یعنی ظاهرا مسلمان شدند، اما در واقع بر همان کفر و شرک و باطل شان باقی ماندند!.

این منافقان بدون استثناء همـه از اهـل مدینـه بودنـد، لـذا بـر چسـب نفـاق بـه هیچکدام از مهاجران که مراحـل سـخت و امتحانـات طاقـت فرسـایی را پشـت سـر گذاشته بودند نمی چسبد و به انصار که قبل از غزوه بدر مسلمان شده و با پیامبرصلی الله علیه وسلم بیعت کرده بودند نیز نمی چسبد.

تحلیلی دیگر در پیدایش نفاق:

(علاوه بر قرآن و سنت وتاریخ) عقل سالم نیز چنین می گوید، زیرا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم در مکه وضعیت سختی داشتند و صحابه و یاران و حامیان ایشان مشکلات عدیده و آذار و اذیت فراوانی را تحمل می کردند، این مشکلات و آزمایشات به قدری سخت و جانکاه و غیر قابل تحمل بود که امروز حتی با خواندن آن داستانهای شگفت انگیز مو در بدن انسان راست می شود!.

تحمل آنهمه رنج و مشقت و آزار و اذیت جز آن مردان قهرمان و مؤمنان حقیقی در توان هرکس نبود، پس از سالها سوختن و ساختن در کوره آزمایشات ایمانی و پخته شدن ایمان و عقیده، همزمان با پخته شدن جسم و جان و وجدان و روان، سر انجام اجازه یافتند به سرزمین حبشه هجرت کنند.

آری هجرت از مکهٔ حجاز به حبشهٔ آفریقا، جایی که نه تنها خویش و قوم و اقاربی نداشتند که حتی تصور هم نمی کردند که روزی اهل ایمان بشمول سرداران و سرمایه داران مجبور شوند همه چیز شان را رها کنند و راهی قاره دیگری شوند!.

علت و انگیزهٔ این هجرت اجباری چیزی جز فشار و اختناق نبود، که از سران مکه تحمل می کردند، حالا تصور کنید که در چنین گروه و مجموعه ای منافق چه مصلحتی دارد؟! و چگونه می تواند صبر و تحمل کند؟! چه سودی دارد و به چه امیدی باید بدون ایمان و باور اینهمه ظلم و ستم را به جان بخرد؟!

خداوند درباره منافقین آیاتی نازل فرمود که تا قیامت تلاوت می شود، صفات و ویژگیها و علامات و نشانه های آنان را به تفصیل بیان فرمود و پیامبر گرامی اش ﷺ را از تمام اسرار آنان حتی اسم و مشخصات کامل آنان آگاه فرمود علاوه بر سورهٔ منافقون سوره دیگری نازل کرد «توبه» که یکی از نامهای آن فاضحه یعنی رسوا کننده است.

پس با همه این تفصیل جای هیچگونه شک و تردیدی برای عقلا باقی نمی ماند که صحابه پیامبر ﷺ که اهل ایمان و تقوا و دعوت و جهاد بودند هرگز ممکن

نیست با منافقان با توضیحی که بیان شد اشتباه گرفته شوند(مگر اینکه قصد و غرضی در کار باشد).

در همین سوره توبه یا فاضحه خداوند از یکسو منافقان را رسوا می کند و از سوی دیگر مهاجران و انصار و سبقت گیرندگان به ایمان را معرفی می کند در این کتاب مختصری که در دست دارید نویسنده محترم به همین مسئله اشاره می کند و حال صحابه رضی الله عنهم و حال منافقان را بیان می کند.

کتاب پیش رو:

لذا این کتاب در موضوع خود بسیار ارزشمند است و جامعهٔ امروز ما به شدت نیازمند اینگونه کتابهاست چون بعضی ها که در بارهٔ صحابه رسول الله ﷺ کینه در دل دارند یا از کینه توزان متأثر هستند شبهاتی را مطرح می کنند که ایمان و محبت و ارادت امت اسلامی را نسبت به این نخبگان تاریخ بشر (پس از پیامبران علیهم السلام) خدشه دار می کند!.

کار به جایی رسیده که بعضی ها متأسفانه فرق منافق با صحابی را نمی دانند! و شگفت انگیز اینکه بعضی ها که ادعای علم و تحقیق هم دارند ادعا می کنند که در بین مهاجرین اولین و سبقت گیرندگان به ایمان نیز نعوذ بالله منافق وجود دارد؟!.

حالا شما دقت کنید و ببینید که کینه و حسد و دشمنی و با عینک سیاه به جهان نگریستن چگونه حقایق روشن را تیره و تار و چه بسا معکوس جلوه می دهد.

البته این موضع گیری خصمانه در برابر صحابه رسول الله ﷺ خیلی هم شگفت انگیر نیست چون همین مردان مؤمن و قهرمانان جان بر کف بودند که با ایمان و اخلاق و محبت و رشادت و شهامت و عشق به بهشت و شهادت بزرگترین قدرت های ستمگر و متکبر زمان خویش را از پای در آوردند؛ و با شمشیر عدالت انسانهای مظلوم و در بند ستم را از چنگ خونخواران و وحشی صفتان رها کردند، و با از بین

بردن هرگونه تمییز رنگ و بو، جهـان را بـه گلسـتان محبـت و وحـدت و همزیسـتی مسالمت آمیز مبدل نمودند.

آری فرو پاشی امپراطوری فارس و روم و تأدیب یهـود و مشـرکان و منافقـان و اقباط و سرکوبی مرتدان و سایر دشمنان دست آورد این فرشته صـفتان نمونـهٔ تـاریخ بشر بود، پس طبیعی است که دشمن زیاد داشته باشند.

خداوند به نویسنده محترم پاداش نیـک عنایـت فرمایـد و نفـع کتـاب او را عـام گرداند. آمین.

و صلی الله وسلم علی نبینا محمد و علی آله و صحبه أجمعین

صالح بن عبدالله الدرویش

قاضی دادگستری عمومی قطیف

شرق عربستان

مقدمه مؤلف

حمد و ستایش شایسته ذاتی است که انسان را از سایر موجودات به وسیله عقل متمایز ساخت و او را بر بقیهٔ مخلوقات برتری داد و درود و سلام بر بهترین مخلوقات و گرامی‌ترین پیامبران، رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی ﷺ.

رسول اکرم ﷺ به مدت سیزده سال در مکهٔ مکرمه، مردم را به سوی اسلام فرا خواندند، در حالی که ایشان و پیروانشان ضعیف و ناتوان بودند، تا این که خداوند متعال به آنان اجازه داد تا با ترک سرزمین و دارایی خود و به خاطر کسب رضایت پروردگار، هجرت نمایند:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ الحشر: ٨

«همچنین غنایم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل الله و خشنودی او را می‌خواهند و الله و پیغمبرش را یاری می‌کنند. اینان راستانند (یعنی مؤمنانی که واقعا ایمان دارند و راست و درست هستند)».

زمانی که به پیامبر اکرم ﷺ اجازه و دستور هجرت رسید، ایشان مکهٔ مکرمه را به قصد مدینهٔ منوره ترک گفتند. در مدینهٔ منوره عده‌ای به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند و عده‌ای دیگر به ایشان کفر ورزیدند. اما با گسترش یافتن قدرت و شوکت اسلام، عده‌ای در ظاهر وانمود می‌کردند که مسلمان هستند، ولی در باطن به کفر گرایش داشتند و برای مخفی ماندن از دیدِ مسلمانان، به انواع حیله‌گریها و پنهان‌کاریها متوسل می‌شدند. از این عده در تاریخ اسلام به عنوان منافقین یاد می‌شود. بدین ترتیب مردم در عصر پیامبر اکرم ﷺ به سه دسته مؤمن، کافر و منافق تقسیم شدند.

قابل ذکر است که حقیقت امر برای بعضی از مردم مبهم گشته و از آنجایی که نتوانستند صحابه کرام ﷺ را از منافقین تشخیص دهند، گاهی برخی از صحابه کرام ﷺ

را از زمره و گروه منافقین تصور کرده‌اند و گاهی بالعکس. از این رو لازم به نظر می‌رسید تا پیچیدگی این قضیه کاملاً روشن گردد و به کُنه (اصل و ریشه) آن پی برده شود.

چراغ مرده کجا نور آفتاب کجا   ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا

در این شکی نیست که در میان صحابه کرام، منافقانی هم زندگی می‌کرده‌اند و نفاق تعدادی از آنها بر مردم مخفی بوده است. اما شک کردن در حالات برخی افراد که ایمانشان قطعاً مشخص شده و یا کسانی که نفاقشان قطعاً ثابت گشته تعمیم نمی‌یابد.

بنده فکر نمی‌کردم که این قضیه برای هیچ کس ایجاد شک کند تا اینکه از قضا با بعضی از شیعیان ملاقات کردم و از زبان آنها سخنانی را شنیدم که تصوّر آن هم در وَهم و خیال کسی نمی‌آید که برخی از سخنانشان را در ضمن مطالب این رساله بیان خواهم کرد و تلاش می‌کنم تا کاملاً به این قضیه بپردازم.

مباحث این رساله را در چهار فصل تقسیم کرده‌ام که عبارتند از:

فصل اول: متمایز ساختن قران صحابه را از منافقین.

فصل دوم: مفهوم صحابی پیامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام.

فصل سوم: پاسخ به چند شبه پیرامون اصحاب پیامبر ﷺ.

فصل چهارم: امامت از دیدگاه قرآن کریم.

تلاش بنده بر این بوده تا برای روشن شدن قضیه، از آیات قرآن کریم استفاده کنم؛ چرا که مرجع نهایی برای رسیدگی به تمام قضایا هنگام اختلاف، قرآن کریم است. و ائمه اهل‌بیت پیامبر اکرم ﷺ هم، به همین شیوه عمل می‌کردند.

کما اینکه از امام محمد باقر رحمه الله تعالی نقل شده که فرمودند: بنگرید امور ما را و همچنین مطالبی را که از طرف ما به شما می‌رسد، اگر آنها را موافق قرآن یافتید، بپذیرید و اگر موافق با قرآن نبود، آنها را رد کنید.

امام جعفر صادق رحمه الله تعالی می فرماید: از خداوند متعال بترسید و نسبت به ما نپذیرید سخنی را که مخالف با فرموده پروردگار ما و قول نبی ما باشد.

و همچنین می فرماید: از جانب ما هیچ سخنی را نپذیرید، مگر آن سخنی را که موافق قرآن و سنت باشد.

به همین دلیل بنده در این زمینه به برخی از روایاتی که در کتابهای معتبر شیعه نقل شده‌اند، استناد جسته‌ام؛ چرا که بیشتر مایه قبول می‌گردد و علیه آنها دلیل و حجّت قویتری خواهد بود؛ چرا که بسیاری از حقایق در کتابهای آنها بیان شده و از دید آنها پنهان مانده است.

رساله‌ای را که پیش رو دارید، حاصل گفت وگوها و مباحثات متعددی است که ظرف چند سال با برخی از شیعه‌ها در هنگام کار و یا جاهایی دیگر داشته‌ام.

وَ الله تَعالي أسْألُ أنْ يَجْعَلَهُ خَالِصَاً لِوَجْهِهِ الْكَرِيْم وَ أنْ يَنْفَعَ بِهِ وَ يُبَارِكَ إنَّه جَوَادٌ كَرِيْمٌ وَ صَلّي اللهُ عَلَيْ نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ صَحْبِه.

مؤلف: ۱٤۲۷/۹/۲۱

فصل یکم
متمایز ساختن قرآن صحابه را از منافقین

در این فصل چند بحث وجود دارد:

بحث اول: فرازی از آیات صریح قران کریم مبنی بر وجود دو گروه صحابه و منافقین

بحث دوم: تمجید از صحابه و معرفی صفات و برتری جستن آنان

بحث سوم: نکوهش منافقین و بیان هویت حقیقی و درونی آنان

بحث چهارم: دیدگاه اهل تشیع نسبت به آیاتی که در آنها از صحابه تعریف و تمجید شده است

بحث اول

فرازی از آیات صریح قرآن کریم

مبنی بر وجود دو گروه

(صحابه کرام‌ش و منافقین)

قرآن کریم کتابی است حقیقت گرا، نه بذله‌گو و هر کسی که به آن چنگ بزند در حفاظت خداوند متعال قرار می‌گیرد و کسی‌که هدایت را در جایی دیگر جستجو کند، خداوند متعال آن شخص را گمراه می‌سازد.

از جمله مسائلی که در این کتاب حقیقت و هدایت عنوان شده است، مسئله صحابه و منافقین زمان پیامبر اکرمصلی الله علیه وآله وسلم است.

آیات زیادی در مدح و پاکی صحابه کرامش و معرفی منافقین همراه با چهره اخلاقی آنان آمده است.

قرآن کریم در جاهای متعددی از گروه مؤمنین و منافقین یاد نموده است، چنانکه در سوره‌های بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، مجادله، حشر و منافقین و در بسیاری از سوره‌های مدنی نیز منافقین را معرفی نموده است.

عنوان نمودن این دو گروه در جاهای متفاوت، خود دلیلی واضح و روشن است بر اینکه این دو گروه با هم تفاوتهای زیادی دارند، چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ﴾ التوبة: ٥٦

« به الله سوگند می‌خورند که آنان از شمایند (و مؤمن و مسلمانند) در حالی که از شما نیستند (و مؤمن و مسلمان نیستند)».

منافقین با قسم‌های دروغ، خود را جزء گروه صحابه کرامش معرفی می‌کردند، اما خداوند متعال چهرهٔ نفاق آنان را برای پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرامش آشکار نمود؛ چرا که هر گروهی دارای ویژگیها و خصوصیاتی است که آن خصوصیات، هر گروه را از دیگری جدا می‌سازد. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٤١﴾ آل عمران: ۱۴۱ ؛ «تا این که خداوند متعال مؤمنان را از هر عیبی پاک و خالص بگرداند و کافران را تباه و نابود سازد».

بحث دوم

تمجید از صحابه و معرفی صفات و برتری جستن آنان‌ش

پیامبراکرمﷺ در شهر مکه مبعوث شد و عده‌ای از فقرا و قشرِ ضعیف جامعه، پیرامون ایشان گرد آمده و به ایشان ایمان آوردند.

ایمان آوردن این عدّه، عواقب وخیمی از قبیل آزار و شکنجه را به دنبال داشت، تا جایی که وطن و اموالشان را هم از دست دادند.

گفتارها و رفتارهای عملی و دینی پیامبر اکرمﷺ چنان در دلهای صحابه‌کرامش نفوذ کرده بود که به هیچ عنوان حاضر به رها نمودن اعتقادات دینی و ایمانیشان نبودند و هیچ‌گونه چشم‌داشتِ مادی در قبال تحمل شکنجه‌ها و زحمات، جز نصرت دین الله و رسولش نداشتند.

در این لحظات حساس و طاقت‌فرسا، پیامبر اکرمﷺ در جستجوی قبایل و طوائفی بودند که صحابه و اسلام را یاری نمایند تا اینکه روزنهٔ امیدی برای پاشیدن بذر اسلام در میان عده‌ای از مردم یثرب (مدینه) هویدا گشت.

پیامبر اکرمﷺ به همراه یارانش به سوی این روزنهٔ امید هجرت نمودند و حقّا که مردم یثرب (مدینه) بهترین نصرت و یاری را به اسلام و مسلمانان نمودند که تاریخ، چنین حرکت مخلصانه‌ای را به خود ندیده و نخواهد دید.

بر اساس همین رشادتها و مبارزات مخلصانهٔ آنان بود که آیات زیادی پیرامون مدح صحابه‌کرامش و کسانی‌که پیامبر اکرمﷺ را یاری نمودند و همگام با آنان برای توسعه و گسترش اسلام تلاش نمودند، نازل گردید.

جامعه صحابه هم‌کلام و در رکاب بهترین پیامبر الله بودند و این بزرگترین شرف و افتخارِ تاریخی است که صحابه‌کرام ﷺ به آن نائل گردیدند.

اگر امروزه تحصیل و فراگیری علم و دانش از شخصیتهای بلند پایهٔ علمی برای یک طلبه و دانش‌آموز، سندِ معتبر علمی و یک افتخار محسوب می‌شود، پس برای صحابه‌کرام ﷺ که از بهترین پیامبر الله درس شهامت و دانشِ دین را فرا گرفته‌اند، بزرگترین شرف و افتخار محسوب می‌شود.

انسان با هم‌کلامی و همراهی پیامبر اکرم ﷺ به برکات و خیرات بزرگی دست می‌یابد؛ در واقع صحابی بودن خود تاجی است که بر سر آنان می‌درخشد و خصوصیتی است که بعدی‌ها ندارند و مقام و شرفی است که بر سایر مقامها برتری دارد.

کسانیکه در دوران تبلیغ اسلام یار و یاور پیامبر اکرم ﷺ بودند، به آن مقام از تزکیه و علم و دانش رسیدند که خداوند متعال در حق آنان چنین گواهی می‌دهد:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ ﴾ الجمعة: ۲

« خداوند متعال آن ذاتی است که از میان بیسوادان، پیامبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است تا آیات الله را برایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند. او (پیامبراکرم ﷺ) بدیشان قرآن و شریعت یزدان را می‌آموزد، آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

در این آیه خداوند متعال می فرماید که آنان در انحراف و گمراهی آشکار به سر می‌بردند، اما با ایمان آوردن به پیامبراکرم ﷺ به آن درجه از روحانیت و دانشِ کتاب و سنت دست یافتند که تاریخ چنین دانشمندانی را به خود ندیده است. همین دانش‌آموختگان مکتب پیامبراکرم ﷺ بودند که قرآن و سنت را به نسلهای آینده منتقل کردند و در واقع پلی هستند که نسلهای آینده را با پیامبراکرم ﷺ وصل می‌کنند؛ لذا

اگر این گروه از مقام عدالت و معنویت به دور باشند، پس چه تضمینی برای اعتماد کردن به قرآن و سنّت وجود دارد.

کسانی‌که معتقدند حضرت علی رضی الله عنه از زمان ولادت تا زمان وفات از اشتباه و خطا پاک و معصوم است، در واقع با مفهوم و مدلول آیه‌ای که صفات و ویژگیهای صحابه را بیان نموده، مخالفت می‌کنند حال آنکه حضرت علی رضی الله عنه یکی از اصحاب پیامبراکرم ﷺ به حساب می‌آیند و طبق نظر صریح قرآن آنان قبل از بعثت پیامبراکرم ﷺ، بتها، سنگها و درختان را پرستش می‌کردند و چیزی از دانش انبیاء را نمی‌فهمیدند و در انحراف و گمراهی کامل زندگی می‌کردند؛ سرانجام رحمت خداوند متعال شامل حال جامعه عرب شد و پیامبر اکرم ﷺ را در میان آنان مبعوث گردانید و با تلاشهای مخلصانه، آنان را با اخلاق زیبا و دانش قرآن و سنّت مزیّن نمود و چنان انقلابی در آنان رخ داد که از بزرگان علمی، دینی و اخلاقی جامعه قرار گرفتند، چنانکه خداوند متعال در رابطه با فضایل و محاسن اخلاقی آنان می فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ الحشر: ۸ - ۹

« همچنین غنایم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل الله و خشنودی او را می‌خواهند و الله و پیغمبرش را یاری می‌کنند. اینان راستانند (یعنی مؤمنانی که واقعا ایمان دارند و راست و درست هستند). آنانی که پیش از آمدن مهاجرین، خانه و کاشانه (آیین اسلام را) آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس نیاز به چیزهایی که به مهاجرین داده شده است، نمی‌کنند و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند خود سخت

نیازمند باشند. کسانی که از بخلِ نفسِ خود، نگهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند».

در این آیه کریمه خداوند متعال یکی از صفات مهاجرین را صداقت، و انصار را با صفت رستگاران معرفی نموده است و در جایی دیگر خداوند متعال می فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ الحشر: ۱۰

« و کسانی‌که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوان هستی».

خداوند متعال در این آیه کارنامه زرّینِ دیگر صحابه را، نصرت الله و رسولش عنوان نموده است؛ چرا که توسعه و گسترش اسلام نتیجهٔ همین نصرتها و تلاشهای مخلصانه صحابه کرام‌ﷺ می‌باشد. همچنین نسلهای آینده بعد از صحابه کرام‌ﷺ را با صفت ایمان تعریف نموده است و از خواسته‌های مهم ایمان هم اینست که با آنان محبت و اخوتی که دور از افراط و تفریط باشد، برقرارباشد.

نبودن این معیارها، دلیلی بر نبودن ایمان و یا ضعف ایمان است. خداوند متعال اصحاب و یاران پیامبراکرمﷺ را با صفات گوناگون و مختلفی چنین تعریف نموده است:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ الفتح: ۲۹

«کسانی که با محمدﷺ هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند، ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی، آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایمان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است».

در مورد این آیهٔ مبارکه حضرت علی‌ﷺ می فرماید:

«همانا من اصحاب رسول‌الله ﷺ را دیده‌ام و کسی را مانند آنها ندیده‌ام. قسم به الله آنان در حالی صبح می‌کردند که آشفته، غبارآلود و رنگ‌پریده بودند، بر روی پیشانی‌شان اثر سجده همچون زانوی بُز هویدا بود. در حالی شب را می‌گذراندند که قرآن را تلاوت می‌کردند و در روز بر آن عامل بودند. زمانی‌که یادی از خداوند متعال می‌شد، بِسان درختان در روز طوفانی به خود می‌لرزیدند. چشمهایشان آن‌قدر می‌گریست که قسم به الله لباسهایشان خیس می‌شد. ولی قسم به خداوند متعال که گویا این قوم (حاضرین) شب را در غفلت می‌گذرانند.[1] خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْۚ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣ ﴾ الأنفال: ۶۳

«و (الله) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا، و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد)».

خداوند متعال بین قلوب انصار (اوس وخزرج) و مهاجرین ﷺ الفت و محبت را برقرار ساختند و بوسیله آنها پیامبرِ خود را در جنگ بدر و دیگر معرکه‌ها نصرت و یاری نمودند.

در جایی دیگر نیز خداوند متعال می فرماید:

﴿ لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعْدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰۚ ﴾ الحديد: ۱۰

۱- رواه أبونعيم فی الحلیة ۷۶/۱.

« کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود) بخشیده‌اند و در (راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند متعال به همه، وعده پاداشِ نیکو می‌دهد».

شایسته است که در این قول خداوند متعال تدبّر و تعمّق شود که می فرماید: ﴿وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰ﴾ الحدید: ۱۰ ؛ همانا وعده این آیه مبارکه شامل مسلمانان فتح مکه می‌باشد، خداوند متعال این گروه از مسلمانان را که در فتح مکه مسلمان شدند، به وعدۀ حسنی (بهشت) بشارت داده‌اند، با وجود اینکه از لحاظ مقام و منزلت درجه آنان پایین‌تر از مسلمانان قبل از فتح می‌باشد.

مراد از (حسنی) در این آیه مبارکه بهشت می‌باشد، کما اینکه خداوند متعال در سوره انبیاء می فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا ۖ وَهُمْ فِي مَا ٱشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٢﴾﴾ الأنبياء: ۱۰۱ - ۱۰۲

«آنان که (به خاطر ایمانِ درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلا بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتی صدای آتشِ دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه که خود می‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر می‌برند.

آیۀ مبارکه ضمن اینکه دال بر فضیلت صحابه کرام‌ﷺ است، اشاره‌ای است بر اینکه مسلمانان فتح با مسلمانان قبل از فتح برابر نیستند».

واضح و روشن است که تزکیه نمودن خداوند متعال، صحابه‌کرام‌ﷺ را با وجود تفاوت در مقام و منزلتشان و وعده دادنشان به بهشت، خود دلیلی است بر اینکه آن بزرگواران از نفاق دور و بیزار بوده و به الله و رسولش ایمان راستینی داشتند.

خداوند متعال در قرآن کریم عنوان نموده‌اند که از جمله صفات مؤمنین این است که می‌ترسند مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند قرار نگیرد. اعمال نیک را انجام می‌دهند در حالی که قلبهایشان لرزان و ترسان است از اینکه مبادا اعمالشان مورد قبول خداوند متعال واقع نگردد، آن چنانکه خداوند متعال در این مورد می فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ يُؤۡمِنُونَ ٥٨ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩ وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ٦٠ ﴾ المؤمنون: ۵۸ - ۶۰

«آنانی که به آیات پروردگارشان ایمان دارند. کسانی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی‌دهند (و کسی و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهند). اشخاصی که عطا می‌کنند و می‌بخشند آنچه را که در توان دارند، در حالی که دلهایشان ترسان و هراسان است (از این که نکند صدقات و حسنات آنان پذیرفته نشود) و به علت اینکه به سوی خدایشان (برای حساب و کتاب) برمی‌گردند».

از این آیهٔ مبارکه خوف و ترس این بزرگواران از نفاق و خوفشان از ضایع شدن ایمان، فهمیده می‌شود؛ کما اینکه سیدنا عمربن‌خطاب رضی الله عنه از حضرت حذیفه رضی الله عنه رازدار پیامبراکرم ﷺ در این مورد پرسیدند که آیا ایشان نیز در لیست منافقین می‌باشند یا خیر؟

اگر در این سؤال حضرت عمربن‌خطاب رضی الله عنه اندکی تعمق و تدبر شود، می‌توان به فضیلت و تقوای ایشان و شدت ترسشان از خداوند متعال پی برد؛ چرا که اگر حضرت عمر رضی الله عنه می‌دانست که در دل ایشان نفاق وجود دارد، هرگز از حضرت حذیفه رضی الله عنه در مورد نفاقش سؤال نمی‌کرد که مبادا نفاقش آشکار گردد. بعد از این سؤال حضرت عمر، حضرت حذیفه فرمودند: قسم به خداوند متعال که بعد از این، دیگر در این مود کسی را باخبر نخواهد کرد.[1]

۱- رواه البزّار/۲۲۸۵ و قال فی مجمع الزوائد: رواه البزّار و رجاله ثقاتٌ: ۱/ ۱۵۷.

در مورد نفاق، بزرگان سلف ما فرموده‌اند که: نمی‌ترسد از نفاق مگر مؤمن و مطمئن نیست از آن مگر منافق.[1]

شایان ذکر است که تعریف و تحسین خداوند متعال از صحابه‌کرام ﷺ و عادل قرار دادن ایشان، دلیل بر این نیست که از آن بزرگواران خطا و یا احیاناً گناهی سرزد نشود. بلکه خطا و لغزش و گناه، تقاضای نفسِ بشر (غیر از انبیاء علیهم السلام) است و هر انسانی خطا می‌کند که در این مورد به جایش ان شاء الله مفصلا در مورد عدالت صحابه‌کرام ﷺ بحث خواهد شد.

البته در این مورد آیات زیادی وجود دارد که با تفصیل در فصل مستقلی ذکر خواهند شد؛ مانند:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ التوبة: ۱۰۰ و همچنین: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ الفتح: ۲۹ و همچنین: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ الفتح: ۱۸

با وجود این همه آیات شایسته است که انسان مسلمان در آنها تدبّر و تعمق نماید؛ چرا که در آیات قرآن کریم، سراسر نور و هدایت نهفته است کما اینکه خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ الإسراء: ۹ ؛ «همانا این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است. »

۱– صحیح البخاری: کتاب الإیمان، باب خوف المؤمن من أن یحبط عمله و هو لایشعر.

بحث سوم

نکوهش منافقان و بیان هویت حقیقی و درونی آنان

پیامبر اسلامﷺ مردمی را دریافتند که عده‌ای از آنان به ایمان مزیّن شدند و عده‌ای دیگر به خداوند متعال کفر ورزیدند و گروهی هم منافق شدند.

﴿ ٱشۡتَرَوۡاْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنٗا قَلِيلٗا فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِهِۦٓۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٩﴾ التوبة: ۹ ؛ «آنان آیات (خواندنی قرآن و دیدنی جهان) الله را به بهای اندک (کالا و متاع دنیوی) فروخته‌اند و از راه الله بازمانده‌اند و دیگران را نیز از آن باز داشته‌اند، آنان کار بسیار بدی کرده‌اند. »

این گروه گمان می‌کردند که ویروس کشندۀ نفاق مخفی می‌ماند و به همین خاطر در جامعۀ اسلامی به خود چهرۀ اخلاقی و ایمانی می‌دادند، اما نمی‌توانستند از خداوند متعال مخفی نگاه دارند؛ چرا که خداوند متعال همیشه و در هر جا با انسان است و از اسرار او آگاهی کامل دارد.

خداوند متعال این تودۀ فاسد و تمامی اعمال و رفتارهای منافقانه‌شان را این گونه آشکار نمود: ﴿وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٠﴾ محمد: ۳۰ ؛ «تو قطعاً آنان را از طرز سخن گفتن و نحوۀ گفتار می‌شناسی. خداوند متعال، آگاه از کارهایشان می‌باشد (حقیقت پندار، گفتار و رفتارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد)».

کسانی که صفات و رفتارهای منافقین را از دیدگاه قرآن دنبال می‌کنند، در می‌یابند که خصوصیات و اعمال آنان با ویژگیها و صفات کسانی که به پیامبر اسلام ﷺ ایمان آوردند، بسیار متفاوت است.

صحابه کرام ﭫ دوشادوش پیامبر اکرم ﷺ برای پیشرفت و گسترش اسلام، باارزش‌ترین و نفیس‌ترین چیزهایشان را قربانی نمودند تا درخت اسلام بارور شود و در این راستا از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نورزیدند. لذا سؤال اینجاست که آیا این دو جریان بزرگ با هم یکی هستند، ﴿هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞ﴾ فاطر: ۱۲ ؛ «این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است و آن دیگری شور و تلخ است».

اگر کسی به این آیات با دید عمیق‌تری بنگرد، در می‌یابد که بین این دو حرکت تاریخی، فرق بسیار بزرگی وجود دارد و متوجه خواهد شد که گروه منافقین در جامعۀ اسلامی آن زمان، در اقلّیت قرار داشتند و هیچ نقشی در حرکت جهاد، نهضت علمی و توسعه و گسترش اسلام نداشتند.

خداوند متعال مؤمنین را از منافقین تشخیص می‌دهد؛ چرا که هیچ پوشیده‌ای برای الله پوشیده نمی‌ماند، امّا پیامبر اکرم ﷺ شناخت کاملی از تمام اعضاء و حرکات منافقین نداشتند و به همین دلیل خداوند متعال برای شناخت بیشتر چنین فرمودند:

﴿وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ التوبة: ۱۰۱

«در میان عربهای بادیه‌نشینِ اطرافِ شهر شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی بلکه ما آنان را می‌شناسیم.»

در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

﴿وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ ١١﴾ العنکبوت: ۱۱

«خداوند متعال قطعا مؤمنان را می‌شناسد و قطعا منافقان را هم می‌شناسد».

همچنین در سوره آل‌عمران می‌فرماید:

﴿ مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلۡخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِۗ ﴾ آل عمران: ۱۷۹

«(ای مؤمنان! سنت) الله بر این نبوده که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید، به حال خود رها کند، بلکه خداوند متعال با محک زدن و فراز و نشیبهای مختلف، ناپاکان را از پاکان جدا می‌سازد».

پاره‌ای از معیارها و صفاتی که منافقین را از مؤمنین جدا می‌سازد:

۱ـ یکی از خصوصیات بارز منافقین، عدم حضورشان در میدانهای جهاد جهت توسعه و گسترش اسلام است. عموماً حضورشان کم‌رنگ و به ندرت در میدانهای جهاد دیده می‌شوند؛ خداوند متعال در مورد منافقین می فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ وَهُمۡ أَغۡنِيَآءُۚ رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ ٱلۡخَوَالِفِ وَطَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ فَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٩٣ يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ قُل لَّا تَعۡتَذِرُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكُمۡ قَدۡ نَبَّأَنَا ٱللَّهُ مِنۡ أَخۡبَارِكُمۡۚ ﴾ التوبة: ۹۳ – ۹۴

«تنها (راه سرزنش و عقوبت) به سوی کسانی باز است که از شما اجازه می‌خواهند تا در جهاد شرکت نکنند، در حالی که ثروتمند و قدرتمند هستند (و می‌توانند ساز و برگِ جنگ را تهیه کنند و در میدان نبرد برَزمند) آنان بدین خشنودند که با زنان (و سالخوردگان و کودکان و بیماران) باقی بمانند. خداوند متعال دلهایشان را مهر زده است (چرا که آنان دلهایشان را بر روی حقایق بسته‌اند و از ترس، با ضعیفان در خانه نشسته‌اند) و آنان نمی‌دانند. وقتی که به سوی آنان (از جنگ تبوک) برگردید، ایشان شروع به عذرآوری می‌کنند (و دروغها به هم می‌بافند، بدیشان) بگو: ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم. خداوند متعال ما را از خبرهای شما آگاه ساخته است».

منافقین از هیچ تلاشی برای موجّه جلوه دادنِ عدم حضورشان در میدانهای جهاد دریغ نمی‌ورزیدند، ﴿يَعۡتَذِرُونَ إِلَيۡكُمۡ إِذَا رَجَعۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡۚ﴾ التوبة: ۹۴

هنگامیکه شما از جهاد برمی‌گشتید آنان عذرهای غیرِمعقولی را مطرح می‌کردند. چنانکه در غزوه تبوک به جز تعداد انگشت‌شماری از آنان شرکت نکردند و آیاتی در مورد کسانی که در مدینه باقی ماندند و برای شکست غولِ کفر و ظلم در کنار صحابه کرام‌ﷺ برای جهاد حاضر نشدند، نازل گردید.

منافقین بر اساس خواستهٔ فکری و عقیدتی خود چاره‌ای جز شرکت نکردن در میدانهای جهاد را نداشتند و برای این کارشان عذرهای بی‌اساس و واهی می‌تراشیدند. عدّه‌ای دیگر برای عدم حضورشان، نداشتن امکانات و آمادگی و عدّه‌ای دیگر، انگیزه‌های متفاوت دیگری را مطرح می‌کردند. امّا خداوند متعال بر تمامی این عوامل و انگیزه‌ها خط بطلان کشیده و تنها انگیزه آنان را نداشتن ایمان به الله و قیامت معرفی نموده است. کما اینکه می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسۡتَـٔۡذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱرۡتَابَتۡ قُلُوبُهُمۡ فَهُمۡ فِي رَيۡبِهِمۡ يَتَرَدَّدُونَ ٤٥ ۞وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ ٤٦﴾ التوبة: ۴۵ - ۴۶

«تنها کسانی از شما اجازه می‌خواهند که (در جهاد شرکت نکنند که مدّعیان دروغینند) و به الله و روز جزا ایمان ندارند و دلهایشان دچار شک و تردید است و در حیرت و سرگردانی خود به سر می‌برند. اگر (این منافقین، نیتِ پاک و درستی می‌داشتند و) می‌خواستند (برای جهاد) بیرون روند، توشه و ساز و برگ آن را آماده می‌کردند (و مسلح و مجهّز در خدمت رسول‌الله ﷺ راه می‌افتادند) امّا خداوند متعال (می‌دانست که اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند، جز ضرر و زیان نداشتند، این بود که) بیرون شدن و حرکت کردن آنان را (به سوی میدان نبرد) نپسندید و ایشان را از (این کار) باز داشت. و بدیشان گفته شد که: با بازنشستگانِ (عاجز و ناتوان از قبیلِ بیماران

و پیران و کودکان و زنانِ‌خانه‌دار)، بنشینید (چرا که شایستگی آن را ندارید تا در کارهای بزرگ و راه سترگِ الله گام بردارید). »

یکی دیگر از عوامل حضورشان، افتادن در فتنه‌ها و کشمکش های قومی بود؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ ٱئۡذَن لِّي وَلَا تَفۡتِنِّيٓۚ أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٩﴾ التوبة: ۴۹

«بعضی از منافقین می‌گویند: به ما اجازه بده (تا در جهاد با رومیان شرکت نکنیم) و ما را دچار فتنه و فساد (زیبایی و جمالِ ماهرویانِ رومی) مساز. هان! هم اینک ایشان (با مخالفت فرمان خدا) به خودِ فتنه و فساد افتاده‌اند و (دچار معصیت و گناه شده‌اند و در روز قیامت) آتشِ دوزخ، کافرانِ (چون ایشان را) فرا می‌گیرد».

انگیزه دیگر عدم حضورشان، سفرهای طولانی برای جهاد و مشکلات و زحماتِ این سفرها بود، کما اینکه خداوند متعال می فرماید:

﴿لَوۡ كَانَ عَرَضٗا قَرِيبٗا وَسَفَرٗا قَاصِدٗا لَّٱتَّبَعُوكَ وَلَٰكِنۢ بَعُدَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلشُّقَّةُۚ وَسَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَوِ ٱسۡتَطَعۡنَا لَخَرَجۡنَا مَعَكُمۡ يُهۡلِكُونَ أَنفُسَهُمۡ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٤٢﴾ التوبة: ۴۲

«اگر غنایمی نزدیک و در دسترس و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از شما پیروی می‌کنند و به دنبال شما می‌آیند. ولی راه دور و پردردسر (همچون تبوک) برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است. به الله سوگند می‌خورند که اگر می‌توانستیم با شما حرکت می‌کردیم. آنان در (واقع با این عملها و دروغها) خویشتن را تباه و هلاک می‌کنند و الله می‌داند که ایشان دروغگویند. »

خداوند متعال وضعیت روحی و ذهنی منافقین را هنگام نزول آیات جهاد و عدم تلاش آنها برای پیشرفت اسلام و عدم تحمل زحمات این راه سترگ، چنین به تصویر می کشد:

﴿ فَإِذَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ مُّحۡكَمَةٞ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلۡقِتَالُ رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ نَظَرَ ٱلۡمَغۡشِيِّ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَأَوۡلَىٰ لَهُمۡ ٢٠ ﴾ محمد: ٢٠

«زمانی که سورهٔ محکمی نازل می‌گردد که روشن و آشکارا به جنگ دستور می‌دهد، منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به شما نگاه می‌کنند که در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند و به سبب سکرات موت بیهوش افتاده‌اند، پس مرگشان باد. »

و در جایی دیگر می فرماید که:

﴿ فَإِذَا جَآءَ ٱلۡخَوۡفُ رَأَيۡتَهُمۡ يَنظُرُونَ إِلَيۡكَ تَدُورُ أَعۡيُنُهُمۡ كَٱلَّذِي يُغۡشَىٰ عَلَيۡهِ مِنَ ٱلۡمَوۡتِۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلۡخَوۡفُ سَلَقُوكُم بِأَلۡسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلۡخَيۡرِۚ ﴾ الأحزاب: ١٩

«هنگامی که لحظاتِ بیم و ترس و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچک اسلحه یکدیگر را می‌شنوند، آنچنان ترسو هستند که) می‌بینی که به شما نگاه می‌کنند، در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش در آمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند. امّا هنگامی‌که خوف و ترس‌شان (و جنگ به پایان رسد و زمان امن و امان فرا رسد) زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند»

در جایی دیگر خداوند متعال منافقین را با لفظ مخلّفون یاد نموده است کما اینکه می فرماید:

﴿ فَرِحَ ٱلۡمُخَلَّفُونَ بِمَقۡعَدِهِمۡ خِلَٰفَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُوٓاْ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلۡحَرِّۗ قُلۡ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّٗاۚ لَّوۡ كَانُواْ يَفۡقَهُونَ ٨١ ﴾ التوبة: ٨١

(منافقانی که از رفتن به جنگ تبوک سرباز زدند و در خانه‌های خود گرفته‌اند و نشسته‌اند، این) خانه‌نشینان (منافق) از این که از رسول‌الله ﷺ واپس کشیده‌اند، شادمانند و نخواستند با مال و جان در راه خداوند، جهاد و پیکار کنند (و دین الله را یاری دهند. تا می‌توانند دیگران را از جنگ می‌ترسانند و با نشستنِ با خود تشویق می‌نمایند) و می‌گویند در گرما (ی سوزانِ تابستان به سوی میدان نبرد) حرکت نکنید.

(ای پیغمبر! به آنان) بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر (از گرمای تابستان و از همه آتشهای جهان) است.

با وجود همهٔ این بهانه‌های بی‌اساس، به ندرت عده‌ای کم از ایشان در میدانهای جهاد دیده می‌شدند و با این حضور کم‌رنگشان چشم‌داشتِ مادی و اهداف دیگری را دنبال می‌کردند. چنانکه خداوند متعال در بارهٔ این عدهٔ کم چنین می فرماید: ﴿ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨ ﴾ المنافقون: ۸

«می‌گویند: اگر (از غزوه بنی مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزّت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند».

در غزوهٔ تبوک عده‌ای از منافقین، صحابه کرام‌ش را استهزاء می‌کردند، امّا از آنجایی که صحابه کرام‌ش بهترین شاگردان پیامبر اکرم ﷺ بودند، خداوند متعال عملکرد منافقین را بی‌پاسخ نگذاشت، بلکه در جواب این استهزاء فرمودند:

﴿ يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤ وَلَئِن سَأَلۡتَهُمۡ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلۡعَبُۚ قُلۡ أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥ لَا تَعۡتَذِرُواْ قَدۡ كَفَرۡتُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۚ إِن نَّعۡفُ عَن طَآئِفَةٖ مِّنكُمۡ نُعَذِّبۡ طَآئِفَةَۢ بِأَنَّهُمۡ كَانُواْ مُجۡرِمِينَ ٦٦ ﴾ التوبة: ۶۴ - ۶۶ [۱]

«منافقان (الله و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود و (علاوه از آنچه که می‌گویند) آنچه را هم که در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکار سازد. بگو: هر اندازه که می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند متعال آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتن آن

۱- تفسیر طبری ٤٠٨/٦، طبری مجمع البیان ٨١،٨٢/٥.

می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد. اگر (در بارۀ سخنانِ ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بازخواست کنی، می‌گویند: (مراد ما طعن و مسخره نبوده و بلکه با همدیگر) برای سرگرمی و شوخی سخنانی می‌گفتیم. بگو: آیا الله و آیات او و پیغمبرش را مسخره می‌کردید و ریشخند می‌نمودید؟! (بگو با چنین معذرتهای بیهوده) عذرخواهی نکنید؛ چرا که شما پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اید. اگر هم برخی از شما را (به سبب توبه مجدد و انجام کارهای شایسته) ببخشیم، گروه دیگری را عذاب می‌دهیم؛ زیرا آنان (بر کفر و نفاقِ خود ماندگارند و در حق پیامبر اکرمﷺ و مؤمنان) به بزهکاری خود ادامه می‌دهند.»

کسانی که در مدینۀ منوره باقی ماندند و با پیامبر اکرمﷺ برای جهاد بیرون نرفتند، منافقین بودند. اما از بین این جمع، سه نفرِ مخلص از جمع صحابه کرامش که به خاطر کارهای معمولی از رفتن به جهاد باز مانده بودند، به محض پی بردن به اشتباه خود فوراً برای جبران اشتباه از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند تا اینکه مورد مغفرت و عفو خداوند متعال قرار گرفتند؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ التوبة: ١١٨

«خداوند متعال توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که (بدون هیچ حکمی به آینده) واگذار شدند (و پیامبر اکرمﷺ و مؤمنان و خانوادۀ خودشان با ایشان سخن نگفتند و از آنان دوری جستند) تا بدانجا که (ناراحتی ایشان به حدی رسید که) زمین با همۀ فراخی آن، بر آنان تنگ گشت و دلشان به هم آمد و (جانشان به لب رسید. هم مردم از آنان بیزار و هم خودشان از خود بیزار شدند، بالاخره) دانستند که هیچ پناهگاهی (از دست خشم خداوند متعال جز برگشت به الله (با استغفارِ از او و پناه بردن بدو) وجود ندارد (چرا که پناه بی‌پناهان اوست و بس). آنگاه خداوند متعال (به نظر رحمت

در ایشان نگریست و) بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند (و آنان هم توبه کردند و الله هم توبۀ ایشان را پذیرفت). بی‌گمان خداوند متعال بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

این سه نفر از یاران پیامبر اکرم ﷺ عبارت بودند از حضرات مرارۀبن‌ربیع، هلال‌بن‌امیّه و کعب‌بن‌مالک رضی الله عنهم. خداوند متعال با توبۀ مخلصانۀ این سه نفر، از گناهشان صرف‌نظر کردند و صراحتاً آیاتی در بارۀ مغفرت آنان نازل گردید.

در زمان پیامبر اکرم ﷺ منافقان وجود داشتند، اما خداوند متعال مسئولیت معرفی توده منافقین را به عهده گرفته است. پس در این صورت چه بیانی واضح‌تر در کشف حقیقت و هویت آنان و آشکار نمودن آنچه در اذهان و افکارشان می‌گذرد، وجود دارد. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿ يَحۡذَرُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيۡهِمۡ سُورَةٞ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمۡۚ قُلِ ٱسۡتَهۡزِءُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ مُخۡرِجٞ مَّا تَحۡذَرُونَ ٦٤ ﴾ التوبة: ۶۴

«منافقان (الله و آیات و پیغمبر او را در میان خود به مسخره می‌گیرند و) می‌ترسند که سوره‌ای بر ضد ایشان نازل شود و (علاوه از آنچه که می‌گویند) آنچه را هم که در دل دارند به رویشان بیاورد و آشکار سازد. بگو: هر اندازه که می‌خواهید مسخره کنید، بی‌گمان خداوند متعال آنچه را که از آن بیم دارید (و در پنهان داشتن آن می‌کوشید) آشکار و هویدا می‌سازد».

خداوند هم اسرار آنها را فاش نمود و رسوایشان ساخت. پس حالات منافقان در کل بر صحابه مخفی نبوده است چه رسد به اینکه شناخت هر یک از گروه صحابه و منافقان مبهم بوده و از یکدیگر قابل تفکیک نباشند.

۲ـ یکی دیگر از صفات منافقین تظاهر آنان به ایمان در مقابل صحابه کرام رضی الله عنهم بود. هنگامیکه احساس خطر می‌کردند، صحنه‌هایی از ایمان و قسم‌های دروغین را در مقابل صحابه کرام رضی الله عنهم به نمایش می‌گذاشتند و خود را جزئی از جامعۀ صحابه

می‌شمردند، اما غافل از اینکه خداوند متعال تمامی نقشه‌های پوشالی آنان و ادعاهای دروغین‌شان را با این آیۀ مبارکه برملا نمود:

﴿وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ وَلَٰكِنَّهُمۡ قَوۡمٞ يَفۡرَقُونَ ٥٦﴾ التوبة: ۵۶ «به الله سوگند می‌خورند که آنان از شمایند و مؤمن و مسلمان هستند در حالی که از شما نیستند و مردمان ترسویی هستند و چون از شما وحشت دارند، دروغ می‌گویند و نفاق می‌ورزند».

پس بنابراین با این رویدادها و معیارها مشخص می‌شود که صحابۀ کرام ﷺ و منافقین، دو گروه جدای از هم می‌باشند.

۳ـ یکی دیگر از صفات منافقین، اعمال و رفتارهای نادرستی که توسط همین عملکردشان از جامعۀ اسلامی طرد شدند، کما اینکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مَسۡجِدٗا ضِرَارٗا وَكُفۡرٗا وَتَفۡرِيقَۢا بَيۡنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَإِرۡصَادٗا لِّمَنۡ حَارَبَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ مِن قَبۡلُۚ وَلَيَحۡلِفُنَّ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّا ٱلۡحُسۡنَىٰۖ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ١٠٧﴾ التوبة: ۱۰۷ «از میان منافقین کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند در حالی که منظورشان از آن، زیان به مؤمنان و کفرورزی در آن و تفرقه‌اندازی بین مؤمنان و در هم کوبیدن صفوف مسلمانان و کمین‌گاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با الله و رسولش جنگیده بود و عَلَم طغیان را برافراشته بود. با این وجود سوگند هم می‌خورند که نظری جز نیکی نداشتند و تنها دادِشان خدمت به مردمان و اقامه نماز در آن بوده است، اما خداوند متعال گواهی می‌دهد که آنان در سوگند خود دروغ می‌گویند».

مسجد ضرار مسجدی شناخته شده در صدر اسلام است و عاملانی که آنرا بنا نمودند، قرآن و تاریخ آنان را معرفی نموده است:

﴿وَلَوۡ نَشَآءُ لَأَرَيۡنَٰكَهُمۡ فَلَعَرَفۡتَهُم بِسِيمَٰهُمۡۚ وَلَتَعۡرِفَنَّهُمۡ فِي لَحۡنِ ٱلۡقَوۡلِۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ أَعۡمَٰلَكُمۡ ٣٠﴾ محمد: ۳۰

« اگر ما می‌خواستیم آنان را به شما نشان می‌دادیم و شما از قیافه و علامتشان، ایشان را می‌شناختی. شما قطعاً آنان را از روی طرز سخن گفتن و نحوهٔ گفتار می‌شناسی. خداوند متعال آگاه از کارهایتان می‌باشد و حقیقت گفتار و کردارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد و پاداش لازم را به هر کسی خواهد داد. »

٤ـ ویژگی دیگر منافقین، سهل‌انگاری در اعمال و رفتارهای دینی و ایمانی، از قبیل نماز، ذکر و عبادتهای بدنی و مالی، و از طرفی دیگر در رفتارهای منفی و ناهنجار از قبیلِ بخل، خوف و ترس، هراس و اضطراب و از این قبیل ویژگیها می‌باشد؛ کما اینکه خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿١٤٢﴾ مُّذَبۡذَبِينَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلٗا ﴿١٤٣﴾﴾ النساء: ۱۴۲ – ۱۴۳

« بی‌گمان منافقان (نشانه‌های ایشان را می‌نمایانند و کفر خویش را پنهان می‌دارند و به خیال خام خود) الله را گول می‌زنند! در حالی که خداوند متعال (دِماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد و بدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بی‌حال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (و نمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند و جز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند. در این میان سرگشته و حیرانند (گاهی به سوی دین می‌روند و گاهی به سوی کفر می‌دوند. زمانی خویشتن را در صف مؤمنان و زمانی در صف کافران جای می‌دهند! اما در حقیقت) نه با اینان و نه با آنان هستند(و گمراه و حیرانند) و هر که را که خداوند متعال (بر اثر اعمال زشت و ناپسندش) سرگشته و گمراه کند، راهی برای او (به سوی سعادت و هدایت) نخواهی یافت».

قرآن کریم دربارۀ منافقین می‌فرماید که آنان از یاد و ذکر خداوند ابا می‌ورزیدند و بزرگترین ذکر، تلاوت قرآن است و لذا به علت دور بودن آنان از حقیقت دین، هیچ نقش مهم و تاثیرگذار تاریخی در حفظ و گسترش علوم قرآنی ایمانی نداشته‌اند بلکه اصحاب پیامبر ﷺ همانند بزرگوارانی چون عمربن خطاب، عثمان‌بن‌عفان، علی‌بن‌ابی‌طالب، عبدالله‌بن‌مسعود، ابی‌بن‌کعب و زیدبن‌ثابت ﷺ قرآن را به این امت منتقل کردند. پس ما اگر بر صحابۀ کرام ﷺ و یا نقل آنان اشکالاتی وارد کنیم، در واقع این اشکالات و انتقادات بر قرآن کریم و متواتر بودن آن وارد می‌شود و یا بالاتر از آن اعتماد بر کل دین باقی نمی‌ماند. پس اینجا است که انگیزۀ دستور به پیروی از آنان را متوجه می‌شویم؛ چرا که اساس‌نامه دین از طریق آنان و با تلاش آنان به این امت رسیده است.

به هر حال خداوند متعال صفاتی را که بتوان منافقین را از بین دیگران تشخیص داد، در جاهای متعدد قرآن و خصوصاً در سوره براءۀ (توبه) با ضمایر و اشاراتِ مختلف به این گروه عنوان نمودند. پیامبر اکرم ﷺ نیز بعد از پی بردن به این صفات، شناختی از منافقین پیدا کرد که قبلاً این شناخت را نداشت.[1]

حضرت عبدالله بن‌عباس ﷺ می‌فرماید: سوره براءت، افتضاح و رسوایی بزرگی برای منافقین بود تا جایی‌که گمان می‌رفت هیچ کس از منافقین باقی نمانده است مگر اینکه همه آنان معرفی شده‌اند.[2]

گر چه گمان می‌رود که حالِ بعضی از کسانی‌که نفاق داشته‌اند، همچنین مخفی باقی مانده باشد؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ ﴾ التوبة: ۱۰۱

۱- الفتاوی۷/۲۱٤.

۲- صحیح بخاری/۴۵۰۳، صحیح مسلم/۵۳۵۹، التبیان۵/۱٦۷، مجمع البیان۵/۵.

«در میان عربهای بادیه‌نشینِ اطرافِ شهر شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. »

لذا زمانی‌که آن دسته از افرادی که در تبوک شرکت نکردند، شروع به بهانه‌ها و عذرهای غیرِموجّه می‌کردند در حالی که هیچ یک از آنان راست نمی‌گفتند. تا اینکه حضرت کعب رضی الله عنه آمد و علت واقعی عقب ماندنش را بیان کرد[1] و در بیان علت مورد تایید قرار گرفت.

لذا در مورد منافقین هیچگاه مدحی و یا وعده و بشارتی در مورد بهشت نیامده است، بلکه صفات منافقانه آنان بیان شده است و وعیدهایی سخت و عذابهایی دردناک برای آنان بیان شده است.

پیامبر اسلام ﷺ تعدادی از منافقین را برای حضرت حذیفه رضی الله عنه با ذکر نام معرفی نمودند و این عمل دارای حکمتهای زیادی بوده است؛ لذا مسئولیت حضرت حذیفه رضی الله عنه رسوا نمودن این منافقین، در صورتی‌که آنان قصد ایجاد فتنه و آشوب و یا کارهای انحرافی بر ضد دین داشته باشند، بوده است. از طرفی دیگر ناگفته نماند که تبلیغ نامهای منافقین، هیچ ربطی با تبلیغ رسالت ندارد و گر نه شخص پیامبر اکرم ﷺ، تمام صحابه کرام رضی الله عنهم را از این جریان مطلع می‌ساختند و این مسئله را تنها با حضرت حذیفه رضی الله عنه درمیان نمی‌گذاشتند، لذا خیر و صلاح این مسئله در کتمان و پوشیده بودن آن است و اگر چنانکه حضرت حذیفه رضی الله عنه کسی و شخصی از منافقین را مشاهده می‌کرد که رهبریت و یا مسئولیتی مهم را عهده‌دار شده است، به هیچ عنوان نباید سکوت می‌کرد و گر نه نسبت به امت اسلامی و وظیفه‌ای که پیامبر اکرم ﷺ به ایشان محول کرده بودند، حق مسئولیت را ادا نکرده است.

۱- منهاج السنّة النّبویة۸/۴۲۹.

بار الها ما را به سوی حق رهنمون بگردان و در قلبهایمان نسبت به کسانی که به شما ایمان آورده‌اند، غِل و غِشی پیدا نفرما، پروردگارا تو رؤف و رحیمی.

بحث چهارم

دیدگاه اهل تشیّع نسبت به آیاتی که در آنها

از صحابه اش تعریف و تمجید شده است

در بحثهای گذشته از تمجید خداوند بر صحابه‏ رضی الله عنهم و روحیهٔ پاک و معنوی آنان و متقابلاً از مذمت منافقان و رفتارها و عملکردهای نادرستی که آنان را از جامعهٔ صحابه‏ رضی الله عنهم متمایز می‌ساخت، بحث شد.

منافقان ناهنجاریهای اخلاقی و ایمانی خود را در غزوه تبوک و با ایجاد مسجد ضرار و صحنه‌های متفاوت دیگر، به نمایش گذاشتند و از طرفی با گذشت زمان، تشیّع ـ که خداوند آنان را هدایت نماید ـ تمام یاران پیامبر اکرم ﷺ را؛ یعنی کسانی را که بزرگترین انقلاب ایمانی را در دنیا رقم زدند و خداوند از آنان تمجید نموده و به آنان مژده بهشت داده شده است و جزء شخصیتهای تاریخی و انقلابی کم‌نظیر دوران پیامبر اکرم ﷺ محسوب می‌شوند، منافق می‌نامند. لذا ادعای شیعیان حقیقتاً سخن باطل و گزافی است که با حق اشتباه گرفته شده و کتمان واقعیت و حقیقتی است که تاریخ چنین انحراف فکری و اعتقادی را با وجود همه دلایل و شواهد به خود ندیده است، بزرگترین شاهد و ملاک زنده، قرآن است که از حاملان ایمان چنین دفاع می کند:

دلیل اول:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ الفتح: ۱۸ «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان وقت که در زیر درخت با تو بیعت نمودند، الله می‌دانست آنچه را که درون دلهایشان از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام، نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد و فتح نزدیکی را پاداششان کرد».

بیعت یاد شده در قرآن کریم به نام بیعت رضوان نام‌گذاری شده و خداوند رضایت و حمایت خود را از کسانی که در این بیعت حضور داشتند، اعلام نموده است؛ تعداد صحابه کرامؓ در این جریان به ۱٤۰۰ نفر می‌رسید.

ـ اعتراف بعضی از علما و شخصیتهای شیعه به این بیعت:

طبرسی یکی از شخصیتهای علمی تشیّع در تفسیرش نسبت به این موضوع چنین می‌گوید: در بیعت حدیبیه (رضوان)، خداوند رضایت خود را از کسانی که با پیامبرﷺ در حدیبیه زیر درخت معروف به نام سمره بیعت نمودند، اعلام نموده است؛ و تعداد صحابهؓ در این رویداد مهم بنا بر آراء و دیدگاههای مختلف ۱۲۰۰، ٤۰۰، ۵۰۰ و۸۰۰ نفر بوده‌اند.[1] کسانی که در زیر درخت با پیامبر اکرمﷺ بیعت کردند، دارای این سه ویژگی و امتیاز مهم شدند:۱. رضایت پروردگار۲. نزول سکینه و آرامش روحانی و معنوی ۳. رویداد مهم تاریخی یعنی دورنمایی از فتح مکه مکرمه.

اما با وجود نظر صریح قرآن کریم، شیعیان در نوشته‌ها، بیانها و مراسم مختلف، یاران پیامبرﷺ را به باد انتقاد، فُحش و ناسزا می‌گیرند. اما زمانی که با چنین آیاتی از قرآن کریم مواجه می‌شوند فکر و قلمشان حیران شده و شروع به سفسطه و توجیه می‌کنند.

۱- مجمع البیان ۹ / ۱۹۳ . بحار ۲۰ / ۳۲٦ .

عده‌ای از آنان معتقد بودند که در میان مؤمنین، منافقانی هم وجود داشتند که با مؤمنین بیعت نمودند، نه با پیامبر ﷺ و رضایت اعلام شده از طرف خداوند منحصر به مؤمنین است نه منافقین.

گروهی دیگر که خود را محقق و فقیه می‌دانند، آیهٔ مذکور را چنین توجیه می‌نمایند که: اعلام رضایت پروردگار از آنان در زمان بیعت بوده و بعد از گذشت مدت کوتاهی به علت وجود منافقین، مورد خشم و غضب خداوند قرار گرفته‌اند و در واقع رضایت اعلام شده موقّتی و کوتاه بوده است.

این دیدگاه بسیاری از علمای محقق و علمی شیعه می‌باشد، حتی علمای عصر حاضر همانند جعفر سبحانی[1] دارای چنین عقیده و فکری می‌باشند.

در پاسخ به این اشکال باید گفت:

بنابر دیدگاه علمای شیعه، خداوند متعال (نعوذ باالله) دارای علم کاملی نیست و در خداوند متعال جهل و بی‌علمی وجود دارد؛ چرا که خداوند رضایتش را از کسانی اعلان نموده است که در میان آنان منافقینی وجود داشته است، بدون اینکه خداوند از وجود منافقین اطلاعی داشته باشد و بدون اینکه آنان را از مؤمنین تفکیک نماید، رضایتش را از همه اعلان نموده است.

شیعیان بدون تفکر و توجه به آیات قرآن با این اندیشه غلط و غیر دینی، خود را مشغول نموده‌اند، در حالی که خداوند متعال رضایتش را فقط از قوم مؤمنین اعلان نموده است و در این آیهٔ مبارکه اطلاع داده است که هنگام بیعت نمودن آنان با پیامبر ﷺ خداوند از آنان راضی شده است و نه تنها صحابهٔ کرام ﷺ دارای این امتیاز و افتخار هستند، بلکه خداوند متعال بر اعمال و رفتارهای دینی و ایمانی آنان چنین

۱- آیت الله جعفر سبحانی در کتابی به نام گفتگوی علمی با عنوان صحبت و صحابی با شیخ صالح بن عبد الله قاضی و مفتی دادگاه قطیف . صفحه ۱۵۹ .

گواهی می‌دهد: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ﴾ الفتح: ۱۸ ؛ «خداوند می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام، نهفته بود».

در مقابل این عملکرد مخلصانه این بزرگواران، خداوند متعال سکینه و آرامش خاصی بر آنان نازل فرمود و به آنان مژده فتح، غنیمت و نصرت داده شد. شواهد و مدارک بالا خود دلیلی بر ایمان و صداقت آنان است؛ چرا که امکان ندارد خداوند متعال رضایتش را از کسانی که میکروب مخرّب نفاق آنان را آلوده نموده است، اعلام نماید در حالی که می فرماید: ﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ غافر: ۱۹ ؛ «خداوند متعال از دزدانه نگاه کردن چشمها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می دارند، آگاه است. »

در آیهٔ «إذ يُبايِعُونَک» دو مطلب بسیار مهم وجود دارد؛ **مطلب اول:** کسی که با پیامبر اکرم ﷺ در سفر حدیبیه حضور داشته ولی با پیامبر بیعت ننموده است، آن فرد مؤمن نیست. در حالیکه در حدیبیه هیچ کس از منافقین حضور نداشتند بلکه تمام اصحاب با پیامبر ﷺ بیعت نمودند بجز جدبن‌قیس که هنگام مراسم بیعت در جمع اصحاب حضور نیافته و در گوشه‌ای مخفی شده بود. چنانکه این مطلب را امام نووی در شرح مسلم و بعضی از نویسندگان تاریخ و سیره هم ذکر نموده‌اند.

مطلب دوم: این که ظرف «إذ» متعلق به «رضی» می‌باشد و در متعلق بودن ظرفِ «إذ يبايعونک» به فعل «رضا» اشاره به این مطلب است که در واقع سبب رضایت خداوند متعال از اصحاب بیعهٔ الرضوان ﷺ همان ظرف مذکور یعنی بیعت با پیامبر ﷺ می‌باشد. پس متوقف ماندن رضایت خداوند متعال با ظرف «إذ» اشاره‌ای است زیبا به حصول رضایت خداوند متعال از اصحاب بیعهٔ الرضوان ﷺ در زمان بیعت، نه بعد از بیعت. یعنی به مجرد بیعت، خداوند متعال از اصحاب بیعهٔ الرضوان ﷺ اعلان رضایت کردند. برای اثبات این مدعا خداوند متعال آیهٔ مبارکه را با «لام» که به معنی قسم آمده و با «قد»که برای تاکید است، شروع نمودند. هیچ مطلب و نکته‌ای که تنفر

و انزجار خداوند متعال را نسبت به کسانی که با پیامبر اکرم ﷺ در زیر درخت بیعت نموده‌اند، وجود ندارد بلکه آیات متعددی درباره رضایت از آنان وجود دارد.

چنانکه حضرت ابن‌عباس رضي الله عنه که یکی از راویان قابل اعتماد علمای تشیع است، و از ایشان روایت هم می‌کنند، چنین می‌گوید: خداوند متعال از آنان راضی شده است.

﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ ﴾ الفتح: ۱۸ یعنی اطلاع کامل و دقیق از رفتارهای دینی آنان دارد، پس آیا تا به حال کسی روایتی و یا حدیثی که خداوند متعال تنفر و خشم خود را بعد از اعلان رضایت از آنان اعلان نموده باشد[۱]روایت کرده ا ست؟ مسلماً پاسخ این سؤال مشخص است؛ چون هیچ مطلب و روایت تاریخی‌ای در این زمینه وجود ندارد و نخواهد داشت، اما آیاتی که حامل موضوعات و صفات بارز ایمانی و دینی یاران پیامبر ﷺ است، تا آخرین روزِ برچیده شدن دنیا بر زبان مسلمانان و همچنین در خانواده‌های آنان زمزمه خواهد شد.

آیا امکان دارد که آیاتِ رضایت و موضوعات مدح صحابه رضي الله عنهم و دیگر خصوصیات ناب و منحصر به فرد آنان تا قیامت تلاوت شود و حال آنکه آن انسانها بعد از مدت کوتاهی در کام انحراف، گمراهی و نفاق فرو رفته و دین را رها نموده باشند؛ هرگز چنین چیزی امکان ندارد و در واقع این بهتانی است بس بزرگ و علم خداوند از چنین نواقصی پاک و منزّه است.

اما جواب کسانی که معتقدند این رضایت از طرف خداوند متعال برای مدتی کوتاه و گذرا بوده است و بعد از مدتی مطرود بارگاه ایزد منان قرار می‌گیرند؛ لذا از این آقایان به ظاهر محقق سؤال می‌کنیم که آیا خداوند می‌دانستند که این گروه دوباره منحرف و گمراه می‌شوند یا خیر؟ اگر جوابشان خیر باشد نعوذ باالله آنان خداوند متعال را متهم به جهل و نادانی می‌کنند و اگر بگویند که بله یعنی خداوند می‌دانستنه، پس چگونه آیاتی را که مملو از صفات نیک و دینی هستند و آن هم به صورتی که تا

۱- الإرشاد/۱۳ ، روضة الواعضین/ ۷۵، بحار الأنوار ۳۸ / ۲۴۳ .

قیامت در بین امت خوانده می‌شوند را بر پیامبر ﷺ نازل نموده است، در حالی که خداوند می‌دانست که آنان برای همیشه بر این صفات و فضایل باقی نمی‌مانند و منحرف می‌شوند، در واقع این افراد قرآن را متهم به فریب دادن امت می‌کند، در حالی که قرآن و نازل کننده آن پاک و منزّه از این تفکر و اندیشهٔ غلطِ کج‌اندیشان می‌باشد.

بار الها ما را از کسانی بگردان که از تو راضی شده و تو از آنان راضی شده‌ای.

دلیل دوم:

﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ الفتح: ۲۹

«محمد فرستاده الله است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانهٔ ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این توصیف آنان در تورات است. اما توصیفشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده است، و آنان را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده است، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبان بشریت را به شگفت درمی‌آورند و این پیشرفت و قوت و قدرت را خداوند متعال نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آن خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است. »

این آیه مبارکه از بزرگترین آیاتی است که در مدح و فضیلت صحابه کرام ﷺ نازل شده و از قوی‌ترین دلایل اعجاز قرآن کریم و همچنین دلیل عظمت و وسعت علم و دانش خداوند به شمار می‌آید.

ـ ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾؛ یعنی کسانی که با وی «پیامبر ﷺ» بودند. مسلم است که جز صحابه ﷺ کسانی دیگر با پیامبر ﷺ نبودند. پس بنابراین، این آیهٔ مبارکه خود دلیلی واضح و روشن بر مقام والای معنوی و علمی صحابه ﷺ می‌باشد.

ـ ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾؛ آنان بر کفار سخت بودند. در بین صحابه چنان محبت و اخوتی وجود داشت که این اخوت منجر به رشتهٔ خویشاوندی و فامیلی بین خانواده‌های مهاجر و انصار شد. نمونه بارز آن، ازدواج حضرت عمر ﷺ با ام‌کلثوم دختر حضرت علی و حضرت فاطمه ﷺمی‌باشد که این موضوع در بحثی مستقل مطرح خواهد شد.

بعضی از شیعیان برای فرار از قبول واقعیت و حقیقت، این آیه مبارکه را چنین توجیه می‌کنند که این آیه نمی‌تواند دلیلی بر مقام و فضیلت صحابه ﷺ باشد؛ چرا که در آخر آیه تصریح شده «وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم» لفظ (منهم) برای تبعیض می‌آید. پس همهٔ کسانی که با پیامبر ﷺ بودند، جزء مؤمنین و صالحین نبودند. این دیدگاه شیعه که معتقدند «من» در این آیه برای تبعیض است، باعث می‌شود که آیات قران با یکدیگر تضاد پیدا کنند. به دلیل:

۱. معتقد شدن به اینکه «من» در این آیه فقط به معنای بعض بکار می‌رود، حکمی است که بدون دلیل صادر کرده‌اند و بدون علم و آگاهی، تبعیض و حصر را به خداوند متعال نسبت دادن درست نیست.

۲. در ابتدای آیه، جمله (مَن آمَنَ وَ عَمِلَ الصّالِحاتِ) ذکر نشده بلکه آیه با﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾ الفتح: ۲۹) شروع شده و این صفات منحصر به مؤمنین است نه غیر مؤمنین و لذا همه مؤمنین اهل مغفرت و بخشش هستند. اگر چنانکه این آیهٔ مبارکه شامل منافقین می‌شد آنگاه کلمه (منهم) برای تبعیض بکار می‌رفت. در حالی که در این آیه، جز گروه صحابه و مؤمنینِ صادق ذکری از گروهی دیگر به میان نیامده است و خداوند متعال مؤمنین صادق را در همین آیه چنین تعریف نموده است: ﴿رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ الفتح: ۲۹ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی، آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. اما علمای شیعه به کلمه تبعیض چسبیده‌اند و دلیل دیگری ندارند، آن هم در در مورد کسانی که همگام با پیامبرﷺ در زمان حیاتش جهاد نمودند و بعد از وفاتش با مرتدین و مدعیان دروغین نبوت و مانعین زکات جهاد کردند؛ آنان کسانی بودند که قدرتهای بزرگ آن زمان یعنی فارس و روم را در مقابل پرچم پر افتخار اسلام به زانو در آوردند و قسمت عظیم و گسترده‌ای از دنیا را فتح نمودند.

۳ـ ویژگیهایی که در این آیه مطرح شد، دقیقا در کتاب تورات و انجیل هم ذکر شده اند. اگر جامعه صحابه‌ﷺ بعد از انقلاب تاریخی اسلام، به انحراف و گمراهی کشیده شده‌اند، آنان مستحق طرد و نکوهش بودند نه مستحق تعریف و تمجید.

لذا آخر آیه مبارکه، تأکیدی بر موضوع و مفهوم اول آیه است و این امکان ندارد که کلمات وآیات خداوند متعال با همدیگر تعارض وتناقض داشته باشند.

انسان مسلمان باید که همه آیات قرآن را بپذیرد؛ نه اینکه بعضی از آیات قرآن را قبول و بعضی دیگر را رها کند.

کسانی که می‌گویند صحابه کرامﷺ بعد از مدت کوتاهی از نظر فکری، اعتقادی و ایمانی تغییر نموده‌اند، در واقع با این تفکر، عظمت و عالم به غیب بودن خداوند متعال را زیر سؤال می‌برند؛ چرا که بنابر گفته آنان خداوند متعال امت را بر سر دوراهی و گمراهی قرار داده و نه تنها امت اسلامی، بلکه آن دسته از مؤمنین

بنی‌اسرائیل را که معتقد به تورات و انجیل بوده‌اند فریب داده و اوصافی را برای صحابه ذکر کرده که موجب محبت و دعا در حق آنان می‌شود.

(پس چگونه امکان دارد انسان، کسانی را به نیکی و خیر یاد کند که در طول تاریخ نتوانسته‌اند بر اعتقادات و ایمانشان ثابت‌قدم بمانند. پس نتیجه می‌گیریم که این تفکر آقایان، صفات الهی همچون علم و دانش را زیر سؤال می‌برد در حالی که خداوند متعال از چنین علم ناقصی، پاک و منزّه است).

نکاتی در مورد کلمهٔ «مِن»:

مفهوم کلمهٔ «مِن» یکی از دو هدف زیر را دنبال می‌کند:

۱. مفهوم و معنی «مِن» در آیهٔ مبارکه برای بیان جنس آمده است؛ یعنی: **وَعَد اللهُ الّذینَ آمَنوا وَ عَمِلُوْالصّالِحاتِ مِن جِنْسِ هولاءِ وَ أمْثَالِهِمْ مَغْفِرَةً وَ أجْراً عَظِيْماً**؛ یعنی کسانی که امثال صحابه‌ﷺ عمل می‌کنند، قابل بخشش و اجر عظیم هستند، چنانکه برای اثبات این مسئله نمونه دیگری در این آیهٔ مبارکه از سورهٔ حج وجود دارد. ﴿فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَـٰنِ﴾ الحج: ۳۰ «و از پرستش پلیدها، یعنی بتها دوری کنید. »

در اینجا دستور پرهیز و دوری از جنس اوثان (بتها) است؛ در این آیهٔ مبارکه کلمهٔ «مِن» معنی تبعیض را نمی‌دهد؛ یعنی مفهوم آیه به این صورت نیست که از بعضی بتها دوری کنید و از بعضی دیگر دوری نکنید. این تفکر علمای اهل‌سنّت است که برخی از علمای شیعه نیز بدان معتقد می‌باشند.

۲. معنی «مِن» برای تاکید است. چنانکه در آیه۸۲ سوره مبارکه اسراء آمده است: ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ الإسراء: ۸۲ ؛ ما آیاتی از قرآن را فرو می‌فرستیم که مایه بهبودی (دلها از بیماریهای نادانی و گمراهی) و رحمت برای مؤمنان است.

در این آیه مبارکه جمله (مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ) به این معنا نیست که بعضی از آیات قرآن شفاء ورحمت است و بعضی دیگر شفاء ورحمت نیست، بلکه در این آیهٔ مبارکه «مِن» برای تاکید آمده است. لذا در آنجا هم به معنی تاکید است.[1] همچنین سیاق و سباق این آیه و آیات صریح دیگر، این مطلب را ثابت می‌کند.

مصداق صفات و خصوصیات یاد شده در قرآن کریم، صحابهٔ پیامبر ﷺ می‌باشد. لذا تمامی ویژگیها و صفات والای ایمانی و دینی این آیهٔ مبارکه بر صحابهٔکرام ﷺ و کسانی که همگام با پیامبر اکرم ﷺ در میدانهای مختلف جهاد نمودند و بعد از وفات ایشان برای خنثی نمودن حرکتهای ارتدادی و انحرافی نظیر مرتدین، نصاری و مجوس تلاشهای مخلصانه نموده‌اند، تطبیق پیدا می‌کند. چنانکه قرآن کریم در مورد آنان می‌گوید: ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ الفتح: ۲۹.

این قسمت از آیهٔ مبارکه بیانگر این مطلب است که صحابه ﷺ همیشه در معیت پیامبر ﷺ بودند؛ اعم از میدانهای صلح، جهاد، سفر و حضَر و شاهد تمامی رفتارها و معرکه‌ها بودند؛ چنانکه در غزوه تبوک ۳۰۰۰۰ صحابه در معیت پیامبر ﷺ بودند.

در کتاب کامل الزیارات[2] که یکی از کتب معتبر شیعه است، چنین آمده است که: «**أنّ النبي ﷺ قال: مَن مَاتَ فِيْ أحَدِ الْحَرَمَيْنِ (المَكّة أو المَدِينَة) لَمْ يعَرْضَ عَلَيْ الْحِسَاب وَ ماتَ مُهَاجِراً إلَي اللهِ تعَالي وَ حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أصْحاب بَدْرٍ**» همانا پیامبر ﷺ فرمودند که هر کسی در یکی از دو شهر(مکهٔ مکرمه و یا مدینهٔ منوره) وفات نماید، نه تنها از او حساب و کتاب گرفته نمی‌شود، بلکه به آن ثواب هجرت داده می‌شود و در روز قیامت با اصحاب بدر حشر می‌گردد.

این روایت به وضوح اشاره به مقام و برتری اصحاب بدر ﷺ دارد و سرفهرست این اصحاب، شخصیتهایی بزرگ همانند حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، علی، ابوعبیده،

۱- معانی القرآن للنّحاس ۱۸۷/٤. فتح القدیر للشوکانی ۲۵۳/۳ .

۲- کافی جلد ٥٤٨/٤ ـ البحار ۹۶ / ۳۸۷ ـــ نورالثقلین ۱/ ٥٤١ ـ کامل الزیارات/ ٤٤.

عبدالرحمن، طلحه، زبیرﭫ و دیگران دیده می‌شود. کما اینکه حضرت علیﭬ (در نهج البلاغه) می فرماید: همانا من یاران (اصحاب) پیامبرﷺ را در حالی دیدم که هیچ یک از شما با آنها (در بزرگواری) شباهت ندارید. ایشان در حالی (از عبادت شب) صبح می‌کردند که آشفته حال و ژولیده‌موی بودند. شب را در حال سجده و قیام می‌گذرانیدند. شب می‌کردند با گذاشتن پیشانی و چهره بر زمین. از ذکر معاد (قیامت) مانند اخگر بر روی آتش بودند. از کثرت و طولانی بودن سجده در شب وسط پیشانی شان مانند زانوی بُز سفت شده بود. زمانی که یادی از خداوند متعال می‌شد چشمانشان پر از اشک می‌شد تا جایی که ریش مبارکشان خیس می‌شد. و همانند درختان که در روز طوفانی به این سو و آن سو می‌روند، ایشان نیز با یاد خداوند بی‌قرار می‌گشتند.

به هر حال خداوند متعال از صحابه کرامﭫ تمجید نموده و به ایمان صادق و عمیق آنان در تورات، انجیل و قرآن کریم گواهی داده‌اند و اوصاف این جامعه نیک تا قیامت در سوره‌ها و آیه‌های قرآنی در بین این امت تلاوت می‌شود. متأسفانه شیعه مفهوم واقعی آیات را تحریف نموده و این تمجیدات و ثوابها را فقط به عده‌ای خاص محدود می‌دانند.

قرآن کریم دستور و اساس‌نامۀ زندگی برای امت اسلامی است و هرکسی که به تمام و کمال به آن چنگ بزند، نجات می‌یابد و هر کس که آن را انکار کند، هلاک می‌شود در حالی که خداوند متعال به هیچ کس ظلم نمی‌کند، ولی این انسان است که با اعمالش بر خود ظلم می‌کند.

دلیل سوم:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ﴾ التوبة: ۱۰۰ «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار (خداوند از آنان خشنود است و آنان هم از الله خشنودند)».

در این آیۀ مبارکه سابقین اولین، مهاجرین وانصار معرفی شده‌اند و به آنان مژده بهشتی که چشمه‌های روانی دارد، داده شده است و سپس چنین فرموده: ﴿ وَمِمَّنۡ حَوۡلَكُم مِّنَ ٱلۡأَعۡرَابِ مُنَٰفِقُونَۖ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ ﴾ التوبة: ۱۰۱ «در میان عربهای بادیه نشین اطراف (شهر) شما و درمیان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت کامل پیدا نموده‌اند»

در این دو آیه، خداوند متعال تفاوت یبن مهاجران و انصار و منافقان را عنوان نموده که منافقان جدای از اصحاب و یاران پیامبر ﷺ هستند، صفت سابقون یک وصف عمومی است و شامل کسی می‌شود که در هجرت و یا نصرت درنگ ننموده است. بعضی از علمای شیعه امثال طباطبائی (در تفسیر المیزان) می‌گویند: منظور از سابقین همان کسانی هستند که اساس دین و قواعد آن را تأسیس نمودند قبل از اینکه شالودۀ آن قوی و پرچمش به اهتزاز درآید، گروهی بر پیامبر اکرم ﷺ ایمان آوردند و بر عواقب طاقت فرسای آن از قبیل شکنجه، تحریم، تبعید و در هجرت به حبشه و مدینه منوره با پیامبر اکرم ﷺ بودند. و گروهی دیگر ایمان آوردند و پیامبر اکرم ﷺ و یاران ایشان را در زمینه‌های مختلف نصرت و یاری نمودند.[۱]

آیات متعددی مشروعیت اتّباع و اقتداء به صحابه‌کرام ﷺ را ثابت می‌نماید و متقابلاً خداوند متعال هم کسانی را که از آنان اتباع نمایند، مژده بهشت و الطافی خاص را داده است، چنانکه می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠ ﴾ التوبة: ۱۰۰ «و کسانی که به خوبی و نیکی روش آنان (مهاجرین و انصار) را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند متعال از آنان خشنود است و آنان هم از خداوند متعال خوشنودند. و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است

۱- تفسیر المیزان ۳۷۳/۹.

که در زیر (درختها و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ»

در جایی دیگر نیز خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَءَاخَرِينَ مِنۡهُمۡ لَمَّا يَلۡحَقُواْ بِهِمۡ ﴾ الجمعة: ۳ «او (پیامبر اکرم) مبعوث برای دیگران نیز هست. آنانی که هنوز به اینان (صحابه) نپیوسته‌اند. (و بعدها به دنیا خواهند آمد)».

همچنین درآیه۱۰ سورهٔ حشر که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ ﴾ الحشر: ۱۰

«و کسانی‌که بعد از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل ما جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی. »

این آیات و دلایلی دیگر مشروعیت اتّباع و اقتداء به صحابه‌کرام را به وضوح ثابت می‌نماید. خصوصاً فرا گرفتن دانشِ کتاب و سنت را از صحابه کرام. لذا بر ما لازم است که از تربیت یافتگان مکتب انسان ساز و ایمان افروز پیامبر اکرم ﷺ در تمام صحنه‌ها و زمینه‌ها دفاع کنیم نه اینکه بر مقام علمی و دینی آنان اتّهامات وارد کنیم. و در حقیقت این مطلب، دلیل و ردّی است بر گمانهای بی‌پایه و بی‌اساس شیعه که معتقدند علم دین را جز ائمّه معصومین از کسی دیگر نمی‌توان فرا گرفت، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید دین را از علمای راسخین و نخبگان امت بیاموزید؛ چنانکه می فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢ ﴾ الجمعة: ۲

«خداوند متعال ذاتی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برگزیده است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات الله را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند.

او بدیشان (قرآن) و شریعت را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند».

این آیه مبارکه نصی صریح و آشکار بر مقام، پاکی و عدم عصمت آن بزرگواران می‌باشد که در ضمن فرا گرفتن دانش و حکمتِ (کتاب و سنت) از پیامبر، شایستگی تبلیغ آن را نیز پیدا می‌کنند.

اما بر عکس شیعه می‌گویند: حضرت علی رضی الله عنه از زمان ولادت تا وفات معصوم بوده است. این تفکر، مخالف آیهٔ مطرح شده می‌باشد؛ چرا که به گفتهٔ قرآن، جامعهٔ عرب قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ در گمراهی و جهالت به سر می‌برده است

اما این نظریهٔ شیعه که می‌گویند عصمت برای کسی که علم را از پیامبر نقل می‌کند، لازم است، نظریه‌ای باطل می‌باشد؛ چرا که اگر این تفکر صحیح باشد، نمی توان علم و دانش دین را از علما و دانشمندان غیر معصوم، از زمان غیبت کبری تا عصر ما، فراگرفت و اگر چنانکه معتقد به فراگیری علم از غیبت کبری تا به حال از علمای غیر معصوم باشند، پس به طریق اولی فراگیری علم از علمای گذشته و دوران پیامبر درست‌تر است. به هر حال خداوند متعال، اصحاب پیامبراکرم ﷺ را تزکیه و آنان را تمجید نموده است و دستور به اتّباع و فراگیری دانش از آنان داده است.

در اینجا سؤالی مطرح است که آیا مقصود از تعریف و تمجید صحابه این است که آنان اصلا نافرمانی خداوند را نمی‌کنند؟ و کلا مقصود از امتیاز «صحبت» که ما آنرا برای صحابه قایل هستیم، چیست؟ در فصل بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

فصل دوم

مفهوم صحابۀ پیامبر بودن و عدالت صحابه در اسلام

این فصل دارای دو بحث بسیار مهم و اساسی است که عبارتند از:

بحث اول: مفهوم صحبت و صحابی بودن

بحث دوم: مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام.

بحث اول

مفهوم صحبت و صحابی بودن

واژۀ صحبت دارای دو معناست؛ یکی لغوی و دیگری اصطلاحی و شرعی. هر گاه این واژه به تنهایی بکار رود، عموما معنی اصطلاحی و شرعی آن مراد است نه معنی و مفهوم لغوی آن. پس صحابی در اصطلاح شرع به کسی گفته می‌شود که پیامبرﷺ را ملاقات نموده و به ایشان ایمان آورده و با ایمان از دنیا رحلت نموده است.[1] لذا از کلمۀ صحابه نمی‌توان منافقین را به علت نبودن ایمان و دیانت در آنان، مراد گرفت. همچنین کسانی که مرتد شده و از دین برگشته‌اند و بر حالت ارتداد از دنیا رفته‌اند، و نیز کسانی که بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ ایمان آورده و یا اینکه در زمان پیامبرﷺ ایمان آورده، ولی ایشان را ملاقات ننموده‌اند، مفهوم صحابه بر آنان اطلاق نمی‌گردد.

کسانی که شرف مصاحبت با پیامبر را به مدت طولانی دریافته‌اند و مدتها در کنار آن‌حضرت به جهاد پرداخته و در راه احیای دین تلاش کرده‌اند، مقامی بس بالاتر از آن کسانی دارند که هم‌صحبتی پیامبرﷺ را به مدت کوتاهی دریافته‌اند. گر چه هر یکی از آنان شرف و فضیلت هم‌صحبتی پیامبرﷺ را کسب نموده‌اند.

۱- الإصابۀ فی تمییز الصحابۀ/۹.

بحث دوم

مفهوم و برداشت عدالت صحابه در اسلام

عدالت صحابهش یکی از مسائل بسیار مهم است که امروزه در بسیاری از مراکز و محافل علمی مطرح می‌شود و عده‌ای برای مخدوش نمودن چهرهٔ صحابهش، مسئلهٔ عدالت را دستاویزی برای تخریب چهرهٔ صحابهش قرار داده‌اند. در این قسمت مفهوم عدالت را از زوایای مختلف بررسی نموده و سپس نگاهی کوتاه بر زندگی گهربار صحابهش خواهیم داشت.

مراد از عدالت صحابه این است که آنان عمداً و قصدا چیزی را که پیامبر اسلام نفرموده‌اند، به ایشان نسبت نمی‌دهند.[۱] مفهوم این قول که ما معتقد هستیم صحابهش عدول هستند، این نیست که آنان در زمینه‌های مختلف دینی از قبیل تقوی، علم، جهاد و غیره با هم یکی بوده و تفاوت ندارند، بلکه ما معتقد هستیم که صحابه‌کرامش از نظر مقام و درجهٔ علمی با هم تفاوت دارند. عده‌ای از ایشان از سابقین اولین هستند و عده‌ای اصحاب بدر و عده‌ای دیگر اصحاب بیعت رضوان هستند؛ حتّی خداوند متعال تفاوت مقام آنان را چنین بیان نموده است:

۱- فتح الباری: رقم حدیث ٦٩٠ ، منهاج السّنة ٧/ ٢٢٠: محقق کتاب تدریب الراوی شیخ عبدالوهاب عبدالطیف استاد دانشکده اصول دین در دانشگاه الأزهر (٢١٥/٢) برداشتهایی از عدالت را مطرح کرده که یکی از آنان پرهیز از دروغ بستن عمدی به پیامبر **صلی الله علیه وآله وسلم** است و تعدادی از اقوال علما را هم در این مورد نقل کرده است.

﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ الحدید: ۱۰ «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه به سپاه اسلام کمک کردند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدۀ پاداش نیکو می‌دهد»

این آیه مبارکه شامل مسلمانان قبل از فتح مکه و همچنین کسانی که بعد از فتح مکه ایمان آورده‌اند، می‌شود. اگر چه در درجه و مقام با هم تفاوت دارند اما خداوند متعال به همه آنان مژده حسنی را داده است و حسنی همان بهشت جاویدان است؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتۡ لَهُم مِّنَّا ٱلۡحُسۡنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنۡهَا مُبۡعَدُونَ ١٠١ لَا يَسۡمَعُونَ حَسِيسَهَاۖ وَهُمۡ فِي مَا ٱشۡتَهَتۡ أَنفُسُهُمۡ خَٰلِدُونَ ١٠٢﴾ الأنبیاء: ۱۰۱ - ۱۰۲ «آنان که (به خاطر ایمانِ درست و انجامِ کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعده نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند. آنان حتّی صدای آتش دوزخ را هم نمی‌شنوند و بلکه در میان آنچه خود می‌خواهند و آرزو دارند، جاودانه به سر می‌برند »

منظور از عدالت صحابه‌ﷺ این نیست که آنان معصوم از معاصی و اشتباه هستند، بلکه آنان همانند دیگر انسانها، انسان و بشر هستند و اشتباه و خطا جزء فطرت بشر است، اما آنان در مقابل خطا و اشتباه، توبه و استغفار می‌کردند و از طرفی دیگر حسنات و نیکی‌های صحابه‌ﷺ در مقابل اشتباه و یا اعمال نادرست آنان آنچنان زیاد است که این خطاها در مقابل آن همه نیکی چیزی به شمار نمی‌آید.

در آیات متعددی خداوند متعال پرهیزگاران را تمجید و تعریف نموده و مژدهٔ بهشت را به آنان داده است. و در ضمن در این آیات عصمت و معصوم بودن آنان را رد نموده است. چنانکه در این زمینه می فرماید:

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤ وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ آل عمران: ۱۳۳ – ۱۳۵

«و با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی بگیرید که بهای آن (برای مثال همچون بهای) آسمانها و زمین است؛ و (چنین چیز باارزشی) برای پرهیزگاران تهیه دیده شده است. آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌کنند، (و بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می‌شوند و) و خداوند متعال هم نیکوکاران را دوست می‌دارد. و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خداوندمتعال می‌افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلال و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند، و به جز خداوند متعال کیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خداوند متعال از آن) چیزی که انجام داده‌اند، پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌زنند)».

با توجه به این جزای عظیمی که خداوند متعال وعده داده است و مقام و جایگاه تقوای آنان را مشخص کرده است، به این مطلب هم اشاره نموده که آنان معصوم

نمی‌باشند و از آنان اشتباه و خطا سرزد می‌شود، اما با این وجود خیلی زود به اشتباه خود پی می‌برند و توبه می‌کنند و بر اعمال (گناه و غیر شرعی) اصرار نمی‌ورزند.

به هر حال صحابه پیامبر ﷺ بنابر مقتضیات فطرت بشری احیاناً بعضی از ایشان مرتکب بعضی از گناهان می‌شدند، اما بنابر سابقه پربرکت ایمان و فضایل اخلاقی و عبادی آنان امید مغفرت و بخشش را داریم؛ چرا که قطعاً اعمال و کردارهای ایمانی، گناهان و خطاها را محو می‌کند، لذا عوامل بسیاری برای عنایت و بذل و توجه الهی وجود دارد از قبیل محبت و عشق آنها به پیامبر اکرم ﷺ و شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در حق امت که مسلماً جامعه صحابه ﷺ در اولویت قرار دارند و همچنین توبه و بازگشت از کردارهای نادرست که در واقع تولدی دوباره می‌باشد.

اما نباید فراموش کرد که مقدار اعمال ناهنجار و نادرستی که از بعضی از آنان سر زده در مقابل فضایل و محاسنی که از چشمهٔ جوشان ایمان، جهاد، نصرت، علم و دانش و حرکتهای اصلاحی آنان نشأت گرفته، بسیار ناچیز و معدود می‌باشد.

احیانا اگر از صحابه ﷺ عمل غیر اخلاقی‌ای سر می‌زد، فورا خود را به پیامبر ﷺ معرفی نموده و خواستار اجرای حکم اسلامی می‌شدند. چنانکه یکی از اصحاب به نام حضرت ماعِز اسلمی ﷺ به علت ارتکاب عملِ زنا، خود را جهت تطهیر از گناه معرفی نموده و حکم رجم علیه ایشان اجرا شد. در همان صحنه شخصی نسبت به ایشان حرفی نادرست زده و گفت که نگاه کنید خودش خود را رسوا کرد. در همان لحظه رسول اکرم ﷺ آن شخص را به خاطر این حرف توبیخ نموده و فرمودند: اگر توبهٔ این شخص (ماعِز اسلمی ﷺ) در بین امت تقسیم شود همه امت را فرا می‌گیرد.[1] لذا این حاکی از توبه‌ای است که از اعماق قلب سرچشمه می‌گیرد و بیانگر خداترسی و خشیت الهی می‌باشد.

نمونهٔ دیگری وجود دارد که پیامبر اسلام ﷺ در مورد یکی از اصحاب که چندین نوبت شراب مصرف نموده بود، دستور اجرای حکم اسلامی را دادند. یکی

۱- این لفظ مسلم است ۱٦۹۵ و در حق ماعز **اسلمی** س **گفته شده است.**

دیگر از اصحاب، آن شخص را مورد لعن و نفرین قرار داد. اما پیامبرﷺ فوراً آن شخص را منع فرموده و در جواب چنین فرمودند (**لا تَلْعَنُوْهُ فإنّهُ يُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَه**)[۱]؛ آن شخص را مورد لعن و نفرین قرار ندهید؛ چرا که این شخص، الله و رسولش را دوست دارد.

اما ائمه حدیث؛ یعنی کسانی که احادیث پیامبرﷺ را جمع‌آوری نموده‌اند، احادیث روایت شده از صحابهؓ را نقل کرده و قبول می‌کنند؛ چرا که اعتقاد به عدالت آنان دارند.

عدالت برای صحابهؓ نه تنها یک شرف و افتخار شخصی نیست، بلکه حفظ دین وابسته به عدالت صحابهؓ است، پس عدالت از ضروریات مهمی است که باید به آن توجه کرد؛ چرا که صحابه بودند که علمِ کتاب و سنت را در دنیا توسعه دادند و در این راستا از هیچ تلاش و کوششی دریغ نورزیدند.

پس کسانی که بر عدالت صحابهؓ انگشت انتقاد می‌گذارند، در واقع آنها بر قرآن و سنت انتقاد و طعن می‌کنند؛ چرا که این یک اصل علمی است که اخبار و احادیث از انسانهای فاسق پذیرفته نمی‌شود. پس چگونه قرآن و سنت در بین امت اسلامی پذیرفته شود در حالی که حاملان و ناقلان آن در مسئله عدالت که زیربنای مسائل دینی است، مشکل دارند. پس بنابراین، عدالت یک اصل و جزء لاینفک زندگی صحابهؓ می‌باشد. چنانکه در اصول کافی (معتبرترین کتاب شیعه) چنین آمده است که منصورابن‌حازم می‌گوید: من از ابی‌عبدالله (حضرت جعفر صادقؒ) سوال کردم که آیا صحابه کرامؓ بر پیامبراکرمﷺ دروغ و افتراء بسته‌اند و یا اینکه راستگو و صادقانه برخورد کردند؟ ایشان در جواب فرمودند که صادقانه رفتار کرده‌اند.[۲]

پس بنابراین نقل صادقانه آنها از پیامبرﷺ، عدالت آن بزرگواران را تأیید می‌کند.

۱- بخاری/۶۷۸۰.

۲- کافی ۱ / ۶۵ ـ وسائل الشیعهٔ ۲۷ / ۲۰۸ ـ البحار۲ / ۲۲۸.

منافقین از پیامبر ﷺ چیزی را روایت ننموده‌اند و آنان جرأت نسبت دادن روایات دروغین را به پیامبر ﷺ نداشته‌اند؛ چرا که خطر رسوا شدن با نزول آیات قرآن زیاد بود. به همین علت هیچ آیه و دلیلی وجود ندارد که بیانگر توان آنان در جعل روایات دروغین باشد.

چنانکه خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَقَوَّلَ عَلَيۡنَا بَعۡضَ ٱلۡأَقَاوِيلِ ۞ لَأَخَذۡنَا مِنۡهُ بِٱلۡيَمِينِ ۞ ثُمَّ لَقَطَعۡنَا مِنۡهُ ٱلۡوَتِينَ ۞ فَمَا مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ عَنۡهُ حَٰجِزِينَ ۞﴾ الحاقة: ۴۴ - ۴۷ «اگر پیغمبر پاره‌ای از سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم، سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم و کسی از شما نمی‌توانست مانع (کار ما در باره) ایشان شود (و مرگ را از ایشان باز دارد)».

حمایت از دین و دستاوردهای دینی یک حمایت ربانی و آسمانی بود نه یک حمایت بشری؛ چرا که حمایتهای بشری با عوامل مادی و اسباب مادی است، اما حمایت آسمانی مافوق عوامل مادی است و لذا این یک حقیقت محکمی است که صحابه رضی الله عنهم بنابر عدالتشان از دروغ پرهیز می‌کردند و منافقین هم، چون دارای توانایی و قدرت دروغ گفتن در این میدان را نداشتند، نمی‌توانستند دست به چنین عملی بزنند. اما مسلمانان فتح مکه همانند سایر صحابه بودند و احتمال نقل روایات جعلی از آنان نسبت به پیامبر ﷺ نمی‌رود و مواردی که به ندرت در طول تاریخ زندگی صحابه رضی الله عنهم از آنان صادر شده است، با قبول روایت آنان از طرف محدثین دیگر جایی برای انتقاد باقی نمی‌ماند.[1] و به راستی که خداوند متعال چه زیبا فرموده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ۞﴾ الجمعة: ۲

«خداوند متعال کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برگزیده است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات الله را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند.

۱- الأنوار الکاشفة/۲٦۲.

او بدیشان (قرآن) و شریعت را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند».

فصل سوم

پاسخ به چند شبه پیرامون اصحاب پیامبرص

در این فصل چند بحث مطرح می‌گردد:

بحث اول: حدیث حوض

بحث دوم: انتقاد از اصحابی که در روز جنگ احد از میدان جنگ فرار کردند

بحث سوم مظلومیت حضرت زهرا و قضیۀ فدک

بحث چهارم: ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم دختر گرامی حضرت علیس

بحث پنجم: پاسخ به یک شبه پیرامون همسران پیامبر ص

بحث اول

حدیث حوض

حدیث حوض یکی از آن دلایلی است که شیعیان برای ارتداد صحابه‌ﷺ، از آن به عنوان مدرکی مهم و دستاویزی قوی استفاده می‌کنند.

آن حضرتﷺ فرمودند: «**یَرِدُ عَلَيّ یَوْمَ القِیَامَةِ رَهْطٌ مِن أَصْحَابِیْ فیُجلون عَنِ الْحَوْضِ، فأَقُوْلُ یَا رَبِّ أَصْحَابِيْ فیقَوْلُ: إنّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوْا بَعْدَكَ أَنّهُمْ إرْتُدّوا عَلي أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَيْ**».[1]

ترجمه: وارد می‌شود بر من در روز قیامت گروهی از اصحاب من. پس، از حوض برگردانده می‌شوند؛ پس من می‌گویم که پروردگارا! اینها یاران من هستند، پس خداوند متعال می‌گوید که شما نمی‌دانید که اینها بعد از شما چه کارها کردند، همانا ایشان بعد از شما بر پاشنه‌های خود برگشتند (یعنی مرتد شدند).

در روایتی دیگر چنین آمده که گروهی بعد از گروهی دیگر بر پیامبرﷺ وارد شدند و پیامبرﷺ چنین فرمودند: «**فَلا أَرَاهُ یخْلص مِنْهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النّعَمِ**[2]». ترجمه: پس گمان نمی‌کنم که کناره‌گیری بکنند (مخلصین از غیر مخلصین و صادقین) مگر مانند شتران بی‌ساربان.

این حدیث به چند دلیل بیانگر ارتداد و انحراف مهاجرین و انصارﷺ نیست، بلکه دلیلی است بر اثبات فضایل و محاسن اخلاقی صحابه کرامﷺ و این قول از چند وجه فهمیده می‌شود. صورت اول به آن دسته از کسانی که اعتقاد به کفر و انحراف اصحابی

۱- البخاری/٦٠٩٧.

۲- البخاری/٦٢١٥.

دارند که در حرکت نوپای اسلامی نقش حیاتی و تاریخی داشتند، از قبیل حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر ﷺ. در این صورت می‌گوییم که یکی از دو صورت زیر را بپذیرید:

۱. **اول:** این که این حدیث خلفای ثلاثه را هم شامل می‌شود، و متن حدیث به این مطلب اشاره دارد که این تحول و ارتداد بعد از رحلت پیامبر ﷺ صورت گرفته است «**إِنّكَ لا تَدْرِيْ ما أحْدَثُوْا بَعْدَكَ**». لذا از این حدیث چنین ثابت می‌شود که آنان قبل از وفات پیامبر ﷺ از اهل ایمان بوده‌اند و در زمان حیات پیامبر از زمرهٔ منافقان نبوده‌اند. پس جملهٔ: (**إنّكَ لا تَدْرِيْ مَا أحْدَثُوْا بَعْدَكَ**) این ادعا را که اصحاب ﷺ در عصر پیامبر از زمرهٔ منافقان بوده و استحقاق لعن و نفرین را دارند، رد می‌کند.

۲. **دوم** این که اصحاب ﷺ را از زمرهٔ کسانی که از حوض بازگردانده می‌شوند، تصور نکنیم.

همین وجهی که ما در مورد اصحاب ﷺ ذکر کردیم، برای بطلان عقیده شیعه نسبت به استدلال از حدیث حوض کفایت می‌کند، اما برای کامل شدن فایده صورتهای دیگری را نیز ذکر می‌کنم.

دلیل دوم:

هدف از این حدیث کسانی هستند که اسلام آوردند، اما در اسلامشان صادق نبودند. از قبیل کسانی که در حاشیه و دور از مکه مکرمه و مدینه منوره زندگی می‌کردند و یا کسانیکه بعد از وفات پیامبر ﷺ منکر زکات شدند و اصحاب پیامبر ﷺ با آنان جهاد نمودند. آنان بعد از فتح مکه در دسته‌ها وگروههای مختلفی نزد پیامبر ﷺ آمدند و مسلمان شدند. چنانکه در حجهٔ الوداع تعداد این گروه از تازه مسلمانان بالغ بر صدهزار نفر بود و این دقیق‌ترین نظر است.

اما مهاجرین و انصار ﷺ بر ایمان ثابت ماندند و با حرکت ارتداد جهاد نمودند و اسلام را در اقصی‌نقاط این کرهٔ خاکی توسعه دادند. به همین خاطر حضرت

جعفرصادق رحمه‌الله‌تعالی در حق اصحاب پیامبر ﷺ به زیبایی فرموده‌اند: تعداد یاران پیامبر ﷺ دوازده هزار نفر بودند، که هشت هزار نفر آنان از مدینه منوره و دو هزار نفر آنان از مکه مکرمه و دو هزار نفر دیگر از آزاد شدگان بودند. آنان انسانهایی مخلص بودند که دارای اعتقادات قدریه، مُرجِئه، خوارج، معتزله و یا آزاداندیشان نبودند، بلکه آنها شب و روز در بارگاه الهی تضرع کرده و اشک می‌ریختند و چنین دعا می‌کردند که بار الها به ما موت عنایت بفرما قبل از اینکه نان خمیر (گندم) مصرف کنیم.[1]

لذا هیچ سند تاریخی و مدرکی وجود ندارد که انحراف و ارتداد صحابه ﷺ را ثابت نماید بلکه عکسِ آن را تاریخ چنین گواهی می‌دهد که صحابه ﷺ از معدود اقشاری بودند که در طول تاریخ از خود رشادتهایی در میدانهای ایمان، جهاد و اخلاق نشان دادند و نور ایمان را در دنیای جهل و تاریکی منتشر ساختند.

عده‌ای از اعراب بعد از وفات پیامبر ﷺ امثال مسیلمه کذّاب، طُلیحه بن خویلد و سجاح مرتد شدند. پس آن دسته از افرادی که پیامبر ﷺ را ملاقات نموده‌اند، ولی بعد از وفات آن‌حضرت مرتد شده‌اند و با حالت ارتداد از دنیا رفته‌اند، از اصحاب شمرده نمی‌شوند شایستگی حضور بر حوض را نخواهند داشت.

دلیل سوم:

بعضی از علما می‌گویند: اگر فقط معنی و مفهوم لغوی صحابه را مراد بگیریم، در آن صورت لفظ صحابی شامل منافقان هم می‌شود، پس امکان دارد که منظور پیامبر ﷺ آن دسته از منافقینی باشد که پیامبر ﷺ آنان را نمی‌شناختند و یا نفاقشان بر پیامبر ﷺ

۱- الخصال/٦٤٠، البحار ٢٢/ ٣٠٥، حدائق الأنس ٢٠٠.

پوشیده بود. چنانکه خداوند متعال می فرماید﴿لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡۚ﴾ التوبة: ۱۰۱ ؛ تو ایشان (منافقین) را نمی‌شناسی و بلکه ما ایشان را می‌شناسیم.

البته پیامبر اغلب آنان را از روی صفاتشان می‌شناختند به همین دلیل بود که سرکرده منافقین (عبدالله‌بن‌أبی‌بن‌سلول) به صحابه چنین گفت که: ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨﴾ المنافقون: ۸ ؛

«می‌گویند: اگر(از غزوه بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد با عزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزت و قدرت از آنِ الله و فرستاده او و مؤمنان است، و لیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند»

هنگامی که حضرت عمرؓ از این جریان اطلاع یافتند، به حضرت رسول ﷺ فرمودند: آیا این خبیث را به قتل نرسانم؟ حضرت رسول ﷺ در جواب فرمودند: «**ألا يَتَحَدّثُ النّاسُ أنّه يَقْتُلُ أصْحَابَهُ**»[۱]. آیا مردم نمی‌گویند که محمد اصحابش را به قتل می‌رساند؟!

در این روایت لفظ صحابه بر منافقین اطلاق شده است، پس بنابراین امکان دارد لفظ صحابه که در حدیث حوض وارد شده است، مراد و هدفش همین منافقین باشد نه آن صحابه که اصطلاح و معنی شرعی را دارد؛ یعنی کسانی که خداوند متعال به آنان وعدهٔ حُسنی و بهشت جاویدان را داده است. لذا با این توجیه، جمع بین روایات امکان‌پذیر می‌باشد.

دلیل چهارم:

قطعاً پیامبر ﷺ نمی‌داند آنانی که دینشان را رها کرده و بعد از ایشان مرتد شده‌اند چه کسانی هستند، تا این که بر حوض وارد می‌شوند و سپس از آنجا طرد می‌گردند.

۱- البخاری/۳۵۱۸.

سؤال اینجاست وقتی که پیامبر ﷺ آنان را نمی‌داند، پس چه کسی آنها را برای شما با اسم و مشخصات کامل معرفی نموده است؟ آیا شما (شیعه) چیزی را می‌دانید که پیامبر ﷺ آن را نمی‌دانسته و آیا شما از پیامبر ﷺ داناتر و عالم‌تر هستید؟

دلیل پنجم:

پیامبر ﷺ در حدیث فرمودند که «فإذا رَهْطٌ» ؛ و نفرمودند که اکثر اصحاب من از حوض طرد می‌شوند. بلکه کلمه «رهط» در لغت از سه نفر تا ده نفر را می‌گویند. پس بنابراین کسانی که شایستگی حضور بر حوض را ندارند تعداد اندکی می‌باشند.

اگر گفته شود که این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه اکثر صحابه ﷺ از حوض باز داشته می‌شوند چنانکه فرموده پیامبر ﷺ است که «**فَلا أرَاهُ يخْلصُ مِنهُمْ إلّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ**»، در این صورت جواب آشکار است که آن گروهی که همانند شتران بی‌ساربان، جدا می‌شوند همان کسانی هستند که بر پیامبر اکرم ﷺ پیش می‌شوند، نه اینکه از سایر صحابه کرام ﷺ جدا می‌شوند. به همین دلیل پیامبر اکرم ﷺ فرمودند که «**يَرِدُ عَلَيّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أصْحَابِي**[1]» یعنی وارد می‌شود بر من در روز قیامت گروهی از اصحاب من. و در روایتی دیگر این چنین آمده است که «**بَيْنا أنا قَائِمٌ إذا زُمْرَةٌ..... فَلا أُراهُ يَخْلُصْ مِنْهُم ألا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَم**[2]» و پیامبر اکرم ﷺ نفرمودند که شما حاضرین پیش کرده می‌شوید.

توضیح این مسئله این است که صحابه کرام ﷺ تعدادشان بسیار زیاد بوده است و این گروه از صحابه کرام ﷺ بر حوض پیش کرده می‌شوند و از آن می‌نوشند، اما در آنجا گروهی خواهند بود که از حوض باز داشته می‌شوند؛ چرا که آنها طریقه پیامبر

١- البخاری/٦٢١٥.

٢- البخاری/٦٢١٥.

اکرمﷺ را عوض کرده و تغییر دادند. سپس از میان این مجموعه و گروه، گروهی با فضل خداوند متعال معاف می‌شوند. و این فضل و بخششی است از جانب خداوند متعال. پس در این صورت کجایند شیعیانی که ادعا می‌کنند که همهٔ صحابه کرام‌ ﷺ به جز تعداد اندکی از ایشان مرتد شدند. بر خداوند متعال پناه می‌بریم از این گفته‌ها.

برای تفهیم این موضوع مثالی می‌زنیم؛ اگر شخصی به عنوان مثال سه هزار کارمند دارد و می‌گوید: اسمهای تعدادی از این افراد به من تحویل داده شد و من هم به خاطر اهمال و کم‌کاری، آنها را تنبیه و مجازات کردم. البته تعدادی از آنها را به خاطر دلیلی خاص بخشیدم. کسی که شنونده این کلام است، پی می‌برد که افرادی که جهت تنبیه احضار و نهایتاً توبیخ شده‌اند، ربطی به بقیه نداشته و تعدادشان بسیار اندک است.

دلیل ششم:

اگر چنانکه گفته شود نص مذکور عام است پس در این صورت این حدیث شامل حضرت علی، مقداد، عمار، سلمان و اباذر ﷺ هم می‌شود، پس بنابراین جواب شما چیست؟

اگر اینگونه جواب داده شود این که دلایل شامل مهاجرین و انصار نمی‌شود؛ چرا که خداوند متعال به آنان مژده بهشت داده است، آنگاه علاوه بر حضرت علی ﷺ شامل سائر صحابه از قبیل حضرات ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عمار، مقداد ﷺ و دیگر اصحاب و یاران پیامبر ﷺ هم نمی‌شود.

پس آیا امکان دارد کسانی که به آنان مژده بهشت داده شده، همان مرتدین و گمراهان باشند و یا این‌که خداوند نمی‌دانسته که آنها مرتد می‌شوند و به آنان مژده بهشت و زندگی جاویدان داده است. سبحان الله که خداوند متعال از همه عیوب و نواقص و جهلِ علمی پاک و منزّه می‌باشد.

دلیل هفتم:

خداوند متعال در روایات و آیات مختلف کسانی را که با پیامبرﷺ در غزوه تبوک شرکت نمودند، مورد مغفرت و بخشش قرار داده است. چنانکه می فرماید: ﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ ﴾ التوبة: ۱۱۷

«خداوند متعال توبه پیامبرﷺ (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شرکت آنان در تبوک) و توبه مهاجرین و انصار (را از لغزشها در جنگ) پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد) از پیامبرﷺ پیروی کردند (و همراه ایشان رهسپار تبوک شدند)».

این آیه مبارکه دلیل و مدرک ثابت محکمی است ثابت ماندن صحابهﷺ بر ایمان.

بحث دوم

انتقاد از اصحابی که در جنگ احد از میدان جنگ فرار کردند

بعضی از شیعیان برای اثبات انحراف و ارتداد صحابه کرامؓ از این آیه مبارکه استدلال می‌گیرند ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْۚ﴾ آل عمران: ۱۴۴ «محمد (ﷺ) جز پیغمبری نیست و پیش از ایشان پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر ایشان (در جنگ احد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) وفات کند یا کشته شود، شما چرخ می‌زنید و به عقب بر می‌گردید (و با مرگ ایشان اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت‌پرستی بازگشت می‌کنید»؟!

در رابطه با این آیه جوابهایی متفاوت وجود دارد که عبارتند از:

۱. این آیه در باره معرکه احُد نازل گردیده و اشاره به عملکرد ضعیف بعضی از مسلمانان هنگام شنیدن شایعه کشته شدن پیامبرﷺ است و هدف آیه مبارکه در واقع توبیخ و تنبیه از عملکرد ضعیف آنان می‌باشد و در مقابل تعریف و تمجید است از کسانی که در میدان احد ثابت‌قدم ماندند. چنانکه خدوند متعال در آخر همین آیه اشاره به همین مطلب دارد ﴿وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ﴾ آل عمران: ۱۴۴ «و البته خداوند متعال پاداش سپاسگزاران را می‌دهد»

و به همین دلیل این آیه هیچ اشاره‌ای به ارتداد صحابه کرامؓ بعد از رحلت پیامبرﷺ ندارد.

جواب دوم: این آیه نه تنها بیانگر ارتداد صحابه کرامؓ نیست، بلکه بیانگر فضیلت خصوصی حضرت ابوبکرصدیقؓ و سایر اصحاب و یاران پیامبرﷺ می‌باشد؛ چرا که حضرت ابوبکرصدیقؓ از جمله کسانی بود که در کنار پیامبرﷺ در میدان جهاد ثابت‌قدم ماند و بعد از وفات پیامبرﷺ که جریانهای خطرناکی همچون فتنه ارتداد و مانعین زکات روی داد، باز هم حضرت ابوبکرصدیقؓ به همراهی مهاجرین و انصار و با درایت منحصر به فرد خود تمامی جریانهای انحرافی را از بین بردند و در راه شکوفایی هر چه بیشتر اسلام عزیز از هیچ تلاشی دریغ نورزیدند.

اگر صحابه کرامؓ بعد از وفات پیامبرﷺ مرتد شده و تعداد اندکی بر اسلام باقی ماندند، پس چگونه اسلام باقی ماند و چه کسانی با حرکتهایی امثال مُسیلمه کذّاب و دیگر گروههای مرتد که در بحبوحه اسلام به راه افتادند، جهاد نمودند و چه کسانی قدرتهای بلا منازع فارس و روم را شکست دادند و آنان را در مقابل قدرت اسلام به تسلیم وا داشتند؟

بسیاری از صحابه کرامؓ در معرکه و نبرد احد استقامت نمودند. از جمله این اصحاب حضرات ابوبکرصدیق، علی، طلحه، زبیرؓ و دیگر یاران پیامبرﷺ بودند که خود را در مقابل حملات دشمن سپر نمودند.

بعضی از علما دوازده نفر را نام بردند که این دوازده نفر از میدان نبرد فرار نکردند[1] و در مقابلِ دیدگان پیامبرﷺ با دشمنان می‌جنگیدند. به همین دلیل خداوند

۱- البدایة و النهایة ٤/ ٢٩، منهاج السّنة ٤/ ١٦٩. زمانی که حضرت عمر خبر شهادت پیامبرص را شنیدند بر جایشان نشستند اما این نشستن از شدت هول این خبر بود و زمانی که بعضی ازصحابه صدا می‌زدند که بمیرید بر آنچه که پیامبرتان بر آن وفات نموده ، پس این نشستن به مدت کوتاهی بوده است.

متعال آنان را تمجید نموده وعده‌ای دیگر را توبیخ نمودند، نه اینکه آنان را به عنوان مرتد و منحرف یاد نموده باشند.

مشابه آنچه در نبرد احد پیش آمد، در معرکه حنین هم اتفاق افتاد و در آنجا هم همین صحابه از جان گذشته از قبیل حضرات ابوبکرصدیق، عمر، عثمان، علی، عباس رضی الله عنهم و بسیاری از دیگر یاران بودند که در مقابل دشمنان ایستادگی نمودند.

در روایتی حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می فرماید: من در نبرد حنین در معیّت پیامبر ﷺ بودم که مردم پراکنده شدند و صحنه را خالی نمودند؛ اما از این تعداد، هشتاد نفر از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم در کنار پیامبر ﷺ باقی ماندند.[1]

مطلب بسیار مهمی که وجود دارد این است که آنچه که از بعضی از صحابه رضی الله عنهم بر اثر شدت جنگ در نبردها و جهادها رخ داده بود، خداوند متعال از این عملکرد آنان صرف نظر نموده و اعلان مغفرت از آنان نموده است ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ١٥٥ ﴾ آل عمران: ۱۵۵

«آنان که در روز رویارویی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بی‌گمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه که کرده بودند (که سرکشی از فرمان خداوند متعال بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند متعال ایشان را بخشید، چرا که خداوند متعال آمرزنده و شکیبا است. »

چنانکه در رابطه با غزوه تبوک هم خداوند متعال چنین اعلان می‌فرماید: ﴿ لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ ﴾ التوبة: ۱۱۷ «خداوند متعال توبه پیامبر ﷺ (از اجازه دادن به منافقان در مورد عدم شرکت آنان در تبوک) و توبه مهاجرین و انصار (را از لغزشهای در جنگ) پذیرفت. مهاجرین

۱- البدایة و النهایة۴/۳۸۰.

و انصاری که در روزگار سختی (با وجود گرمای زیاد) از پیامبر ﷺ پیروی کردند (و همراه ایشان رهسپار تبوک شدند)».

در آیات بالا خداوند متعال صراحتاً نظر خود را نسبت به عملکرد بعضی از صحابه کرام ﷺ اعلان نموده و آنان را مورد عفو و بخشش قرار دادند. پس بنابراین اگر کسانی بعد از اعلان عفو و رضایت خداوند متعال از صحابه کرام ﷺ آنان را به خاطر عملکردشان مورد انتقاد قرار دهد، در واقع به نوعی بر خداوند اعتراض و انتقاد نموده است.

به هر حال با توجه به همهٔ مسائل موجود، صحابه کرام ﷺ از امتیاز صحبت و همراهی پیامبر ﷺ و نصرت دین برخوردار هستند که آیندگان دارای چنین امتیاز و شرفی نیستند؛ به همین دلیل قرآن‌کریم جواب مهمی برای آن دسته از انسانهای مغرضی می‌باشد که بر صحابه کرام ﷺ انتقاد می‌کنند.

بحث سوم

افسانه مظلومیت فاطمه رضی الله عنها

یکی از موضوعات و مسائل بسیار مهمی که انگیزه صف آرایی علمی و اعتقادی بین اهل سنت و شیعه شده است، مسئله مظلومیت و شکسته شدن پهلوی دختر گرامی پیامبرﷺ توسط یکی از صحابه بزرگوار است.

سؤال اینجاست که آیا این موضوع حقیقت دارد و آیا برای اثبات این ادعا روایت و دلایلی صحیح وجود دارد یا خیر؟ و آیا در بین ارادتمندان و پرچمداران این ادّعای بی‌اساس و افسانه‌ای، علما و اندیشمندانی هم وجود دارند که منکر این موضوع بوده و آن را تردید نمایند یا خیر؟

حال می‌پردازیم به جواب سوالات مطرح شده. اول اینکه برای اثبات این مدعا سند صحیحی وجود ندارد و هیچ سندی از اسناد عنوان شده صحیح نیستند، بلکه ضعیف و یا موضوع می‌باشند.

دوم اینکه بر هیچ انسان عاقل و منطقی‌ای پوشیده نیست که این موضوع ادعا شده و افسانه‌ای با وضعیت روحی، شجاعت و غیرت دینی و ایمانی حضرت علی رضی الله عنه هم‌خوانی ندارد. اگر این مسئله به فرض محال صحیح باشد، پس حضرت علی رضی الله عنه که عنوان شیر خدا به ایشان داده شده بود، چرا از جگرگوشهٔ پیامبرﷺ دفاع نکردند در حالی که عربها در دوران جاهلیت نسبت به مسئله خانوادگی و دفاع از مسایل ناموسی حساس بودند تا جایی که در بعضی از مسائل به قیمت جان آنان تمام می‌شد، اما از دفاع و حفظ آبرو و حیثیت خانوادگی دست برنمی‌داشتند. چنانکه شاعر می‌گوید:

أصُوْنُ عِرْضِيْ بِمالِيْ لا أُدَنِّسُهُ **لا بَارَكَ اللهُ بَعْدَ العِرْضِ بِالْمَالِ**

ترجمه: حفاظت می‌کنم از آبرویم (ناموسم) با مال خودم و آبروی خود را ناپاک (لکه دار نمی‌کنم) ـ خداوند برکت ندهد مال من را بعد از بی‌آبرویی.

غیرت و شجاعت بنی‌هاشم و خصوصا موقعیت و جایگاه اجتماعی و منحصر به فرد آنان، عقل را وادار به طرد این موضوع از حاشیهٔ ذهن می‌کند. اگر چنانکه این مسئله ثابت شود، یک طعنه و توهین عمومی برای طایفه بنی‌هاشم و خصوصاً لطمه و طعنه بزرگی به آبرو و حیثیت خانوادگی حضرت علی رضی الله عنه محسوب می‌شود؛ پس بنابراین این موضوع به دور از جایگاه اجتماعی بنی‌هاشم و خصوصاً جایگاه معنوی و روحی حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد.

اسلام همواره پیروانش را تشویق به دفاع از مال و عزت خانوادگی می‌نماید «**مَن قُتِلَ دُوْنَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيْدٌ**» یعنی کسی که در مقابل حفظ و امنیت مالش کشته شود، آن شخص شهید است.

اگر انسان با دقت به این اثر توجه کند که اسلام چه قدر برای مال ارزش و اهمیت قائل شده است، تا جایی که اگر انسان در مقابل حفظ مالش کشته شود جزء شهداء قرار می‌گیرد، لذا انسان پی می‌برد که خانواده و حفظ حریم آن در نظام اسلامی از جایگاه غیرقابل توصیفی برخوردار می‌باشد، پس چگونه امکان دارد کسی به خانواده دیگری توهین نماید و آن را مورد ضرب و شتم قرار داده و حتّی این گستاخی به مرحله‌ای برسد که منجر به شکستن پهلو و سقط جنین آن شود، ولی کسی که این خانواده متعلق به اوست در مقابل همه این جنایتها ساکت و خاموش باشد، در حالیکه در جهان پر از فساد امروز، همان انسانهای ضعیف‌الایمان هم اگر برای خانواده آ نان چنین مسائلی رخ بدهد، برای دفاع از آن، از جان و مالشان مایه می‌گذارند چه رسد به کسی که در دوره طلایی دین و ایمان زندگی کند و چنین توهینی به خانواده او صورت گیرد و آن خانواده هم متعلق به شخصیتی همچون

حضرت علیؓ باشد و کسی هم که به آن توهین شده دختر گرامی پیامبرﷺ، فاطمه زهرا رضی الله عنها باشد.

آیا امکان دارد که حضرت علیؓ چشمانش را در مقابل این توهین ببندد و با این جریان و گستاخی تاریخ به راحتی کنار بیاید؟ آیا (العیاذ باالله) حضرت علیؓ آن انسان وارسته و شایسته، از انسانهای ضعیف‌الایمان این دوران پر از فساد هم کمتر است. چه بسا که اگر مشابه این جریان نسبت به خانواده‌شان صورت بگیرد از هیچ انتقامی دست بر نمی‌دارند. در واقع این سخن از سخنانی است که هیچ تاریخ، عقل و منطقی آن را نپذیرفته و نخواهد پذیرفت.

این افسانه به دور از منطق را، حتی عده‌ای از مراجع بزرگ و معاصر شیعه، همچون سید محمد حسین فضل الله هم بعید دانسته و این واقعه را با ارائه دلیل نقلی و عقلی دروغ شمرده است. و این چنین اذعان داشته است که من نمی‌گویم که حضرت عمرؓ پهلوی حضرت زهرا رضی الله عنها را شکسته است. و هر کسی که موضوع قتل حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را به من نسبت بدهد که من گفته‌ام دروغ گفته است؛ چرا که من این موضوع را از دیدگاه عقل و منطق بعید دانسته و علامت استفهامی بر جلوی این چنین جریانی نصب کرده‌ام. من این موضوع را اصلاً قبول ندارم. به دلیل اینکه محبت مسلمانان با حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها از محبت کردن آنها با حضرات علی، حسن و حسینؓ هم بیشتر است؛ چرا که ایشان جگر گوشه پیامبرﷺ می‌باشند. و محبت آنها با حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها به دلیل محبتشان با پیامبرﷺ است.

بنده بعید می‌دانم که شخصی با وجود در نظر داشتن پیامدهای بد و زشت چنین کاری، اقدام به انجام آن بکند. این مطالبی را که من می‌گویم برای تبرئه فلان شخص (یعنی حضرت عمرؓ) نیست بلکه هدف بنده ترس از متشنّج شدن و مشوّش شدن اذهان عموم مردم (و جلوگیری از آن) است.

قابل ذکر است که در این مورد روایات مختلف و ضد و نقیضی وجود دارد مبنی بر اینکه بعضی‌ها می‌گویند که حضرت عمرﷺ داخل منزل شده و بعضی می‌گویند که وارد منزل نشدند. با وجود این همه اقوال ضد و نقیض، من این موضوع را رد می‌کنم و اصلاً این قول را قبول ندارم؛ چرا که در این صورت دنیا برآشفته و آسمان بر زمین منقلب می‌شود وسخنانی به هم بافته می‌شود و نزد بعضی‌ها شایع خواهد شد.[1]

با توجه به اختلاف روایات در این زمینه، علامّه شیعه سیدمحمدحسین فضل‌الله از دیدگاه عقلی این موضوع را رد نموده و در ضمن به یک مسئله مهم دیگری هم اشاره نموده و آن جایگاه دینی و معنوی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در بین صحابه کرامﷺ می‌باشد که با این موضوع همخوانی ندارد؛ و اگر چنانکه چنین جریانی رخ می‌داد صحابه کرامﷺ با این قضیه به خاطر محبتی که با پیامبرﷺ و دختر گرامی ایشان داشتند و خصوصاً جایگاه والای ایمانی و دینی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در بین مسلمین و صحابه کرامﷺ باعث عکس العمل شدید صحابهﷺ با عاملین این جریان می‌شد.

اما آنچه که این مرجع شیعی به عنوان تعریض با این جمله: (**لَيْس لِبَرَاءَةّ فُلانٍ مِنَ النّاسِ**) یعنی نه به خاطر تبرئه کسی، که نسبت به حضرت عمرﷺ نموده است، برای رد این مطلب و اثبات فضیلت حضرت عمرﷺ، تعریف و تمجید حضرت علیﷺ از حضرت عمرﷺ و به نکاح در آوردن دخترشان امّ کلثوم رضی الله عنها (دختر گرامی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها) به عقد حضرت عمر ﷺ کافی است.

به هر حال کسانی که از اسلام شناختی دارند، متوجه هستند که اسلام چه قدر پیروانش را تشویق برای دفاع از حقوق فردی، اجتماعی و فرهنگی نموده و کسانی که از تاریخ و سِیَر آگاهی دارند از وضعیت روحی و دینی حضرت علیﷺ و خصوصاً ویژگیهای منحصر به فرد ایشان از قبیل شجاعت، بهادری و دفاع از خانواده و مسائل

۱- زهرای معصومه نمونه یک زن بلند مرتبه ٥٦/٥٥.

آن اطلاع کامل و دقیقی دارند، این آگاهی از اسلام و شناخت خصوصیات حضرت علیؓ خود دلیل و خط بطلانی بر اراجیف و افسانه‌های بی‌پایه و بی‌اساس مغرضانی است که اهداف شومی را دنبال می‌کنند.

دلیل دیگر اینکه روابط دینی و ایمانی صحابه کرامؓ و خصوصاً حضرت عمرؓ و حضرت علیؓ و تعریف و تمجید حضرت علیؓ نسبت به حضرت عمرؓ یکی دیگر از آن دلایل صاعقه‌گونه بر فرق افکار مغرضان است؛ چرا که اگر این موضوع صحّت می‌داشت امکان نداشت شخصیتی همچون حضرت علیؓ، فردی همچون حضرت عمرؓ را با آن عملکرد غیردینی تعریف و تمجید نماید. لذا عملکرد شایسته حضرت علیؓ در مقابل حضرت عمرؓ بیانگر این است که حضرت عمرؓ انسانی شایسته، متقی، خداترس و از جان‌گذشته برای اسلام است.

حضرت علیؓ در کتاب نهج‌البلاغه این طور حضرت عمرؓ را توصیف می‌نمایند که قسم به خداوند متعال که حضرت عمرؓ برای مردم یک آزمایش بود، همانا ایشان کجی‌ها را راست نمود و بیماریهای روحی را مداوا نمود، فتنه‌ها را خنثی کرد، سنّت پیامبرﷺ را استوار کرد، در حالی از دنیا رفت که لباسش از پلیدیهای دنیا پاک بود، همیشه خیر و خوبیش بر کوتاهیش سبقت می‌گرفت، حق بندگی خداوند متعال را به طور کامل در حد توانش ادا نمود، از خداوند متعال کماحقه می‌ترسید؛ از دنیا کوچ کرد و به دیار باقی شتافت و در حالی مردم را بعد از خود ترک کرد که کسی نبود تا راه خود را پیدا کند و در امورات دینی خود به یقین برسد[۱].

این مطالب گواهی امیرمومنان حضرت علی ؓ در باره حضرت عمرؓ می‌باشد که ایشان با دامنی پاک و کم‌نقص از دنیا رفتند. آیا حضرت علیؓ به خود اجازه می‌دهد که از کسی تعریف و تمجید نماید که به دختر گرامی پیامبر اکرمﷺ تعدّی و ظلم نماید.

۱- نهج البلاغه خطبه ۲۲۸، شرح إبن أبی الحدید ۱۲ / ۳، شرح محمد عبده ۲/ ۲۲۲.

همچنین در کتاب نهج‌البلاغه آمده است که زمانی که حضرت عمرؓ با حضرت علیؓ در مورد جنگ با رومیان مشوره گرفتند که آیا خودشان برای پیکار با کفر به میدان جنگ بروند یا خیر، حضرت علیؓ فرمودند که اگر شما به جنگ بروید شهر بدون امیر شده و وقتی که دشمن شما را در میدان جنگ ببیند با خود می‌گویند که بله این امیر و بزرگشان است. پس برای ضعف لشکر اسلام و مسلمین سعی در به قتل رساندن شما می‌کنند، به همین دلیل شما خود در مرکز فرماندهی اسلام بمانید تا اگر فتحی با اراده خداوند متعال بدست بیاید شما خوشحال و شکرگذار و اگر احیاناً لشکر اسلام شکست‌خورد، شما به مثابه یک پناهگاه و مرکز رجوعی برای مسلمانان باشید تا به سوی شما رجوع کرده و تجدید قوا نمایند[1].

این روایت از مهمترین دلایل برای اثبات بزرگداشت و شناخت حضرت علیؓ نسبت به قدر و منزلت و موقعیت مهم حضرت عمرؓ برای اسلام و مسلمین می‌باشد، و همچنین دلالت بر این می‌کند که چه قدر حضرت علیؓ بر طول عُمْرحضرت عمرؓ حریص بودند که بیشتر عمر نموده و به اسلام و مسلمین خدمت نمایند. و برای اثبات این مدعا همین قول ایشان نسبت به حضرت عمرؓ کافی است که فرمودند: «**لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجَعٌ يَرْجِعُوْنَ إِلَيْهِ**» یعنی اینکه (اگر شما به جنگ رفته و در جنگ شهید شوید) دیگر مرکز و مرجعی محکم و قوی مانند شما برای مسلمانان نیست تا به سمت آن رجوع کنند.

حضرت حضرت علیؓ در باره حضرت عمرؓ و یار باوفای ایشان، حضرت ابوبکر صدیقؓ چنین فرمودند: قسم به خداوند متعال آنان دارای جایگاه و مقام بالایی در اسلام هستند و همانا مصیبت رفتن آنان (وفاتشان) بر اسلام سنگین و گران

۱- نهج البلاغه خطبه ۱۳٤، شرح إبن أبی الحدید۸ /۲۹٦، شرح محمد عبده ۲/ ۱۸.

تمام شده است. پس خداوند متعال آن دو را رحمت نماید و پاداشی بهتر از اعمالشان عنایت بفرماید.[۱]

آنچه که در بالا عنوان شد، پاره‌ای از مناقب و افتخارات آنان است و اگر چنانکه مناقب و کارنامه‌های دینی و افتخارات آنان به صورت دقیق مورد توجه قرار بگیرد، نه تنها از کتب اهل سنت بلکه از کتب معتبر شیعه مسلما تبدیل به کتاب چند جلدی خواهد شد.

حضرت علیرضی الله عنه نه تنها اکتفا به تعریف و تمجید نکرده بلکه بر یکی از فرزندانش نام (عمر) را گذاشتند و همچنین دختر گرامی خود را به عقد حضرت عمررضی الله عنه درآوردند (این بحث مفصلا عنوان خواهد شد).

از نکاتی که قابل تاسف است این است که شیعه را کلام حضرت علیرضی الله عنه هم راضی نکرده است، تا جایی که آقای بحرانی برای توجیه این مسئله می‌گوید: بدان که، شیعه سؤالی را مطرح کرده است و آن اینکه تعریفاتی را که حضرت علیرضی الله عنه در حق این دو مرد (یعنی حضرات ابوبکر و عمررضی الله عنهما) عنوان کرده است با غصب خلافت آن دو نفر از حضرت علیرضی الله عنه و نسبت به اشتباهاتشان منافات دارد. پس یا اینکه این گفته‌ها از اقوال حضرت علیرضی الله عنه نیست و یا اینکه اجماع و برداشت ما اشتباه بوده است[۲]. اما ما می‌گوییم که در صحت کتاب نهج البلاغه هیچ شکی نیست، لذا باید در اجماع و اقوال خودمان شک بکنیم. ما شیعیان می‌گوییم که در صحت کتاب نهج البلاغه نزد ما شیعیان هیچ شکی وجود ندارد، پس احتمال دوم (یعنی غلط بودن اجماع ما) واضح و آشکار است. خلاصه کلام این که تمامی این افسانه‌های خود پرداخته و خیالهای باطله اسبابی هستند برای برانگیختن بغض، کینه و دشمنی در میان مسلمانان و ایجاد تفرقه ما بین آنان. و عاملی است برای دور کردن امت مسلمان از

۱- شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید۱۵/ ۷٦.

۲- شرح نهج البلاغه میثم بحرانی٤/۹۸.

جستجوی حق و در نهایت عاملی است جهت برانگیختن عواطف و احساسات امت مسلمان، که هیچ‌گونه پیامد سودمندی در برندارد.

خلاصه کلام و دلایل در مورد قضیه فدک:

در این مورد مسائلی هستند که باید مطرح شوند، اول اینکه آیا خود حدیث مذکور در این مورد صحیح می‌باشد و آیا آن اضافاتی که به آن افزوده شده، صحت دارند یا خیر.

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه باغ فدک را به حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها ندادند؛ زیرا که از پیامبر اکرم ﷺ شنیده بودند که ایشان فرمودند: «**إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبیاءِ وَ إنّ الأنبیاءَ لَمْ یُوَرّثُوْا دیناراً وَ لا دِرْهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ به أخَذ بِحَظٍّ وَافِرٍ**[1]» ترجمه: همانا که علما وارثین انبیاء علیهم السلام هستند و جز این نیست که انبیاء علیهم السلام از خود درهم و دیناری (مال دنیا را) به ارث نمی‌گذارند و جز این نیست که ایشان از خود علم شریعت و دین را به ارث می‌گذارند. پس کسی که علم را (که میراث انبیاء علیهم السلام است) کسب کرد، بهره بسیار بزرگی برده است. شیعه می‌گوید که حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها تا آخر عمر با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صحبت نکردند تا اینکه وفات کردند.

حافظ ابن حجررحمه الله تعالی در باره این طرز تفکر حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در باره باغ فدک می‌فرماید که علت ناراحتی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در باره باغ فدک از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با این وجود که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای این کار خود به عنوان دلیل حدیث آوردند، به خاطر اعتقاد ایشان بر تاویل حدیث بر خلاف وجه استدلال حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است. گویا حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها اعتقاد بر تخصیص عموم با استدلال از این قول پیامبر ﷺ «**لا نُوَرِّثُ**» داشتند و این چنین برداشت نمودند که در ارث بردن منافع

۱- ترمذی/۲٦٨٢، أبوداوود/۳٦٤١.

زمین و باغ ممانعتی وجود ندارد. و حضرت ابوبکر صدیقؓ بر عموم حدیث تمسک جستند و آن دو بزرگوار اختلاف کردند در امری که در آن احتمال تاویل می‌باشد. پس زمانی که حضرت ابوبکر صدیقؓ بر این عقیده و اجتهاد خود مصمّم و قاطع، بودند حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها نیز دیگر حرفی نزدند.

اما در مورد عدم صحبت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با حضرت ابوبکر صدیقؓ در مورد ارث باغ فدک که می‌گویند ایشان با حضرت ابوبکر صدیقؓ صحبت نکردند تا اینکه وفات کردند، باید گفت که این دلیلی بر عدم صحبت کردنشان به صورت مطلق نیست. و اگر به فرض مثال هم این‌گونه بوده ملامتی بر حضرت ابوبکر صدیقؓ نیست؛ چرا که به حدیث پیامبر اکرمﷺ عمل نمودند و همین دلیل ایشان را کافی است.

در روایتی دیگر آمده است که حضرت ابوبکر صدیقؓ به خانه ایشان تشریف بردند و ایشان را نسبت به این مسئله راضی و متقاعد نموده و ایشان هم راضی شدند.

آنچه که ذکر شد از احادیث ثابت است، اما مسائلی که مطرح می‌شوند مانند خارج شدن حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها از منزل و حضور ایشان در جمع مردان و مسائلی از این قبیل، باید گفت که در این رابطه حدیث صحیحی به ثبوت نرسیده و عقل سلیم هم چنین چیزی را در شان حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها نپذیرفته و رد می‌کند. چنانکه قبلاً در بحث مظلومیت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها عنوان شد. جای تعجب و شگفتی نسبت به این روایت است (**إنّ العُلماءَ وَرَثَةُ الأنبِياءِ وَ إنّ الأنبياءَ لَمْ يُوَرّثُوْا ديناراً وَ لا دِرهماً وَ إنّما وَرّثُوا الْعِلمَ فَمَنْ أخَذَ به أخَذ بِحَظّ وَافِر**) ترجمه: همانا که علما وارثین انبیاء علیهم السلام هستند و جز این نیست که انبیاء علیهم السلام از خود درهم و دیناری (مال دنیا را) به ارث نمی‌گذارند و جز این نیست که ایشان از خود علم شریعت و دین را به ارث می‌گذارند. پس کسی که علم را (که میراث انبیاء علیهم السلام است) کسب کرد، بهره بسیار بزرگی را برده است. این حدیث را شیعه در کتب معتبر خود از امام جعفر صادق روایت نموده‌اند، اما

متاسفانه علما و دانشمندان شیعه با توجه به صحت و تایید آن، آن را کنار گذاشته و یا فراموش کرده‌اند.

علامه مجلسی و خمینی این روایت را صحیح دانسته و مجلسی می‌گوید این روایت دارای دو سند می‌باشد، یکی مجهول و دیگری حسن و یا موثق که هر دوی اینها از سند صحیح کمتر نیستند.[۱]

خمینی نیز چنین می‌گوید، همه راویان سند حدیث ثقه هستند، حتی پدر علی‌ابن ابراهیم یعنی (ابراهیم بن‌هاشم) از بزرگان و معتمدین در روایت نمودن حدیث به شمار می‌آیند.[۲]

این حدیث از احادیث صحیح نزد شیعه می‌باشد و در واقع این حدیث بیانگر این موضوع است که انبیاء علیهم السلام، سرمایه‌های مادی از خود به جای نمی‌گذارند بلکه علم ودانش را از خود به ارث می‌گذارند. دوم اینکه در جریان مسئله خلافت بعد از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، حضرات عمر، عثمان، علی و حسن رضی الله عنهم زمام خلافت را به دست گرفتند، اما هیچ یک از این بزرگان فدک را به عنوان میراث به حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها ندادند و اگر چنانکه فدک حق مسلّم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها می‌بود، با گذشت چند سال این حق باطل و یا به فراموشی سپرده نمی‌شد.[۳]

سوم اینکه: اگرچنانکه کسی از پیامبر اکرم ﷺ میراث می‌برد، پس همسران ایشان و عموی گرامی ایشان حضرت عباس رضی الله عنه مستحق‌تر از دیگران بودند و چرا قضیه میراث فقط به حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها منحصر شود. و اگر قضیه فدک به

۱- مرآة العقول۱/ ۱۱۱تحت عنوان ثواب العالم و المتعلم.

۲- الحکومة الإسلامیة، تحت عنوان صحیحة القداح ص ۹۳.

۳- منهاج السنة النبویة۴/۲۲۰.

عنوان میراث یک مسئله لا ینحل قرار گرفته بود، پس چرا دیگران ادعای حق وراثت نمی‌کردند.

دلیل چهارم: اینکه اگر چنانکه جریان حضرت سلیمان﷤ این گونه به عنوان دلیل از طرف شیعه مطرح شود، که حضرت سلیمان﷤ به نص صریح قرآن کریم وارث پدرشان حضرت داوود﷤ بودند و از پدرشان میراث برده است ﴿وَوَرِثَ سُلَيۡمَٰنُ دَاوُۥدَۖ﴾ النمل: ۱۶ و میراث برد سلیمان﷤ (از پدرشان) داوود﷤.

در جواب این استدلال گفته خواهد شد که هدف از میراث، ارث نبوت و علم است نه سرمایه مادی و مال دنیا؛ چرا که حضرت سلیمان﷤ برادر دیگری هم از پدرشان داشتند و امکان ندارد که قرآن کریم بدون در نظر داشتن حق برادر دیگر، حضرت سلیمان﷤ را تنها وارث پدر معرفی نماید؛ پس بنابراین عنوان شدن حضرت سلیمان﷤ در این جریان بیانگر ارث نبوت و دانش است نه سرمایه مادی که از پدر باقی بماند.

اگر چنانکه هدف معرفی، ارثِ مالی و مادی باشد پس بنابراین فایده معرفی چیست و چه پیامی برای بشریت می‌تواند داشته باشد؟

جواب این سؤال مسلّم است که هدف، وراثت مادی و سرمایه های دنیوی نبوده کما اینکه این آیه مبارکه هم همین مطلب را می‌رساند ﴿ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنۡ ءَالِ يَعۡقُوبَۖ ﴾ مریم: ۶ (تا اینکه فرزندم) از من (دین و دانش) و از آل‌یعقوب هم ارث ببرد.

دلیل پنجم اینکه حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها قبل از وفاتشان به حضرت أسماء بنت عُمَیس رضی الله عنها یعنی همسر حضرت ابوبکر صدیق﷜ دستور دادند که ایشان را غسل بدهند. (حضرت أسماء بنت عُمَیس رضی الله عنها بعد از وفات حضرت ابو بکر صدیق﷜ به عقد حضرت علی﷜ در آمدند). أسماء بنت عُمَیس رضی الله عنها حقیقتا خدمات شایسته و ارزنده‌ای برای حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها انجام دادند. از پرستاری در زمان بیماری ایشان گرفته تا انجام کارهای شخصی و

خانگی به عهده ایشان بود. و مسلّما همه این کارها را ایشان با اجازه شوهر خود یعنی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه انجام می‌دادند و این روابط بگونه‌ای بود که بیانگر الفت و محبت عمیق، بین این دو خانواده است. و اگر چنانکه به جای محبت و الفت و رابطه دینی بین خانواده‌های حضرت عمر رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه کینه، تنفر و دشمنی می‌بود و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها دارای حرمت و احترام نزد حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه نمی‌بود، مسلّما حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه همسرشان را اجازه پرستاری، غسل و تکفین نمی‌دادند.

پس بنابراین همه این خدمات شایسته وارزنده و به دور از ریا وصحنه‌های نمایشی و کزایی امروزی، این پیام مهم و حیاتی را به امت اسلامی می‌رساند که همه صحابه ارتباطشان بر اساس دین، تقوا، و مخلصانه بوده است.

بحث چهارم

حضرت عمر و ازدواج ایشان با ام‌کلثوم

دختر گرامی حضرت علی‌بن ابی طالب

در این بحث سعی می‌کنم حقایقی را برای بعضی از شیعیان که هنوز برایشان روشن نشده و یا اینکه عمدا آن مسائل را به باد فراموشی سپرده‌اند، مطرح خواهیم نمود.

۱. حضرت علی رضی الله عنه دخترشان ام کلثوم را به عقد حضرت عمر رضی الله عنه در آوردند.

۲. تمجید و نصایح مهمی که در موقعیتهای مختلف به حضرت عمر رضی الله عنه نمودند.

۳. نام‌گذاری یکی از فرزندانشان به نام عمر.

چنانکه بقیه فرزندانشان به نامهای ابوبکر و عثمان نیز در معرکه کربلا در کنار برادرشان حضرت حسین رضی الله عنه به شهادت رسیدند.[1]

عده‌ای از ائمه بزرگوار امثال حضرات حسن و حسین به تبعیت از پدر بزرگوارشان حضرت علی رضی الله عنه اسامی بعضی ازفرزندانشان را ابوبکر و عمر گذاشتند و همچنین حضرت علی بن حسین (زین العابدین رحمه الله)، اسامی بعضی از فرزندانشان را عمر و عثمان گذاشته بودند.

بزرگان اهل‌بیت به خلفای راشدین افتخار می‌کردند تا جایی که دوست داشتند مردم آنان را با نامهای شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صدا بزنند.[1]

۱- الإرشاد/١٦٧، المناقب ٤ /١١٢، الکافی ١/ ٢٨٦، معجم الخویی ١٣/ ٤٥.

حضرت امام کاظم و امام رضا رحمه الله تعالی علیهما دوست داشتندکه با اسم ابوبکر و عمر صدا زده شوند و دیگر ائمه بزرگوار در طول تاریخ اسلامی بهره اسمی از این دو بزرگوار برده‌اند.

جای تعجب و شگفتی دارد که همه این واقعیتها در کتب شیعه وجود دارد ولی چرا عامه مردم و جامعه شیعه از این واقعیتها اطلاعی ندارند. این اسامی که به صورت تکراری در بین خانواده‌های ائمه ذکر شده است، دلیلی قاطع بر محبت عمیقی است که بین صحابه کرامﷺ و خانواده‌های ائمه وجود داشته است.

ائمه بزرگوار انسانهایی بودند که اگر احساس کینه و یا دشمنی نسبت به صحابه کرامﷺ می‌نمودند، ارتباط و یا رشته‌های فامیلی و خانوادگی با ایشان برقرار نمی‌کردند، چه رسد به این که صحابه کرامﷺ دین را رها کرده و منحرف می‌شدند.

قیامها و مبارزات دینی ائمه در طول تاریخ به خاطر انحرافات ایجاد شده در جامعه آن زمان بوده و در همین راستا آزار و شکنجه‌های طاقت‌فرسایی را تحمل نموده و در بسیاری از موقعیتها به شهادت می‌رسیدند.

پس بنابراین، آیا انسان عاقل و منطقی می‌تواند قبول نماید که از طرفی انگیزه قیامهای ائمه بزرگوار به خاطر نابودی ناهنجاریهای جامعه بوده و از طرفی دیگر خود آنان دارای اسامی و یا ایجاد رشته‌های فامیلی و خانوادگی با کسانی داشته باشند که منحرف و مرتد شده‌اند و عامل ارتدادهای زیادی در بین مردم شده‌اند. مسلّما هیچ منطقی این تحلیل و برچسب بی‌پایه و بی‌اساس مغرضان را نمی‌پذیرد. عموما شیعیان این جریانات را رد و یا چنین توجیه می‌کنند که انتخاب نام نمی‌تواند دلیل محبت باشد. و مسئله ازدواج حضرت عمرﷺ با ام‌کلثوم رضی الله عنها را هم رد می‌کنند.

۱- مقاتل الطالبین ۹۲/ ٤٥٣، المناقب١١٢/٤ و ١٧٥، اعلام الوری /٢١٢ و٢٤٣، البحار٢٥٠/١٠ . ٤٤/ ١٦٣ و ١٦٨ و ١٦٩. جلد ٣٦، ٤٥، ٦٣، ٦٧؛ التنبیه و الإشراق/٢٦٣ کشف الغمة٢/ ٢١٧ و٣٤١.

توجیهات و یا رد این مسائل تاریخی و غیر قابل انکار توسط شیعیان از دیدگاههای متفاوتی قابل قبول نیست؛ چرا که هر انسان عاقل و دانایی ارزش و اهمیت اسم حسنؓ را می‌داند و بر اساس آن ارزش و اهمیت آن را انتخاب می‌نماید، و از طرفی دیگر دین اسلام، مسلمانان را تشویق به انتخاب نامهای اسلامی نموده است.

پس بنابراین هیچ انسان مسلمانی راضی به انتخاب نام‌هایی که منحصر به دشمنان دینش هستند، نیست.

موضوع ازدواج دختر گرامی حضرت علی و فاطمه، یعنی ام‌کلثوم رضی الله عنها با حضرت عمرؓ در کتابهای معتبر شیعه روایت شده است و در ضمن بعضی از مراجع بزرگ شیعه از قبیل مجلسی این احادیث را صحیح و قابل قبول شمرده‌اند.

مجلسی یکی از علمای بزرگ شیعه است. وی در کتابش به نام «**مِرآةُ العُقول**» چنین می‌گوید: اما احادیثی که دلالت بر این موضوع می‌کنند که حضرت علیؓ دخترشان را به عقد حضرت عمرؓ درآورده‌اند، صحیح بوده و هیچ نوع شک و تردیدی در این مسئله وجود ندارد.

صاحب کتاب کافی (کُلَینی) هم این احادیث را روایت نموده است. اما وی این احادیث را به چند دسته تقسیم کرده است. دسته اول و دوم را احادیث حَسَن[1] نامیده و دسته سوم را احادیث مُوثّق و دسته چهارم را احادیث صحیح نامگذاری کرده است.[2]

مجلسی در این بحث به این مطلب هم اشاره کرده که شیخ مفید، مسئلهٔ ازدواج حضرت عمرؓ با ام‌کلثوم رضی‌الله‌عنها را منکر شده است. با وجود این احادیث و دیگر روایات مبنی بر اینکه زمانی که حضرت عمرؓ شهید شدند، حضرت علیؓ دخترشان أم‌کلثوم را به منزل خود بردند، لذا با وجود احادیثی که در بحارالأنوار وجود

۱- مرأة العقول ۴۲/۲۰، فصل تزويج أم كلثوم.

۲- مرأة العقول ۲۱/ ۱۹۷باب المتوفى عنها زوجها المدخول بها أين تعتدّ.

دارد انکار آقای مفید جای بسی تعجب و شگفتی دارد؛ که البته بعید هم نیست که این انکار بر اساس تقیه (همانطوری که عادت شیعه است) باشد.[1]

گمان نمی‌کنم که آقای مفید از این احادیث اطلاعی نداشته باشد، بلکه آنچه که ایشان را وادار به انکار این موضوع مهم نموده است، این مطلب است که حضرت علی‌ﷺ چگونه دخترش أم‌کلثوم رضی الله عنها را به عقد یک شخصیت طاغوتی و منافق همچون حضرت عمرﷺ در آورده است. به همین دلیل این دیدگاه جاهلانه معضل و مشکلی است که راه خلاصی از آن جز انکار حقیقت نمی‌باشد. در صورتی که انسانهای عادی چنین کاری را نمی‌کنند و نخواهند نمود، چه رسد به اینکه شخصیتی همچون حضرت علی‌ﷺ دختری مثل أم‌کلثوم رضی الله عنها را به عقد یک انسان ظالمی همچون حضرت عمرﷺ در بیاورد؛ چرا که از دیدگاه شیعه، صحابه کرامﷺ ظالم و انسانهایی متمرد بوده‌اند و از طرفی جریان عقد و برقراری رشته فامیلی بین خانواده حضرت عمرﷺ و حضرت علی‌ﷺ همچون صاعقه‌ای کوبنده بر فرق افکار جاهلانه شیعه به حساب می‌آید. به همین دلیل آقای مفید برای فرار از این معضل مذهبی، راه خلاصی جز انکار این موضوع پیدا نکرده است.

با توجه به صحت احادیث وارده، آقای مجلسی این موضوع را قبول دارد. اما از طرفی دیگر ایشان معتقد است که این عقد و وصلت بر اساس تقیه و اجبار صورت گرفته است. انسان حیران می‌ماند که از کدامین نظر و دیدگاه تعجب کند؛ مفید یا مجلسی؟

آقای مفید برای فرار و رهایی از معضل ایجاد شده حاضر به انکار احادیث صحیح شده است و از طرفی دیگر همکار وی یعنی آقای مجلسی اصل و واقعیت موضوع را می‌پذیرد اما چنان توجیه می‌کند که شخصیت بلندمرتبه حضرت علی‌ﷺ را زیر سؤال برده و از ایشان یک شخصیت متزلزل و بزدل به تصویر می‌کشد تا جایی که

۱- مرأة العقول۲۰/ ٤٥ باب تزویج أم کلثوم.

حاضر به عقد دخترشان با یک انسان به ظاهر مسلمان می‌شود و این عمل بر اساس تقیه و فشارهای وارده بر ایشان بوده است.

آیا ارزش و احترام تک دختر فاطمه زهرا رضی‌الله‌عنها همین قدر است که محبان به ظاهر اهل‌بیتی این عقد را برای یک منافق و طاغوت بر اساس تقیه و اجبارهای دیگران بدانند. آنان در واقع با این طرز تفکر و دیدگاه، نهایت بزدلی و ضعف را به خانواده حضرت علی رضی‌الله‌عنه نسبت داده‌اند و این ظلمی است که به خانواده پاک حضرت علی رضی‌الله‌عنه از طرف مدعیان دروغین اهل‌بیت رضی‌الله‌عنهم صورت گرفته است.

بحث پنجم

انتقاد به ساحت پاک همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.

مادران مؤمنین

اسلام دینی است که پیروانش را به انتخاب هر چه بهتر کارها و مسائل دینی و یا دنیوی توصیه و برای این منظور اصول و راهکارهای منطقی ارائه نموده است. به همین دلیل یکی از کارهای مهم در زندگی بشری، انتخاب همسر است؛ چرا که همسر در زندگی انسان نقش بسیار مهم و تاثیرگذاری در همه زمینه‌ها و ابعاد مختلف زندگی دارد.

اسلام معیار و امتیازات را ارائه نموده که هر فردی برای انتخاب شریک زندگی خود این معیارها را مد نظر قرار دهد.

دیانت و اخلاق خانوادگی و فردی دو اصل بسیار ارزنده هستند که هنگام تشکیل خانواده، همسر باید از این دو معیار مهم برخوردار باشد؛ به همین دلیل ازدواج با زنی که از دین و فرهنگ دینی به دور باشد، صحیح نیست.

پس بنابراین زمانی که پیامبر اسلامﷺ امت خود را برای توجه به چنین مسائل و اصولهایی ارزنده‌ای تشویق می‌نمایند، پس خود ایشان به طریق اولی باید که برای اصلاح و هدایت و ایمان و راهنمایی همسرانشان تلاش نمایند.

خداوند متعال همسران پیامبر ﷺ را اختیار کامل دادند که هر یک از ایشان می‌تواند پیامبر ﷺ را انتخاب نماید و با تمام مشکلات و معضلات زندگی نبوت کنار بیاید و در رکاب پیامبر ﷺ باشد و یا اینکه پیامبر ﷺ را ترک نموده و در جستجوی آسایش و رفاه باشد. در مقابل این سؤال مهم و سرنوشت‌ساز، همه ازواج پاک پیامبر ﷺ کامیابی آخرت و زندگی با آن حضرت ﷺ را در دنیا و آخرت انتخاب نمودند. کما اینکه خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب به همین مطلب اشاره دارند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ ﴾ الأحزاب: ۲۸ – ۲۹

«ای پیامبر ﷺ به همسران خود بگویید که اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده دنیا از نظر مادی، و احیانا محرومیتها قانع هستید) پس خداوند متعال برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.

انسانهای امروزی در قرن بیستم در این جامعه و زندگی مادی هنگام انتخاب همسر به ویژگیهای گوناگونی که آن دو را به هم نزدیک و با همدیگر تفاهم داشته باشند، توجه می‌کنند»

پس چگونه امکان دارد که یک انسان ضعیف در این دوران پر از فساد و ناهنجاریهای اخلاقی برای انتخاب همسر امتیازات مهمی را در نظر بگیرد، اما پیامبر اکرم ﷺ که برای اصلاح بشریت برگزیده شده بودند، بدون توجه به اصولهای اسلامی با یک زن غیر مؤمن و فتنه‌انگیز ازدواج نمایند در صورتی که از همه خصوصیات آن زن آگاهی کامل داشته و تا وفاتشان با آن زن زندگی نمایند.

با این دیدگاه در حقیقت ما انسانهای قرن بیستم و انسانهای دوران تزلزل اخلاقی، خود را انسانهایی منظم و پاک و پایبند به اصولهای اخلاقی و خانوادگی می‌دانیم و

العیاذ باالله پیامبر اسلامﷺ را دور از صفات زیبای اسلام می‌دانیم؛ تا جایی که این تفکر و دیدگاه غلط به خداوند متعال نسبت داده می‌شود؛ چرا که خداوند متعال از پیامبر اسلامﷺ و عملکردهای دینی ایشان اعلان رضایت و خوشنودی نموده‌اند و این اعلان رضایت از ایشان تأیید بر کارها و رفتارهای پیامبر اسلامﷺ می‌باشد.

شیعیان در طول تاریخ با چنین اعتقادات و افکار غیر دینی زیسته‌اند و حتی مراجع بزرگ علمی و دینی آنان دارای چنین تفکر و نظراتی بوده و هستند و برای اثبات افکار خودساخته احادیثی جعلی بر اساس اسناد غیر مُوثّق روایت نموده‌اند. از این قبیل که پیامبر اکرمﷺ به طرف خانه أم‌المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها اشاره نموده و فرمودند که: «ألا إنّ الفِتْنَهَ ههُنَا»[1] ترجمه: خبردار که فتنه از این جا (خانه) بلند می‌شود.

در واقع پیامبر اکرمﷺ به طرف مشرق اشاره نمودند، اما انسانهای مغرض و مریض آن را چگونه تفسیر نموده‌اند. و اگر به فرض محال چنانکه گفته‌های آنان صحت می‌داشت کدام عقل و منطق می‌پذیرد که پیامبر اکرمﷺ با چنین زنی تا هنگام وفات زندگی نمایند و فرضا اگر هم پیامبر اکرمﷺ از چنین زنی دارای فرزندی می‌شدند، پس بنابراین از زنی دارای فرزند شده اند که در رأس همه فتنه‌ها و نفاقها قرار داشته است و در حقیقت این ظلم و تهمتی است که به خانواده پاک پیامبر اکرمﷺ وارد می‌شود که به هیچ عنوان قابل جبران نیست.

بدون تردید همسران پاک پیامبر اکرمﷺ یعنی مادران مؤمنان، همانند دیگر انسانها، بشرِ عادی (نه مَلَک و نه پیغمبر) هستند و مرتکب لغزشها و خطاهایی شده‌اند؛ اما نه چنان خطاهایی که شیعیان آن را نسبت به مادران مؤمنان به تصویر کشیده‌اند گویا که از بدترین انسانهای دوران پیامبر اکرمﷺ بوده‌اند.

۱- وصول الأخیار، عاملی/۸۳؛ صراط المستقیم۳ /۱٤۲.

واقعه جنگ جمل و آنچه که در این واقعه رخ داده است، فقط اهداف اصلاح‌طلبانه را در پی داشته است و بنابر صواب‌دید أم‌المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها و عده‌ای دیگر از اصحاب گرانقدر پیامبر اکرمﷺ رخ داد. این واقعه هیچ گونه حرَج و مشکلی نداشته است؛ چرا که أم‌المؤمنین حضرت عائشه رضی الله عنها با این بیرون شدن مرتکب هیچ خطا و یا گناه غیر قابل بخشیدنی نشده‌اند. بلکه این بیرون شدن همانند بیرون شدن از خانه برای حج و عمره در زمان پیامبر اکرمﷺ و بعد از وفات پیامبر اکرمﷺ می‌باشد؛ چرا که ایشان بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ برای ادای مناسک حج و عمره از منزل بیرون می‌شدند.

خداوند متعال همسران پیامبر اکرمﷺ را اختیار کامل برای زندگی و یا جدا شدن از ایشان دادند، ولی با این وجود امهات المؤمنین زندگی دنیا و آخرت را با آن حضرتﷺ انتخاب نمودند. به همین دلیل در طول زندگی گهربار پیامبر اکرمﷺ، ایشان هیچ یک از همسرانشان را طلاق ندادند، چنانکه خداوند متعال در سوره احزاب می فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيۡنَ أُمَتِّعۡكُنَّ وَأُسَرِّحۡكُنَّ سَرَاحٗا جَمِيلٗا ٢٨ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلۡمُحۡسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٢٩ ﴾ الأحزاب: ۲۸ – ۲۹

«ای پیامبرﷺ به همسران خود بگویید که اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیایید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم. و اما اگر شما خداوند متعال و رسولش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده دنیا از نظر مادی، و احیانا محرومیتها قانع هستید) پس خداوند متعال برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است. »

فصل چهارم

امامت و نص

این فصل دارای دو مبحث عمده و اساسی است:

بحث اول:

امامت

بحث دوم:

امامت

در پرتو نص، عقلانیت و واقعیت.

بحث اول

امامت

شیعیان معتقدند که امامت ائمه، توسط قرآن کریم تصریح شده است و مسئله امامت نزد آنها جزء اصول دین بوده و منکر آن کافر است.

لذا زمانی که صحابه کرامﷺ با حضرت ابوبکر صدیقﷺ بیعت نمودند، همهٔ آنان مرتد شدند؛ چرا که یکی از اصول مهم دین را رها نمودند و این عملکرد صحابهﷺ بیانگر عدم اعتقاد آنان به این اصل است، و از طرفی بیعت حضرت علیﷺ با حضرت ابوبکر صدیقﷺ بر اثر فشار اجتماعی حامیان خلافت بوده است.

در پاسخ به این اشکال گفتار خود حضرت علیﷺ کافی است. ایشان انگیزهٔ بیعت خود را با حضرت ابوبکر صدیقﷺ چنین بیان می فرماید که: من برای بیعت با حضرت ابوبکر صدیقﷺ به نزد ایشان رفتم و با ایشان بیعت نمودم و در حقیقت اسلام در موقعیت خطیر و بحرانی قرار گرفته بود و تمام افکار باطل برای نابودی اسلام منسجم شده بودند. به همین دلیل در چنین لحظه حساس و بحرانی با جدیت و اخلاص کامل با حضرت ابوبکر صدیقﷺ بیعت نمودم و بر تمام اهداف شومِ سودجویان و افکار غلط آنان خط بطلان کشیده شد و سرانجام حضرت ابوبکر صدیقﷺ امور مسلمین را به دست گرفت و با تمام وجود، ایشان را در کارهای مهم خلافت یاری نمودم.[1]

۱- شرح نهج البلاغه إبن أبی الحدید۹۵/٦؛ بحار۳۳ /٥٦٨؛ الفارات لللثقفی۲/ ۳۰۵ـ۳۰۷.

در ابتدای روایت چنین آمده است که حضرت علی رضی الله عنه تصمیم بیعت با ابوبکر را نداشتند؛ چرا که بر اثر قرابت فامیلی با رسول اکرم ﷺ، خود را مستحق احراز مقام خلافت می‌دانستند و از طرفی دیگر در تعیین خلیفه و امام جایگاه ویژه‌ای را برای خود می‌پنداشتند. اما با وجود همه این تصوّرات و برداشتها از امتناع ورزیدن بیعت در اول کار، حضرت علی رضی الله عنه با حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمودند و از عملکرد حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتشان (مانند قتال با مرتدین و مانعین زکات) تعریف و تمجید نمودند.

اگر احیاناً حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای اسلام و مسلمین از خود مایه نمی‌گذاشتند، حضرت علی رضی الله عنه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مستحق چنین تعریف و تمجیدی نمی‌دانستند.

کما اینکه نسبت به این مسئله سیدمحمد آل‌کاشف الغطاء چنین اذعان کرده است: زمانی که حضرت علی رضی الله عنه کارهای مخلصانه خلیفه اول و دوم را مشاهده نمودند (از جمله نشر توحید، مجهز نمودن ارتش اسلامی و توسعه جغرافیایی اسلام)، لذا بر اساس تکلیف شرعی با ایشان (یعنی خلیفه اول و دوم) بیعت نمودند.[1]

در عصر کنونی، شیعیان برای مخدوش نمودن چهرهٔ تاریخی صحابه کرام رضی الله عنهم تمام زمینه‌ها و استعدادهای فرهنگی را وجهه‌ی همّت خود قرار داده‌اند و تلاش این گروه، معرفی نمودن صحابه کرام رضی الله عنهم (اولین ثمره غَرس پیامبر اکرم ﷺ) به عنوان یک جامعه خشن، خائن و غاصب حق حضرت علی رضی الله عنه و عنوان نمودن این دروغ که انگیزه اصلی ایمان آوردن صحابه کرام رضی الله عنهم رسیدن به مقام و ریاست بوده است.

اما آنچه را امروزه شیعیان انجام می‌دهند، گامی است برای برهم‌زدن اتحاد و انسجام اسلامی و بیشتر نمودن عمق فاجعه و معضلات امروزی جهان اسلام. و از طرفی دیگر گفتارهای زیبای خداوند متعال و پیامبر محبوبش در مورد صحابه کرام رضی الله عنهم

۱- اصل الشیعهٔ الإثنی العشریهٔ و اصولها/۱۲۳ ـ ۱۲٤.

و همچنین ریشه و اساس نظرات پرمعنی و ارتباط پرمحبت و دوستی اهل‌بیت پیامبر اکرم ﷺ و صحابه کرام ﷺ را چیزی جز اسلام تشکیل نمی‌دهد. به همین دلیل شهادت قرآن کریم بر ایمان راستین آنان و زندگی روشن صحابه کرام ﷺ با اهل‌بیت بر تمامی افکار، تلاشها و تخیّلات سراب‌گونه شیعه خط بطلان می‌کش.

حضرت علی ﷺ مسئله خلافت را یک امر انتسابی بر اساس نص نمی دانستند بلکه آن را یک مسئله شرعی بر اساس مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصار ﷺ تلقی می‌کردند، بر همین اساس خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما را نه تنها یک خلافت شرعی و دینی می‌پنداشتند، بلکه خلافت و کارنامه‌های درخشان دوران آن دو خلیفه را نمونه و الگوی بارز تاریخی می‌پنداشتند و از آنان تعریف و تمجید می‌نمودند، چنانکه در مسئله مناقشه با حضرت معاویه ﷺ اصل خلافت آن دو بزرگوار را به عنوان دلیل و سند برای خلافت خودشان مطرح می‌کنند و در (نهج‌البلاغه) چنین می فرماید که در مسئله خلافت، همان کسانی من را برگزیده‌اند که حضرات ابوبکر، عمر و عثمان ﷺ را بر گزیده بودند.

پس بنابراین هیچ کس حق انتخاب و اختیار را ندارد و نه هم کسانی که حضور ندارند حق رد این مسئله (خلافت مبنی بر مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصار ﷺ) را ندارد. لذا حق تصمیم‌گیری برای جریان خلافت با مشورت و تصمیم‌گیری شورای مهاجرین و انصار ﷺ می‌باشد و هر کسی را که آنها (شورای مهاجرین و انصار)، انتخاب نمایند، همان شخص امام امت است و رضایت خداوند متعال در همین است.

اگر کسی بر اساس انگیزه‌های مختلف از این تصمیم و انتخاب سرپیچی نمود آن شخص را دعوت به اصلاح نموده و به جمع خود فرا خوانید و اگر انکار نمود، به خاطر تمرد و ایجاد خلال در نظم عمومی و خلال در جامعه اسلامی با آن بجنگید.[۱]

۱- نهج البلاغه خطبه ٦ شرح ابن ابی الحدید١٤/ ٣٥، شرح محمد عبده٧/٣ بحار الأنوار٣٢/ ٣٦٨.

این گفتارهای زیبای حضرت علی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه وجود دارد. در حقیقت حضرت علی رضی الله عنه برای اثبات حقانیت خلافت خود این گونه استدلال می‌نمایند؛ یعنی بر اساس نظرات و تصمیم‌گیری شورایی که خلافت خلفای ثلاثه بنیانگذاری شده، خلافت من هم بر اساس همان نظرات و تصمیم‌گیری همان شورا پایه‌ریزی شده است.

در این استدلال حقانیت خلفای ثلاثه، روش و مَنِش آنان را و خصوصاً مسئلهٔ خلافت را یک مسئلهٔ شرعی و بر اساس شورا می‌داند.

پس بنابراین اگر صحابه کرام رضی الله عنهم منحرف، غاصب و انسانهایی جاه‌طلب و غیر دینی می‌بودند، چرا حضرت علی رضی الله عنه عملکرد آنان را برای خود الگو و کارنامه‌های آنان را تحسین و در برابر دیگران آنان را به عنوان دلیل مطرح می‌کند و از طرفی دیگر کسانی که معتقد به معصوم بودن حضرت علی رضی الله عنه هستند با این کارها و گفتارها از کجا معصومیت باقی می‌ماند؛ چرا که معصوم به کسی گفته می‌شود که گناه و خطایی نکند، در صورتی که حضرت علی رضی الله عنه از کسانی استدلال می‌کند که به قول شیعیان یک جامعه مرتد و منحرف بودند و در حقیقت برای اثبات حق، از عملکرد انسانهایی باطل استدلال می‌کند و این بزرگترین خطا و جرم محسوب شده و با عصمت و معصوم بودن حضرت علی رضی الله عنه همخوانی ندارد. در همین روایت، حضرت علی رضی الله عنه از بیعت مهاجرین و انصار رضی الله عنهم این گونه سخن می‌گوید: اگر مهاجرین و انصار رضی الله عنهم شخصی را به عنوان امام و خلیفه مقرر نمودند، رضایت خداوند متعال هم در همین انتخاب است.

بدون تردید مهاجرین و انصار رضی الله عنهم با حضرت علی رضی الله عنه بیعت نمودند همچنینکه با خلفای ثلاثه بیعت نمودند و هر یکی از آنان ملقب به امام‌المسلمین شدند. اما آنچه که تفاوت داشت این بود که آن امنیت توسعه و گسترش اسلامی که در دوران خلفای گذشته ایجاد شد، در این دوران (یعنی دوران خلافت حضرت علی رضی الله عنه به علت تداخل شورشیان در امور مملکت) تحقق پیدا نکرد.

همچنین در همین کتاب نهج البلاغه، حضرت علی‌ﷺ هنگامی که به ایشان خلافت و به دست گرفتن زمام امور مسلمین پیشنهاد کرده می‌شود، می فرماید: «**دَعُونِي وَ إلتَمِسُوْا غَيْري أنا لَكُم وَزِيْراً خيرٌ لكُم مِنّي أمِيْراً**» مرا رها کنید و به دنبال کسی دیگر بروید؛ چرا که اگر من وزیر شما باشم بهتر است از این که امیر شما قرار گیرم.[۱]

این کلام زیبای حضرت علی‌ﷺ دلیلی واضح بر این مطلب مهم است که مسئله خلافت بر اساس نص نیست و اگر چنانکه در اینجا نص و حکم خداوند متعال وجود می‌داشت، این گفته حضرت علی‌ﷺ اصلاً درست نبوده است؛ چرا که حکم خداوند متعال بهترین امر و دستور است و بر ایشان لازم بود که این‌گونه می‌فرمودند: «**خَيْرُ الأمُوْرِ أنْ أكُوْنَ أمِيْراً عَلَيْكُمْ**»؛ چرا که مقتضای نص و حکم خداوند متعال همین است. خصوصاً زمانی که مردم ایشان را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کردند و ایشان از قبول نمودن خلافت ابا می‌ورزیدند. و چرا حضرت علی‌ﷺ در اینجا درنگ نموده و از بدست گرفتن زمام امور مسلمین عذرخواهی کردند. پس چه دلیلی برای کناره‌گیری وجود داشت.

لذا آنچه که از روایات بالا و عملکرد حضرت علی‌ﷺ روشن می‌شود این است که ایشان اعتقاد به نص بودن مسئله خلافت نداشتند، بلکه آن را یک مسئله شرعی بر اساس شورا و تصمیم گیری اهل نظر و اندیشه می‌دانستند.

قرآن کریم زیربنای مجموعه‌ای از اصول، عقاید و احکام می‌باشد. اگر چه تفاصیل و توضیح این اصولها در سنت مطهّره وجود دارد، اما با وجود همه این تفاصیل، در قرآن کریم آیه و یا نصی وجود ندارد که هر خواننده قرآن از آن اثبات امامت را بگونه‌ای صریح بفهمد.

اما آنچه که بیشتر نیاز به تحقیق و جستجوی علمی دارد، روایات موضوع و خودساخته کسانی است که به عنوان روایات تفسیری قرآن ساخته‌اند. این روایات در طبقات مختلف از نظر ارزش و اعتبار قرار دارد؛ از قبیل احادیث مقبول، مردود،

۱- نهج البلاغه خطبه ۹۲، بحار الأنوار۳۲/ ۳٦، شرح إبن أبی الحدید۷/ ۳٤.

ضعیف و هر سه طبقه این روایات در زمینه مسئله مهمی همچون خلافت که در نزد بعضی‌ها جزء اصول دین به شمار می‌آید، قابل قبول نیست؛ چرا که برای مسائل اصولی نیاز به دلایل مهم و صحیحی می‌باشد. روایات مطرح شده از طرف شیعیان برای اثبات امامت فاقد اعتبار می‌باشد؛ چرا که این روایت یا ضعیف و یا عدم دلالت بر اصل امامت و یا اینکه بعضی از روایات با یکدیگر در تضاد هستند. لذا از چنین روایاتی نمی‌توان مسئله امامت را ثابت نمود.

حدیث غدیر خم:[1]

مطالبی که در این حدیث وجود دارد مثل تبریک گفتن بعضی از صحابه کرام‌ به حضرت علی‌ مبنی بر اینکه می‌گفتند مبارک باد شما را ای علی فرزند ابی‌طالب! که شما در حالی صبح و شام نمودی که دوست هر مرد مؤمن و زن مؤمنه هستی.[2]

این حدیث برای اثبات امامت، روایات قبلی را باطل می‌کند. مثل حدیث یوم الدّار؛ این حدیث به عنوان نص برای اثبات امامت ذکر شده است و از طرفی دیگر در این روایت موضوع دوستی حضرت علی‌ با سایر مؤمنین ذکر شده است و صحابه کرام‌ این مسئله را به حضرت علی‌ تبریک گفتند. لذا همه این مطلب خود دلیلی روشن بر این مدعا است که تا قبل از این صحنه نصّی برای امامت وجود نداشته است.

اگر فرضاً این حدیث را دلیلی برای اثبات امامت فرض کنیم گرچه هیچ‌گونه دلالتی بر این مسئله ندارد؛ چرا که لفظ «مولا» در حیث به معنی محبت و دوستی است کما اینکه خداوند متعال در آیه چهار سوره تحریم به همین مطلب اشاره می‌کند:

۱- اصل حدیث در صحیح امام مسلم وجود دارد/۲٤۰۸ ـ و مطالب اضافی حدیث ضعیف می‌باشد. کافی ۲۸۹/۱.

۲- مسندامام احمد/۱۸۰۱۱ ـ این حدیث ضعیف است چرا که یکی از راویانش علی بن زید بن جدعان است که ضعفش مشهور است، تقریب التهذیب/٤۰۱، البحار۱۵۹/۳۷.

﴿ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ التحریم: ۴ «خداوند متعال یاور اوست، و علاوه از خداوند متعال، جبرییل و مؤمنان خوب و شایسته پشتیبان و دوستدار اوست».

در این آیه مبارکه «مولا» به معنی محبت و دوستی است و لذا نمی‌توان از این کلمه معنی خلیفه را مراد گرفت؛ چرا که جبرییل و مؤمنین، خلیفه برای پیامبر اکرم ﷺ نیستند و اگر آنچه را که شیعیان از این کلمه مراد می‌گیرند صحیح قرار داده شود، معنی این آیه کریمه این‌طور می‌شود که: جبرییل و مؤمنین، حاکم، امیر و خلیفه بر پیامبر ﷺ هستند و خود پیامبر اکرم ﷺ، محکوم و مأمور آنان به شمار می‌آیند. حال آن که پیامبر خدا ﷺ رهبر همه امت اسلامی بوده‌اند. کما اینکه خداوند متعال در جایی دیگر می فرماید: ﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ المائدۀ: ۵۵ «تنها خداوند متعال و رسولش و مؤمنان، یاور و دوست شمایند. »

خداوند متعال نفرمودند که من امیر بر بندگانم هستم بلکه خداوند متعال رب و خالق بندگانش می باشند و همچنین نفرمودند که پیامبر اکرم ﷺ امیر مسلمانان هستند بلکه فرموده‌اند که ایشان نبی و رسول خداوند متعال هستند که فرمانبرداری از ایشان لازم است و اطاعت از ایشان در حقیقت اطاعت از خداوند متعال است.

در دنباله حدیث غدیر این مطلب وجود دارد که هر یک از صحابه کرام به حضرت علی می‌گفتند که «**أَلْيَوم أَصْبَحْتَ مَوْلايَ و مَوْلا كُلِّ مُؤمِنٍ**» ترجمه: ای علی شما دوست و محبوب من و دوست و محبوب هر شخص مؤمن قرار گرفتید. معنی و مفهوم این جمله غیر از محبت و دوستی چیزی دیگر نمی‌تواند باشد؛ چرا که امکان ندارد که حضرت علی به عنوان خلیفه مسلمین قرار بگیرد، در حالی که پیامبر اکرم ﷺ در بین مسلمین وجود دارد؛ و این جمله که پیامبر اکرم ﷺ آن را فرمودند:

«**أللّهُم وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عادِ مَنْ عَادَاهُ**»[۱]. بار الها دوستی بکن با کسی که با او (حضرت علی رضی الله عنه) دوستی می‌کند و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی می‌کند.

در این جمله بعضی کلمات بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند، چون که عداوت و دشمنی را در مقابل موالات و دوستی قرار داده است.

لفظ مولی در زبان عربی دارای معانی زیادی است. اگر مراد از این لفظ، نص بر امامت است، پس در حقیقت در باره بحث مهمی همچون امامت نیاز به نص صریحی بود که تمامی این اختلافات و نزاعهای علمی از بین می‌رفت و در واقع ماده اختلاف را ریشه‌کن می‌کرد، حال آن که چنین نشده است یلکه کلمه‌ای مطرح شده که می‌توان از آن معنی محبت و دوستی را مراد گرفت و معنی محبت از همه معانی دیگر قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که همین کلمه در آیه‌های متعدد به معنی محبت و دوستی مطرح شده است و لذا در اینجا هم می‌توان آنرا به همان معنی تفسیر نمود.

انگیزه مهم ایراد خطبه غدیر:

از آنجایی که این مسئله علتی بر نزاعهای علمی شده است، به همین دلیل لازم است که موقعیت ایراد خطبه و مهمتر از همه انگیزه ایراد این خطبه مطرح شود.

غدیر در حقیقت نام مکانی است که در نزدیکی مدینه منوره قرار دارد و در آن مکان پیامبر اکرم ﷺ در بین عده‌ای از اهل مدینه و کسانی که خانه‌هایشان در بین راه قرار داشت، به ایراد سخن پرداختند. انگیزه اصلی ایراد این خطبه موضوعی بود که در بین بعضی از مسلمین و حضرت علی رضی الله عنه رخ داده بود. عده‌ای از مسلمین به خاطر تقسیم غنایمی که از یمن بدست آمده بود، از حضرت علی رضی الله عنه ناراحت شده بودند و این جریان را به صورت شکایت در محضر پیامبر اکرم ﷺ مطرح نمودند. پیامبر اکرم ﷺ در مقابل این جریان عکس العمل نشان داده و به ایراد سخن پرداختند. در

۱- سنن إبن ماجه/۱۱٦، مسند امام احمد/۹۵۲، بحار الأنوار۱۸٤/۳۵.

حقیقت پیامبر اکرمﷺ با این عمل قصد رفع نمودن شبهه و ناراحتی‌ای را داشتند که در بین عده‌ای از مسلمانها ایجاد شده بود؛ چرا که حضرت علیؓ به عنوان یک عالم نخبه و قاضی، مسلماً در تقسیم غنایم هیچ نوع کوتاهی و اشتباهی را مرتکب نشده بودند، به همین دلیل پیامبر اکرم ﷺبه آن دلهای مکدر و شاکی و به نوعی به تمام صحابهؓ و مسلمانان دستور محبت و دوستی با حضرت علیؓ را دادند.

نسبت به این توضیح عده‌ای سؤالاتی با این مضمون مطرح کرده‌اند که اگر صحابه کرامؓ با حضرت علیؓ برادر و دوست نبودند و پیامبر اکرمﷺ برای ایجاد محبت و دوستی چنین نمودند و از طرف دیگر آیا یک مسئله ساده مثل مطرح نمودن مسئله محبت ارزش این همه آزار و اذیت صحابهؓ را داشت که در موسم گرما و مکانی نامناسب فقط برای ایراد خطبه محبت اتراق نمایند؟

در جواب باید گفت اگر چنانکه مراد و هدف پیامبر اکرمﷺ تنها اعلام امامت حضرت علیؓ بود، پس چرا در بین حجّاجی که از شهرها و مسیرهای دوردست در مراسم حج شرکت داشتند، این مطلب را عنوان ننمودند و در مکان غدیر در بین عده‌ای معدود و انگشت‌شمار این مسئله را مطرح نمودند.

این مسئله نه جایگاهی از نگاه عقل دارد و نه هم قابل قبول نقل و منطق می‌باشد. به همین دلیل از آنجایی که مسئله امامت یک مسئله عمومی و فراگیر است لازم است که اعلان امامت و انتخاب یک شخص به عنوان خلیفه و زمامدار امور مسلمین، در یک مکان و موقعیت مطرح گردد که اکثر مردم از آن آگاهی و اطلاع کامل پیدا کنند، پس چه مکان و موقعیتی بهتر از حج که همه مسلمانان از شهرها و مکانهای مختلف همچون یمن، بحرین، نجد و غیره که در آن مراسم حضور داشتند؛ چرا که مسئله‌ای که برای امت اسلام حیاتی و دارای حیثیت شاهرگ برای این امت می‌باشد و تصریح این مسئله امت را از اختلافات عمیق، و خلیج‌های بزرگ تفرقه و جدایی باز می‌داشت بگونه‌ای مطرح نشده است که این امت را از همه این معضلات نجات بدهد. پس بهترین موقعیت و جایگاه برای معرفی حضرت علیؓ به عنوان امام امت مراسم حج

بود که همهٔ مردم در آن حضور داشتند نه در بین راه و آن هم در بین مردم مدینه منوره و عده‌ای دیگر. به همین دلیل از این عمل پیامبر اکرم ﷺ چنین معلوم می‌شود که ایراد این خطبه در چنین مکان و موقعیتی جز ایجاد محبت و رفع کدورت از بین بعضی از صحابه رضی الله عنهم (که با حضرت علی رضی الله عنه در یمن برای انجام مأموریتی بودند) و حضرت علی رضی الله عنه چیزی دیگر نبوده است.

حدیث منزلت:[1]

حدیث منزلت یکی از جمله احادیث و روایاتی است که پیرامون موضوع و مفهوم این روایت جنجالهای زیاد علمی و فکری در طول تاریخِ پرفراز و نشیب امت اسلامی بوجود آمده است.

این روایت این گونه آمده است که: «**أنت مِنّي بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوْسَي**». شیعه از این حدیث شریف برای اثبات امامت حضرت علی رضی الله عنه استدلال می‌کنند. در حالی که روایت غدیر بعد از این حدیث آمده است و در واقع این برداشت و استدلال را از بین می‌برد، گر چه حدیث منزلت فایده‌ای جز تشبیه خلافت حضرت علی رضی الله عنه بر مدینه منوره را به جای پیامبر اکرم ﷺ مثل استخلاف حضرت موسی می‌باشد که ایشان برادرشان حضرت هارون را بر قومش به جای خود گذاشتند، ندارد؛ چرا که اگر مقصود و هدف پیامبر اکرم ﷺ از این تشبیه، خلافت و جانشینی بعد از خودشان بوده است، پس باید حضرت یوشَع علیه السلام را به عنوان تشبیه به کار می‌بردند؛ چرا که یوشع علیه السلام بعد از وفات حضرت موسی علیه السلام به عنوان جانشین ایشان منصوب شدند و دیگر اینکه حضرت هارون علیه السلام در زمان حیات و زندگی حضرت موسی علیه السلام وفات کردند. اگر منظور پیامبر اکرم ﷺ مطلقاً تشبیه بوده است پس بنابراین این تشبیه زمان

۱- صحیح امام بخاری/ ۳۷۰٤، صحیح امام مسلم/۲٤۰٤، کافی۸ /۱۰۷.

پیامبر اکرمﷺ را هم در بر می‌گیرد، به نوعی که حضرت علیؓ در زمان حیات پیامبر اکرمﷺ جانشین ایشان بوده است در حالی که این برداشت اصلاً درست نیست؛ چرا که آن حضرتﷺ در آخر همین حدیث فرمودند که: «إلّا أنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِيْ» یعنی این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

پس بنابراین مراد از این تشبیه، تشبیه کلی نیست؛ چرا که هیچ مدرک عقلی وجود ندارد که در آن تصریح شده باشد که حضرت علیؓ پیامبر و یا نبی بوده است در حالی که پیامبر اکرمﷺ هم وجود داشته‌اند، چنانکه حضرت هارونؑ به عنوان یک نبی با برادرشان حضرت موسیؑ در یک زمان بوده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که آن واقعیتی که در متن این حدیث نهفته است، تشبیه استخلاف و قرار دادن خلیفه بر مدینه منوره (در جنگ تبوک) در صورت نبود و عدم حضور پیامبر اکرمﷺ بوده است. چنانکه حضرت موسیؑ برادرشان حضرت هارونؑ را (در زمان رفتن به کوه طور، جهت مناجات با پروردگارشان) بر قوم خود خلیفه قرار دادند.

یکی از مسائل مهم دیگر و ادعای شیعه نسبت به این مسئله که خلافت بعد از پیامبر اکرمﷺ حق مسلم حضرت علیؓ بود اما ایشان از حق خود منصرف شده و با خلفای قبل از خودشان درگیر نشدند و همچنین هنگامی که به حضرت فاطمه رضی الله عنها ظلم و بی عدالتی صورت گرفت، ایشان از جگرگوشه پیامبر اکرمﷺ دفاع نکردند.

اما سکوت حضرت علیؓ و نوع نگرش ایشان به این مسائل انگیزه‌ها و عوامل مختلفی داشته است. یکی از این عوامل، ترس از بین رفتن و تخریب اسلام بود و برای اینکه این حرکت نوپا و نهضتی که برای نجات بشریت قدمهای موفقیت را بر می‌داشت، در مقابل حق خودشان ترجیح دادند و این سکوت حضرت علیؓ در واقع اسلام را از فرو پاشیدن نجات داد.

جواب کسانی که چنین ادعایی دارند این است که چنین مدعیانی از عقل و خِرَد انسانی برخوردار نیستند و گرنه چنین افواهی را در طول تاریخ به راه نمی‌انداختند.

اگر چنانکه امامت رُکنی از ارکان اسلام می‌بود همانطوری که خودشان از مدعیان رکن بودن امامت هستند پس، از اسلام چه چیزی باقی مانده است که از تخریب و نابودی آن ترس و واهمه‌ای باشد و اگر حضرت علیؓ سکوت خود را به حق و به جا می‌دانستند پس چرا در مقابل حضرت معاویهؓ و دیگران اظهار نموده و آن همه جنگ و کشتار به راه افتاد. لذا آنان که چنین افواه بی‌معنی را به حضرت علیؓ نسبت می‌دهند، اذهان کنجکاوی هم وجود دارد که این گونه اعتراضات و انتقادات نسبت به عملکرد حضرت علیؓ می‌کنند. به همین دلیل ما اهل سنت این‌گونه اعتقاد داریم که حضرت علیؓ در مسائل دینی و برخورد با متجاوزین و سهل‌انگاران و تنبیه آنان، از ملامت هیچ ملامتگری ترس و هراسی نداشتند و شایسته مقام آن حضرت نیست که حتی در مقابل هتک حرمت و یا ترک فروعات اسلامی هم چشم‌پوشی کنند، پس چگونه می‌تواند در مقابل ترک شدن رکنی از ارکان مهم اسلام بی‌تفاوت باشد و هیچ‌گونه عکس‌العملی از خود نشان ندهند.

چنانکه خودشان در نهج البلاغه چنین می فرماید که نصرت و کامیابی و شکست و رسوایی بستگی به تعداد و تجهیزات ندارد بلکه این دین از آنِ خداوند متعال است و خداوند است که دینش را بر دیگران غالب و یاری می‌نماید و لشکریان دینش را آماده و نصرت می‌فرماید تا اینکه به اوج قله‌های کامیابی برساند و نور ایمان در اقصی نقاط دنیا طلوع کند و ما هم بر وعده‌های خداوند متعال هستیم و خداوند متعال هم وعده‌هایش را به پایه تکمیل می‌رساند و لشکریان دین و ایمان را یاری می‌فرماید.[1]

اگر چنانکه امامت حضرت علیؓ از ارکان دین می‌بود، پس نباید در مقابل پایمال شدن این مسئله سکوت می‌کردند، حال آن‌که خداوند متعال ایشان را مکلف به حفظ دین نموده است و بنا بر گفته خود ایشان برای دفاع از دین تعداد و تجهیزات مطرح نیست، اما بر خلاف این ادعاها، عملکرد حضرت علیؓ در مقابل این

۱- نهج البلاغه خطبه ۱٤۷، شرح إبن أبی الحدید۱۰۰/۹، شرح محمد عبده ۲۹/۲ .

رویدادها چیزی دیگر بوده است تا جایی که ایشان با خلفای ثلاثه قبل از خود با میل و ارادهٔ شخصی خود بیعت نموده و در جهاد و فتوحات و گسترش اسلام با آنان شرکت نمودند.

جنگهایی دیگر در دوران تاریخِ خلافت حضرت علی‌ؓ با حضرات امیر معاویه، طلحه و زبیرؓ به چشم می‌خورد، اما این جنگها به خاطر امامت و خلافت نبوده و هیچ شکی نیست که حضرت علی‌ؓ در این جنگها بر صواب (رأی درست) و دیگران بر اشتباه اجتهادی بوده‌اند، با این وجود که حضرت امیر معاویه‌ؓ و دیگران بر صواب نبوده‌اند و اشتباه اجتهادی کرده‌اند، اما خداوند متعال هر دو گروه را اهل ایمان معرفی می فرماید:

﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ ﴾ الحجرات: ۹

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح را برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تَعدّی وَرزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم کرده و تعدّی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خداوند متعال بر می‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هر گاه باز گشت و فرمان خداوند متعال را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح را برقرار سازید و (در اجرای مواد و شرایط آن) عدالت را به کار برید؛ چرا که خداوند متعال عادلان را دوست دارد. »

در این آیه کریمه گروهی که بر اشتباه بودند، گروه مؤمن معرفی شده‌اند، پس انگیزه جنگهایی که بین حضرت علی‌ؓ و حضرت معاویه‌ؓ رخ داد به خاطر خونخواهی حضرت عثمان‌ؓ بوده است نه به خاطر دشمنی در دین. حضرت علی‌ؓ معتقد بودند که اول همه مسلمانان بیعت کنند و بعد از بیعت، کسانی را که حضرت عثمان‌ؓ را به قتل رسانده‌اند، قصاص می‌کنیم. اما حضرت امیر معاویه‌ؓ (بنابر

موقعیت و صلاح‌دید خود) می‌فرمودند که ما تا آن زمان بیعت نخواهیم نمود تا حکم اسلامی را بر قاتلین اجرا نفرمایید و به همین دلیل این اختلاف نظر عامل ایجاد جنگ در بین مسلمانان شد.[1]

حضرت علی‌رضی الله عنه در رابطه با آنچه که بین ایشان و اهل صفّین رخ داد، در نهج البلاغه چنین می فرماید: پروردگارِ ما یکی است و دعوت ما در اسلام و فعالیتهای آن در یک مسیر است و در ایمان آوردن به خداوند متعال و تصدیق پیامبرش نه بر شما برتریم و نه شما بر ما برتری دارید و مسئولیت همهٔ ما یکی است و آنچه که ما با هم در آن اختلاف داریم، به خاطر شهادت حضرت عثمان‌رضی الله عنه است و ما در این جریان مقصر نیستیم.[2]

اگر چنانکه این جنگها به خاطر عداوت آنان با اسلام و مسلمین صورت گرفته بود، پس چطور ممکن است که حضرت حسن‌رضی الله عنه با دشمنان اسلام و مسلمانان (حضرت معاویه‌رضی الله عنه) کنار بیاید و صلح نماید، چنانکه بعضی‌ها معتقدند که جنگ حضرت علی‌رضی الله عنه با حضرت معاویه‌رضی الله عنه به خاطر عداوت و دشمنی که آنان با اسلام و مسلمانان داشتند، صورت گرفته است. به همین دلیل عکس‌العمل حضرت حسن‌رضی الله عنه بر این تفکر غلط خط بطلان می‌کشد.

زمانی که حضرت حسن‌رضی الله عنه با حضرت معاویه‌رضی الله عنه صلح نمودند چنین فرمودند که: «أرَى وَ اللهِ مُعاويةَ خيراً لِيْ مِن هوُلَاءِ الّذين يَزْعُمُوْنَ أنهُم شيْعَةٌ لی إبْتَغَوْا قَتْلی و إنتَهَبوا ثَقلی و أخَذوا مالی، وَ الله لان آخُذ مُعَاوِيَة عهداً أحقن بِهِ دَمِيْ وَ آمَن به فی أهْلی خَيرٌ

1- نهج البلاغه خطبه ٥٨، شرح إبن أبی الحدید١٤١/١٧، شرح محمد عبده١١٤/٣، بحار الأنوار٣٠٧/٣٣.

2- تاریخ طبری٤٣٧/٤، البدایهٔ و النهایهٔ٢٣٩/٧، فی الملل و الآهواء والنحل/٤، مجموعهٔ الفتاوی ٧٢/٢٥.

مِن أن يَقْتلوْنی فَيُضِيْع أهل بيتی وَ أهْلی».[1] قسم به خداوند متعال، من حضرت معاویه‌ﷺ را از این کسانی که گمان (ادعا) می‌کنند که پیروان من هستند بهتر و شایسته‌تر می‌بینم. (در حالی ادعای محبت می‌کنند که) خواهان قتل من هستند و اموال من را به یغما می‌برند. قسم به خداوند متعال اگر که من از حضرت معاویه‌ﷺ عهدی بگیرم (با ایشان صلح کنم) تا اینکه خون من ریخته نشود و اهل من بوسیله آن عهد در امان باشند، بهتر از این است که این مدعیان دروغین محبت با اهل بیت، خود من را (مانند برادرم حضرت حسینﷺ) بکشند و اهل خانواده من را به حال خود واگذارند.

بدون شک حضرت حسنﷺ همان کاری را انجام دادند که برای امت اسلام و خودشان بهتر بود، چنانکه پیامبر اکرمﷺ در حق ایشان این‌گونه پیشگویی نمودند که فرزندم حسن سیدی است که امید است توسط ایشان در بین دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و صفا ایجاد شود[2]. حضرت حسینﷺ هم مانند برادر بزرگشان حضرت حسنﷺ در دوران خلافت اسلامی حضرت معاویه‌ﷺ هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند (چرا که حکومت اسلامی بوده و نیازی هم دیده نمی‌شده است) تا اینکه حکومت اسلامی به یزید سپرده شد. در این دوران، حضرت حسینﷺپرچم جهاد و مبارزه را بر علیه حکومت وقت (به علت مشروع نبودن آن) بلند نمودند (قابل ذکر است که یزید صحابی نبوده است).

از توضیحات بالا معلوم شد که چرا حضرت حسنﷺ در مقابل حضرت معاویه‌ﷺ کوتاه آمد و حضرت حسینﷺ نه تنها در مقابل حضرت معاویه‌ﷺ قیام نکردند بلکه مطیع و فرمانبردار بودند و در دوران حکومت یزید پرچم مبارزه را بلند نمودند.

۱- الإحتجاج للطبرسی ۲ /۲۹۰ ، بحار الأنوار ٤٤ / ۲۰ .

۲- صحیح امام بخاری/۲۷۰٤، بحار الأنوار۲۹۸/٤۳.

حضرت علیؓ به هیچ کس از کسانی که با آنان درگیر بودند، نسبت شرک و نفاق را نمی‌دادند بلکه در حق آنان این‌گونه می‌فرمودند که آنان برادران ما هستند که بر علیه ما بلند شدند.[1]

حضرت علیؓ پیروانشان را از دشنام و لعن منع می‌فرمودند، چنانکه به پیروانشان در نهج البلاغه می فرماید: «**إنّي أكْرَهُ لَكُمْ أنْ تَكُوْنُوْا سَبّابِيْنَ**[2]». من برای شما ناپسند می‌دانم از این که شما دشنام‌دهنده باشید.

شایسته نیست که یک فرد مسلمان دشنام‌دهنده و لعنت‌کننده باشد و از دیدگاه اسلام لعنت‌کنندگان و توهین‌کنندگان جزء شفاعت‌شدگان نیستند.آنچه که جای نگرانی است، اینست که بعضی از شیعیان توهین و لعن را جزء کارهای مهم و مشغولیتهای خود قرار داده‌اند.

خداوند متعال بر صحابه کرام و اهل بیتؓ رحم نماید؛ چرا که او از آنان راضی و آنان هم از خداوند متعال راضی شدند و امید است که خداوند متعال ما را با آنان در بهشت و خوشیهای آن یکجا جمع بگرداند.

۱- وسائل الشیعه ۱۱/ ٦۲، الإحتجاج۲/٤۰، تفسیر العیاشی۲/۲۰ و۱٥۱، البحار۳۲/۳۲٤.

[2] نهج البلاغه خطبه ۲۰٦، شرح إبن أبی الحدید۱۱/۲۱، شرح محمد عبده ۲/ ۱۸٥، البحار۳۲/٥٦۱.

بحث دوم

بررسی امامت از دیدگاه نص، عقل و واقعیت

در بحثها و بررسی‌های گذشته مشخص شد که برای امامت نص صریحی وجود ندارد و بدون تردید نقل صحیح هیچ‌گونه مخالفتی با عقل صریح ندارد.

از طرفی دیگر آیا امامت با عقل موافقت دارد و آیا با واقعیت همخوانی دارد؟

هنگامی که از دیدگاه عقل بررسی می‌کنیم آنچه که بین آنان (صحابه کرام و اهل‌بیت‌ﷺ) اتفاق افتاده است از قبیل برقراری رشته‌های فامیلی و خانوادگی و نام‌گذاری فرزندانشان با نامهای بزرگان صحابه کرام‌ﷺ و همچنین تمجید و تعریف عده‌ای از عده‌ای دیگر نه تنها دلیل محبت و ارتباط عمیق دین و ایمانی آنان است، بلکه آنچه را که شیعیان در رابطه با امامت می‌بافند، این نوع ارتباطات بر همه تلاشهای شیعه خط بطلان می‌کشد. ائمه کرام از دیدگاه شیعه معصوم هستند و هنگام ترس و خطر از تقیه استفاده می‌کنند.[1] در حالی که این دو قضیه یعنی عصمت و تقیه دو مسئله مخالف با همدیگر هستند و امکان جمع شدن با هم را ندارند.

در رابطه با این مسئله از مدعیان عصمت و تقیه در اذهان عموم مردم با سواد این سؤال ایجاد می‌شود که آیا شما قانون و ضابطه‌ای مشخص دارید که طلاب و حوزه‌های علمیه و شخصیتهای فرهنگی و علمی شما توان و قدرت تشخیص آنچه را که ائمه بنابر حقیقت و واقعیت مطرح نموده‌اند، از گفته‌هایی که بر اساس تقیه مطرح شده‌اند، جدا نمایند؟

۱- تهذیب المقال للأبتهی لمّا تحدث عن زرارة بن أعین ٣٥٦/٥.

علما و شخصیتهای دینی در بسیاری از مسائل با هم اختلاف دارند و اگر چنانکه از آنان سؤال شود که آیا این مسائل مطرح شده اختلافی بر اساس تقیه گفته شده‌اند و یا اینکه بر اساس حقیقت مطرح شده‌اند، جوابی قانع‌کننده و تعیین‌کننده ندارند؛ چرا که خود علمایشان با همدیگر در این رابطه اختلاف دارند.

به همین دلیل، قانونی مشخص برای تشخیص تقیه از غیر آن وجود ندارد. این نوع مسائل مطرح شده، نگرش علمایشان می‌باشد چه برسد به عامه مردم.

سؤالی دیگر که اذهان را به طرف خود متوجه نموده این است که آیا تقیه در حال ضرورت جایز است و آیا شخص معصوم اجازه تقیه را دارد یا خیر؟

جواب این‌که، تقیه برای غیر معصوم در حال ضرورت جایز است همانطوری که برای حضرت عمار یاسر رضی الله عنه این موقعیت اضطراری از طرف مشرکین پیش آمد و ایشان طبق آنچه که آنان راضی می‌شدند، صحبت نمودند و مشرکین به همین دلیل حضرت عمار یاسر رضی الله عنه را رها کردند. اما زمانی که حضرت عمار یاسر رضی الله عنه در محضر پیامبر اکرم ﷺ حاضر شدند، ایشان به حضرت عمار یاسر رضی الله عنه فرمودند که «إنْ عَادُوْا، فَعُدْ [1]» یعنی اینکه اگر آنها دوباره (این آزارها و شکنجه‌های سخت را) تکرار کردند، شما هم (به خاطر حفاظت جان خود)، اخفای عقیده را تکرار کنید.

اما شخصی که معصوم است، در هیچ موقعیتی اجازه تقیه را ندارد؛ چرا که تقاضای عصمت عدم اشتباه و خطا نمودن در تبلیغ دین می‌باشد.

پیامبر اکرم ﷺ در رابطه با تبلیغ دین هیچ‌گاه از هوای نفس و جانب خودشان صحبت نمی‌کردند. چنانکه در این باره قرآن کریم نیز گواهی می‌دهد: ﴿ **وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلْهَوَىٰٓ ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝٤** ﴾ النجم: ۳ - ۴ «و (محمد ﷺ) از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. و آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است)

۱- مستدرک حاکم/۳۳۶۲، سنن بیهقی کبری/۱۶۶۷۳، کافی۲/۲۱۹، وسائل الشیعه۱۶/۲۲۶.

جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خداوند متعال به جانب ایشان) وحی و پیام می‌گردد».

طبق این آیه مبارکه آنچه را که پیامبر اکرمﷺ ایراد می‌فرمودند، حق و جزءِ وحی و شریعت اسلام می‌باشد. این است معنی معصوم بودن؛ چرا که معصوم در هیچ حالتی اجازه دروغ و تقیه ندارد.

کسانی که دروغ و تقیه را در مسئله دین در موقعیتهای ضروری تجویز می‌کنند، در واقع آنها دروازۀ تجویز دروغ بستن بر خداوند متعال را باز می‌کنند. به همین علت است زمانی که یکی از جمله اصحابﷺ از پیامبر اکرمﷺ سؤال نمود که آیا آنچه را شما در حالت خشم و غضب می‌گویید بنویسیم یا خیر؟ آن‌حضرتﷺ در جواب فرمودند: «**أكْتُبْ فَإنّي لا أَقُوْلُ إلا حَقّاً**»؛ یعنی بنویس (هر چه را که من می‌گویم) چرا که آنچه را که من می‌گویم، جز حق چیزی دیگر نیست.

پیامبر اکرمﷺ در مورد شخصی چنین فرمودند که: «**بئسَ أخُوْ الْعَشِيْرَةِ، فَلَمّا دَخَلَ عَلَيْهِ هَشّ فِيْ وَجْهِهِ وَ إبْتَسَمَ**[1]» در ابتدا پیامبر اکرمﷺ نسبت به آن شخص فرمودند که بدترین برادر قوم آمد، اما زمانی که در مجلس پیامبر اکرمﷺ حاضر شد، آن‌حضرتﷺ با اخلاقی زیبا و چهره‌ای خندان با او برخورد کردند. عده‌ای از جمع حاضر این عمل پیامبر اکرمﷺ را تقیه تلقی نمودند، اما در حقیقت این تقیه نبود، بلکه خنده و برخورد خوب یکی از جمله مسائل اخلاقی اسلام است. دوم اینکه پیامبر اکرمﷺ نفرمودند که «**أنْتَ نِعْمَ أخُوْ الْعَشِيْرَةِ**» یعنی اینکه تو بهترین برادر قوم هستی؛ چرا که اگر چنین برخورد می‌کردند این عملشان یک عمل دروغ در حق آن شخص قرار می‌گرفت؛ چرا که معصوم هیچگاه دروغ نمی‌گوید. شیعیان، حضرت علیؓ را معصوم می‌دانند اما زمانی که با کلمات و جملات زیبایی که مخالف عقاید شیعه و تفکرات آنان است برخورد می‌کنند،آنرا به تقیه ربط می‌دهند و گفته‌های حضرت علیؓ را حمل بر تقیه می‌کنند. پس، از دیدگاه عقل، تقیه و عصمت هیچ

۱- صحیح امام بخاری/۶۰۳۲، کافی۲ /۳۲۶، مستدرک الوسائل۳۶/۹، بحار الأنوار۲۸۱/۱۶.

نوع همخوانی با یکدیگر ندارند، مگر اینکه طبق ضرب المثل مشهور عربی که (ماهی و سوسمار با هم در یک مکان زندگی نمی‌کنند) یعنی اینکه اگر همزیستی این دو موجود امکان پذیر می‌بود، آنگاه جمع شدن این دو مقوله متضاد، یعنی تقیه و عصمت هم امکان‌پذیر می‌بود، این مسئله را بر همدیگر قیاس می‌کردیم.

در صورتی که حقیقت این است که هیچ گاه ائمه بزرگوار دین به جز از خداوند متعال از کسی دیگر نترسیده‌اند و خصوصا در مسئله دین تقیه نکرده اند، چنانکه شیعیان روایاتی در این زمینه دارند که دلیل عدم ترس و خوف آنان از کسی دیگر غیر از خداوند متعال را به اثبات می‌رساند.

نمونه‌ای از این روایات، روایت خَواتیم (انگشتری‌ها) می‌باشد. علمای شیعه امثال کلینی در اصول کافی این حدیث را روایت کرده‌اند. روایت از این قرار است که «**إنّ كلَّ إمامٍ فَضَّ الخاتَمَ بِهِ فِيْ أوّلِ إمَامَتِهِ، وَ لَمّا فَتَحَ الباقِرُ فِضَّتَهُ وَجَدَ فِيْهِ (فَسِّر كتابَ الله تعالي وَ صَدِّقْ أبَاكَ وَ وَرِّثْ إ بْنَك وَ إصْطَلِح الأمْةَ وَ قُمْ بحَقّ الله تعالي وَ قُل الحقَّ في الْخُوْفِ وَ الأمْنِ وَ لا تَخْشَ إلّا اللهَ تعالي) فَفَعَل**[1]». به هر امامی در اول امامتش انگشتر ویژه‌ای داده می‌شد. هنگامی که امام باقر رحمه الله تعالی انگشتر خود را تحویل گرفتند، بر آن انگشتر چنین نوشته شده بود که کتاب الله را تفسیر کن و پدرت را تصدیق کن، فرزند خود را وارث خود قرار بده و امت را درست و اصلاح نما و با حق الله قیام نما و کلمه حق را در موقعیت خطر و امنیت بیان کن و از هیچ کس جز خداوند متعال نترس، او (امام باقر رحمه الله تعالی) نیز اینگونه عمل نمودند.

روایت دیگری با همین موضوع از امام صادق رحمه الله تعالی هم روایت شده است. این روایت به وضوح بیانگر این مطلب است که امام باقر و امام صادق رحمهما الله تعالی از هیچ کسی غیر از خداوند متعال نمی‌ترسیدند و کلمه حق را در هر موقعیتی که قرار داشتند، بیان می‌فرمودند.

۱- اصول کافی/۲۸۰، البحار۲۱۰/۳۶، التبصره/۳۹.

قسم به خداوند متعال که آقای میثم بحرانی راست گفته که هنگامی که با جملات و گفته‌های شیرین حضرت علی که نسبت به حضرات ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفته‌اند برخورد کرده، چنین گفته است که این مدح و ستایش حضرت علی رضی الله عنه از شیخین با عقاید ما شیعیان منافات دارد، یا اینکه این اقوال، گفته‌های حضرت علی رضی الله عنه نیستند و یا اگر که هستند پس اجماع و عقیده ما غلط است.[1]

این نظر را آقای بحرانی بر اساس تقیه نگفته است بلکه بر این اساس گفته است که با وجود دیدگاه مثبت حضرت علی رضی الله عنه نسبت به صحابه کرام رضی الله عنهم، ما در دو موقعیت قرار می‌گیریم و یا اینکه این گفته‌ها را انکار کنیم و یا اینکه اجماع و دیدگاه منفی ما نسبت به صحابه کرام رضی الله عنهم غلط باشد. علمای شیعه معتقدند که کتاب نهج البلاغه مجموعه گفته‌های حضرت علی رضی الله عنه می‌باشد، این تأیید در واقع آنچه را که علمای شیعه بر علیه صحابه کرام رضی الله عنهم اجماع نموده‌اند، اشتباه و غلط قرار می‌دهد؛ چرا که آنان را بر سر دوراهی قرار می‌دهد.

یا باید که شیعیان این گفته‌ها را انکار کنند که در آن صورت کتاب نهج البلاغه نسبتش به حضرت علی رضی الله عنه منتفی می‌شود و یا اینکه تفکرات و عقاید واهی آنان نسبت به صحابه کرام رضی الله عنهم بی‌پایه و اساس تلقی شود.

بدیهی است که صورت اول را نمی‌پذیرند، چرا که کتاب نهج البلاغه صحیح‌ترین کتاب برای شیعیان بعد از قرآن است. پس بنابراین صورت دوم باقی می‌ماند و آن هم بی‌پایه و اساس بودن اجماع غلطشان نسبت به جامعه صحابه کرام رضی الله عنهم واضح می‌گردد؛ چرا که صحابه کرام رضی الله عنهم از طرف حضرت علی رضی الله عنه مورد تأیید و تعریف و تمجید در کتاب نهج البلاغه واقع شدند.

به همین دلیل با این وضعیت از دیدگاه عقلی نتیجه می‌گیریم که نصی صریح و قطعی برای امامت وجود ندارد.

۱- شرح نهج البلاغه، میثم بحرانی ۹۸/٤.

سؤال اینجا است که مسئله امامت و نص صریح برای این مسئله تا چه اندازه با واقعیت همخوانی دارد. شیعیان اعتقاد دارند که ائمه دوازده‌گانه معصوم هستند و آنان برای خلافت از جانب خداوند متعال برگزیده شده‌اند و در نتیجه خلافت غیر معصوم درست نیست؛ چرا که غیر معصوم امکان دارد که در تبلیغ دین اشتباه بکند، از این رو صلاحیت خلافت مسلمین را ندارد. به همین دلیل وجود معصوم برای حفظ دین تا قیامت یک امر لازم و ضروری است.

اگر به فرض مثال ادعای آنان قابل پذیرش باشد، باید گفت که این قضیه یک قضیه خیالی است که فقط وجود ذهنی دارد، ولی دارای واقعیت خارجی نیست؛ چرا که بحمد الله ما امروز شاهد بقاء و پیشرفت اسلام هستیم در صورتی که در بین مسلمانان یک شخص معصوم که مشاهده شود و در مشکلات و معضلات دینی و اجتماعی به آن مراجعه شود، وجود ندارد و امت اسلامی اعم از شیعه و سنّی که یک امت دعوت و اجابت می‌باشند در تمامی مسائل به علما و اندیشمندان مراجعه می‌کنند نه به شخصیتی معصوم.

پس بنابراین اگر اعتماد امت بر علما و تلاشهای علمی و دینی دانشمندان گذشته قابل قبول و صحیح می‌باشد، پس به طریق اولی می‌توان بر تلاشهای شاگردان مکتب پیامبر اکرم ﷺ از زمان شروع نهضت و حرکت اسلامی دوران پیامبر اکرم ﷺ تا دوران کنونی اعتماد کرد و این واقعیتی است که جهان اسلام و امت اسلامی آن را پذیرفته‌اند، اگر چه عده‌ای منکر آن هستند ولی این انکار، توان زیر سؤال بردن این واقعیت را ندارد.

امروزه اجتهاد و تلاش دینی علمای اسلام بر اساس دلیل و مدرک علمی پذیرفته می‌شود. پس متقابلاً اجتهاد و تلاشهای ایمانی صحابه کرام رضی الله عنهم بر اساس موافقت با دین اسلام به طریق اولی باید که پذیرفته شود؛ چرا که آنان حاملان و داعیان اصلی کتاب خداند متعال و سنّت رسول الله ﷺ می‌باشند.

از طرفی آن بزرگواران با لغت و لهجه‌های عربی بیشتر آشنا بودند و شاهد و ناظر وقایع و مسائل به وجود آمده در آن زمان بوده و در دوران نزول وحی زندگی و دارای فهم و درک عمیق‌تری نسبت به اسلام و دین از کسانی که بعد از دوران ایشان آمده‌اند، بودند.

امروزه حکومتهای اسلامی معاصر را امت اسلامی، صحیح و قابل قبول می‌دانند. در صورتی که شخصیتهای حاکم بر این حکومت‌ها معصوم نیستند، پس خلافتهای اسلامی دوران صحابه کرام‌ﷺ در صورتی که خلیفه مسلمین هم معصوم نبودند، به طریق اولی قابل قبول هستند.

به هر حال دین اسلام دینی است که موافق با عقل، منطق و واقعیت است. به همین دلیل اعتقاد داشتن به نص برای امامت،امری است که موافق با واقعیت و عقل نیست بلکه مسئله‌ای کاملاً تخیّلی بوده و وجود خارجی ندارد.

اما کسانی که اعتقاد به عصمت و سایر مسائل مطرح شده دارند، از گفته‌های خود دفاع می‌کنند؛ چرا که این نظریات فواید مادی و اقتصادی بزرگی را برای آنان در بر داشته و دارد، که با اسم ائمه و معصومین و ادعای محبت دروغین با اهل بیت‌ﷺ قرنها است که از طبقات و اقشار مختلف، خصوصاً قشر فقیر و زود باور جامعه اخّاذی‌های زیاد و کلانی کرده‌اند و مشخص هم نمی‌شود که این پولهای هنگفت کجا و چگونه مصرف و هزینه می‌شوند. مصلحت دیگری که برای این گروه دارد، قداستی است که آنان برای خود قائل هستند و خود را از اقشار دیگر برتر می‌دانند و همچنین حکومت و قدرت را به دست گرفته‌اند تا عقاید باطل خود را ترویج بدهند.

آنان با نام ائمه معصومین بر مردم حکومت می‌کنند و به دنبال حفظ منافع مادی و سیاسی خود هستند. در صورتی که برای نگاه داشتن قدرت نامشروع خود از اهرُم ائمه استفاده می‌کنند و هر نوع حکومتی را غیر از حکومت معصوم باطل می‌دانند.

فَنَسْأَلُ اللهَ تَعَالَيْ أنْ يَهْدِيَنا وَ إيّاهُم الرِّشَادَ وَ أنْ يُرِيَنَا الحَقّ حَقّاً وَ يَرْزُقَنا إتِّباعَهُ وَ أرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلاً و إرْزقْنا إجْتِنَابَه.

سخن آخر

بعد از گشت و گذار در باغچه‌های حقایق علمی از کلام خداوند متعال و پیامبرش و گفته‌های اهل‌بیتﷺ به این نتیجه روشن رسیدیم که همانا منافقین در طول تاریخ و خصوصاً در زمان پیامبرﷺ مشخص و معلوم بودند و آنان هیچ نقشی در جهاد، دعوت دین و پیشبرد اهداف اسلامی نداشتند و همانا دین اسلام توسط قهرمانانی بزرگ به نام صحابهﷺ ترقی کرد و همانها در رکاب پیامبر اکرمﷺ با مخالفین جهاد نمودند و بعد از رحلت پیامبر اکرمﷺ با مرتدین و کسانی که هدفشان خاموش کردن چراغ اسلام بود، جهادکردند و اسلام واقعی را در اقصی نقاط دنیا منتشر ساختند.

قابل ذکر است که صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر اکرمﷺ را ملاقات نموده و به ایشان ایمان آورده و با ایمان از دنیا وفات کرده باشد. همانند سابقین اولین از مهاجرین و انصارﷺ. همان کسانی که در دوران ضعف و ناتوانایی اسلام بدون هیچ‌گونه چشم‌داشت و طمع مالی ایمان آوردند و تمامی خطرات را از قبیل شکنجه، تبعید و از دست دادن مال و سرزمینشان با جان و دل پذیرفتند و با همین رشادتها و ایثارگریهای مخلصانه زمینهٔ رشد دین را فراهم نموده و کلام الهی را به جهانیان رساندند. کما اینکه خداوند متعال آنان را چنین معرفی می‌نمایند: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ الفتح:۲۹

«(صحابهﷺ) در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند ایشان را در حال رکوع و سجده می‌بینی آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. »

صحابه‌ﷺ این گروه تأیید شده از بالای هفت آسمان در کلام و وحی الهی، نمونه‌ها و برگهای زرین و زیبایی را در تاریخ به عنوان الگویی تاریخی از خود به جا گذاشتند.

آنان و اهل‌بیت پیامبر اکرم‌ﷺ همانند یک جسد واحد بودند و دلیل این ادعا ایجاد رشته‌های فامیلی، تعریف و تمجید از یکدیگر، اخوّت و برادری بین آنها می‌باشد؛ و همه این نمونه‌های اخلاقی و برادری در گفته‌های زیبای به جا مانده از اهل‌بیت‌ﷺ در لابلای کتابهای مهمی همچون نهج البلاغه و احادیث به چشم می‌خورد. به همین دلیل بعد از این همه صف‌آرایی و نزاعهای علمی راهی به جز تمسک جستن به قرآن و احادیث پیامبر اکرم‌ﷺ باقی نمی‌ماند.

نزول قرآن و تضمین حفاظتش تا قیامت یکی از نعمتهای بزرگی است که خداوند متعال به امت اسلامی عنایت فرموده است تا در موارد لزوم و حل معضلات و مشکلات علمی و دینی به آن مراجعه شود.

پس ای مسلمان شیعی و سنی، به کتاب و کلام الهی مراجعه نما و در دریای بیکران پُر از مرواریدش غوطه‌ور شو و جوابهای زیبای مرواریدگونه سؤالهایت را از آن دریافت نما.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبّ الْعَالَمِيْنَ